



# ضرب الامثال و کنایات

بیش از هفت هزار ضرب المثل

تألیف

دکتور عبدالغنی بوزین مهر

بسم الله الرحمن الرحيم

# د خپرنډوي يادښت

فوکلور زموږ د گران هېواد افغانستان هغه زړه پانگه ده. چې زموږ د تاريخ ستنې پرې ولاړې دي. زموږ تاريخ دنگه ماني پرې ودانه ده او زموږ د تاريخ د دوره بندۍ اډانه يې جوړه کړې ده.

د خلکو په زړونو کې پرتې سندرې، کيسې، کيسې، متلونه، کنايه ډوله خبرې او نورې گړنۍ ويناوې دا ټولې فوکلور بلل کېږي، چې ستاسو په لاس کې کتاب "ضرب الامثال وکنايات" هم زموږ د افغاني فوکلور يوه غوره برخه ده.

دانش خپرنډويه ټولنه دا دی بيا د گران هېواد فوکلور ساتنې او خپرونې ته مټې رانغښتې او غواړې چې په پښتو او دري دواړو ژبو داسې اثار چاپ او خپاره کړي، چې زموږ د لرغوني هېواد د ژبو د زړې پانگې په توگه تاريخي پېښې خوندي او

له هېرې وژغوري.

هيله ده د گران

استاد "ډاکټر عبدالغني

برزين مهر" دا غوره څېړنه

او ټولونه د هېواد د

فوکلور د بېلابېلو خواو په

څېړنه کې گټوره وي.

په درناوۍ

دانش خپرنډويه ټولنه

د تلې ۲۵ مه ۱۳۷۸



دانش خپرنډويه

نام کتاب : ضرب الامثال وکنايات

تاليف : عبدالغني برزين مهر

سال طبع : ميزان ۱۳۷۸

ناشر : دانش خپرنډويه ټولنه

کمپيوټر : دانش کمپيوټر ليزر

کمپيوټر اپريټر : نجيب الله وصال

تيراژ : ۲۰۰۰ جلد

## یک اثر مهم در ادبیات شفاهی

چند سال پیش از امروز در بلخ من مقاله‌ی‌یی را در باب مشنری معنوی و ضرب المثلها به مناسب عرس مولائای بلخ نوشته بودم در ختم مجلس دوست فرهنگی ام دکتور عبدالغنی برزین مهر فرمودند که از چندی بدینسو مصروف جمع آوری ضرب المثلهای زبان دری اند. از آنروز تا اکنون شش سال میگذرد که حتماً وی چندی پیش از آن به جمع آوری ضرب المثلهای پرداخته است، حاصل زحمات چندین ساله دکتور برزین مهر که اینک که به هیئت کتابی درآمده است، در دست دارید. این کتاب یکی از آثار مغتنمی است که تاکنون در عرصه ادبیات شفاهی دری به رشته تحریر می آید.

برادران گریم آلمانی معتقد بودند که تاریخ ملتی را میتوان از فولکلور آن ملت استخراج کرد. هرچند، تاریخ ملت ما نسبت به بسا از ملل دیگر روشن تر است و ما در آن عرصه آثار کتبی فراوانی در دست داریم ولی بیگمان فولکلور ما بر آن مهر صحنه میگذارد و گوشه های تاریک آنرا روشن میسازد.

دکتور برزین مهر به خاطر زنده نگهداشتن فرهنگ آبایی اش پیوسته در تلاش است. در جریان سالهای همکاری با وی، ایشان را پژوهشگر دقیق و با پشت کار یافتم. او غیر از این آثار دیگری را نیز به چاپ رسانیده است. سالهایی که در اثر جنگهای خونین ملتی به زانو درآمده. سالهایی که خون در رگ

هم میهنانم افسرد و قلم در دست نویسندگان لرزید. در این سالها نویسنده این اثر مانند هزاران هموطن دیگر از شهری به شهری و از کشوری به کشوری دینگر آواره شد. آیا نوشتن کتابی چنین، در شرایط چنان کار آسان است؟ با هرواژه یی که دکتور برزین مهر رقم زده است. خداوند او را اجر عظیم دهد! من از خداوند بزرگ برای او و همه دست اندرکاران قلم و کتاب کشورم توانایی بیشتر آرزو میکنم تا بر ملت ما اتهام بی فرهنگی و بدفرهنگی نبندند.

پوهندوی محمد یونس طغیان، ساکایی



## چند حرفی در مورد مثل

یکی از شاخه های دیرین سال وسیر استعمال فرهنگ ملت ها " فولکلور " است این واژه ریشه فرانسوی داشته Folk په معنی مردم و Lore به معنی دانش یعنی دانش توده به عبارت دیگر عقاید، اندیشه ها قصه ها آداب، رسوم، ترانه ها و هنر های ساده و ابتدایی یک ملت را فولکلور گویند.

ازین شاخه سالمند شاخچه کوچکی جدا میشود بس سیر بار و سیر حاصل که همانا "مثل" است.

برخی از دانشوران برین باورند که آدمیان پیش از سرایش شعر به ترویج امثال پرداخته اند از همین جاست که این واژه ریشه دارد خیلی کهن.

پس مثل چیست؟

مثل سخن رایج و شایع است که به وسیله آن حال دوم را به حال اول یعنی حالتی را که اخیراً حادث شده و شبه به آن است تشبیه کنند وقتی میگوییم: "آشپز که دوتا شده آش یا شور میشود یا بی نمک" با ارایه این مثل حالت این دو آشپز " که موجود است" به حالت آن دو آشپزی که سالها پیش این کار را کرده. بودند تشبیه میکنیم یعنی حال دوم را به حال اولی مانند میکنم شاید که این همگونی صد در صد نباشد.

و اگر گفته میشود که "قصاب زیاد شد گاو حرام میمیرد" و یا "دایه زیاد شد کله بچه کی می آید" درین سه ضرب المثل چه دوتا



شدن آشپز، چه زیاد شدن قصاب و یا زیاد شدن دایه هر چند اختلافاتی در لفظ دیده میشود ولی مفاد آنها یکی است. از همین جاست که میگویند مثل جمله ایست که با مثل خود در لفظ مختلف و در معنی متحد باشد.

ابو اسحاق ابراهیم بن سیار معروف به نظام گوید که در مثل چهار چیز مجتمع است که در سخنان دیگر با هم جمع نمیشود کوتاه-هی و کمی لفظ، روشنی معنی، خوبی تشبیه و لطف کنایه و این آخرین پایه بلاغت سخن است.

ابو عبید قاسم بن سلام متوفی در سال ۲۲۲ هـ در باره امثال گوید: مثل رشته و شعبه از فلسفه و حکمت عرب در زمان جاهلیت و عصر اسلام است که در اثنای سخن می آورند.

سینسیوس اریستاتل فیلسوف یونانی (۳۷۰-۱۸۷۸ م) گوید مثل اثری از بنای در هم شکسته و فروریخته فلسفه قدیم است که در میان ویرانه های بی حد و شمار آن بنا نمودار و به سبب اختصار لفظ و روشنی معنی و آسانی تلفظ باقی و پایدار مانده و از خاطر ها نرفته است.

لرد روسل دانشمند انگلیسی (۱۷۹۲-۱۸۷۸ م) گوید مثل زاده فکر یک جمع و نادره گویی یک فرد است.

آیه دومن پیر فرانسوی (۱۶۵۸-۱۷۴۳ م) گفته است که مثل آوازی است که از تجربه منعکس شده و به عبارت کوتاه تر مثل صدای (ردالصوت) تجربه است.

شروط مثل همانا اختصار لفظ و وضوح معنی و لطف ترکیب است زیرا اگر این اوصاف در عبارتی جمع نگردد آن عبارت مورد قبول عامه نمیشود و استعمالش در محاورات همگان شایع و رایج نمیگردد.

پس، مثل جمله ایست مختصر مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به سبب روانی لفظ و روشنی معنی و لطف ترکیب

شهرت عام یافته باشد و همگان او را بدون تعییر و یا با اندک  
تغییر در محاوره به کار ببرند به هر حال مثل هادر منطق حکم برهان  
را دارد.

یک مثل ایدل پی فرقی بیار  
تا بدانی جبرا از اختیار  
دست کان لرزان بود از ارتعاش  
وانک دستی را تو لرزانی زجاش  
هر دو جنبش آفریده حق شناس  
لیک نتوان کر این با آن قیاس

آوردن یک مثل به مورد گاهی منازعات چندین ساله افراد را  
خاتمه می بخشد مثل ها نتیجه کنش و واکنش  
های هزاران ساله افراد بشر است که در بین هم در مناسبت بوده  
اند و اندک مثللهایی است که از پرخاش نا ایستای انسانها با  
طبیعت سرچشمه گرفته مانند برف، باران، سیل، گرما، سرما یا به  
بیان دیگر فشرده تجارب چندین ساله انسانهاست که این میراث  
مشترک را از نسل به نسل انتقال میدهد و اغلب گوینده آن معلوم  
نیست.

به هر حال در مورد مثل گفته اند که: مثل جمله کوتاهی است  
که از تجربه دراز تولد یافته و یا می یاید.

برخی ازین ضرب المثل ها بنا بر تطابقش در جامعه نهایت  
مشهور و سیر عمر بوده اند به زبانهای مجاور ترجمه شده مثال  
"نجاری کار شادی نیست" از شمار همین مثللهای معروف است  
که ساحة کار بردش کاهش نیافته است.

همه برین باوریم که مثلها و کنایات مال مشترک همه افراد بشر  
است من هر آنچه از زبان مردم شنیده ام بدون تصرف آنرا به روی  
کاغذ آوردم شاید برخی ازین مثلها در یک محیط کم عمر و نا

مشهور باشد ولی در محیط دیگر شهرت و حتی سیر استعمال است. بعضی از ضرب المثلها که نویسندگان از نوشتن آن ابا ورزیده اند نوشتن آنرا گویا نوعی از آرایش میدانستند بنا به تقاضای دوستان درین کتاب جا داده ام. اکثر خوانندگان داستان آن کنیزک را که باخر خاتون عشق می ورزید خوانده اند.

همه میدانیم که مراد مولوی از خندانیدن خوانندگان نیست بلکه پی آمد آن قصه مهم است نتیجه گری اش اهمیت دارد چنانکه میگوید:

ظاهرش دیدی سرش از تونهان  
اوستا ناگشته بکشادی دکان  
فعل آتش را نمی دانی تو برد  
گرد آتش با چنین دانش مگرد  
علم دیگ و آتش ار بنود ترا  
از شرر نه دیگ ماند نه ابا  
آب حاضر باید و فرهنگ نیز  
تا پزد آن دیگ سالم در ازیز  
گردانی دانش آهنگری

ریش و موسوزد چو آنجا بگذری  
باید یاد آور شوم که برخی از مثلها با چنان هجاوی گزنده ترکیب یافته که شاید یک شاعر هجوسرا در ده بیست آنرا گفته نتواند و برخی هم روح تعلیم و تربیه را باخود دارد. این کتاب که دارای شش هزار ضرب المثل است یاد آور می شوم برخی از آنها مثل هم نیست، کنایه ها و کلمات قصار و یا سخنان مشهور است که بعضاً افراد جامعه آنرا در هنگام خوشی و یا خشم و غضب بر ضد هم به کار برده اند و یا می برند. بنده که از

چند سال بدینسو مشغول جمع آوری مثلها و کنایات بوده ام اگر خواست خدا باشد در آینده هر یک را تفکیک نموده تا آنجائیکه امکان باشد منشا پیدایش و زمینه های کار برد آنها را می نویسم هر چند که پیدایش اکثر آنها آنقدر نا روشن است که زحمت هم به جایی نمیرسد.

در فرجام قابل یاد آوری میدانم که در فراهم آوری و ردیف سازی این ضرب المثل ها افرادی زیادی به من یاری بخشیده اند. از جمله استاد دانشمند و فاضل پوهاند دوکتور سرور همایون، پوهندوی محمد یونس طغیان ساکایی، محمد نسیم قریشی، دوکتور سید اکرم امیری، بخصوص حاجی صاحب محمد زمان از معززین ولسوالی سان چارک بیشتر از دیگران رهنمایی و کمک نموده اند از ایشان صمیمانه سپاسگزار هستم.

آثاری از شتاب که در ناصیه این کتاب به روشنی معلوم میشود بی کم و کاستی و گاهی بی فزونی هم نیست از آنجائیکه کار ضرب المثل و جمع آوری آن کار ساحه است همکاری جمع را تقاضا دارد تمنای همکاری و رهنمایی خوانندگانرا دارم تا چاپ دیگر بهتر ازین باشد.

با عرض حرمت.

دوکتور عبدالغنی برزین مهر



- آب آبادی می آورد.
- آب آمد تیمم برخاست.
- آب آواردگی خوار و کوزه شکستگی عزیز.
- آبادی میخانه ز ویرانی ماست.
- آب هرچه زلال خیزد
- از خوردن پر، ملال خیزد
- آب از آب نمی جنبد.
- آب از خرد نان از کلان.
- آب از روی کاسه خورده میشود.
- آب است و آبادانی، خاک است و زندگانی.
- آب اگر صد پاره گردد باز باهم آشناست.
- آب بخواه و دست بشوی
- آب به جای سخت می ایستد.
- آب به سای مینگردد، پول به بای
- آب بیار شور بلاقی، نان بیار شور بلاقی، وقت خوردن، گم شو شور بلاقی.
- آب پرورده مخود را فرو نمی برد.
- چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست؟
- شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش
- آب تا گلو بچه زیر پا.
- آب حیات از دم افعی مجوی.
- آب حیوان در تاریکیست.
- زندگی در محنت و در زحمت است
- آب حیوان در درون ظلمت است

- آب خرد، ماهی خرد.
- آب خوردن از خر، راه رفتن از گاو.
- آب خوش بی تشنگی ناخوش بود.
- آب دادن به از نان دادن.
- آب در خانه تیره است، دختر همسایه خیره.
- آب در خانه قدر ندارد.
- آب در روده گرم نیامدن.
- آب در غربال ریختن.
- آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم.
- یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم.
- آب در هاون کوبیدن.
- آب دریا از خوردن سگ مردار نمیشود.
- آب دریا را اگر نتوان کشید
- هم به قدر تشنگی باید چشید.
- آب را دیده موزه کش، هوا را دیده غوزه کش.
- آب را از روشنایی کن قیاس
- دوستان را با نگاه دل شناس
- آب را از سر بند ببند.
- آب را گل آلود کرده ماهی میگیرد.
- آب را نادیده، موزه کشیدن.
- آب رفته باز به جوی نیاید.
- آب روشنی است.
- آب ربخته جمع نگردد.
- آب زور سربالا میرود.
- آب زیر پوستش دویده است.

- آبسننی پنهان و زادن آشکار.
- آب شود کجا را میگیرد و آتش شود کجا را.
- آب شیرین و مشک گندیده.
- آبک غبغب، دواى درد، یارک نغز دواى دل.
- آب که گذشت از زانو، چه تا میان چه تا گلو.
- آب که از سر پرید، چه یک نیزه، چه صد نیزه.
- آب که در یکجای ماند، میگندد\*.
- آب که سربالافت، قورباقه شعر میخواند.
- آب که طلب ناکرده میسر شد، مراد است.
- آب کول است.
- آب گنده به حمامی به کار است.
- (حمامی ره صد من او گندیده به کار است)
- آبگینه ز سنگ میزاید. لیک سنگ آبگینه می شکند.
- آبگینه و سنگ، پنبه و آتش.
- آب و آتش بهم نیاید راست.
- آب و روغن باهم نیامیزد.
- آبوسون از جوی اوسون.
- آب هرکس به دست خودش است.
- آب هرگز نرود راست چو کژ باشد جو.
- آبیکه آبرو ببرد، در گلو مریز.
- از دیده خون بریز و ولی آبرو مریز
- آتش چنار، از خود چنار.
- آتش چو برافروخت بسوزد تروخشک.
- آتش زیر خاکستر است.
- آتش دامن زدن.

- آتش دوست و دشمن نمی داند.
- اگر صد سال گبر آتش فروزد
- چو یکدم اندر آن افتد بسوزد
- آتشی که به شعله بر کشد سر چه هیزم خشک و چه گل تر
- آتش گوید میمیرم، از ته پف کن در گیرم
- آچه پخماق و بیچه پخماق.
- آخر ای عاشق ز جور یار آهی برمکش
- باز ناید تیر هرگز کز کمان بیرون شود.
- آخر پیری، معرکه گیری.
- آخر تخم دزدی، مرغ دزدی.
- آخر... یه واری بیرون ماندن.
- آخر مستی سربستی.
- آخر میر آخوری گاه فروشی است.
- آخر هستی، نیستی.
- آخورش نزدیک، گاهدان است.
- آخوند مفت یافتی، موشهای خانه را نکاح کن.
- آدم از سنگ سخت تر و از گل نازکتر است.
- آدم با آدم، ده با درختها.
- آدم بد چو گزدم، نیش میزند به مردم.
- آدم بد را سخنش هم بد است.
- آدم بیخانه، همه جا بیگانه.
- آدم بی زر، مرغ بی پر.
- آدم بی خرد ستور بود
- گرچه دارد دیده کور بود.
- آدم بیسواد کور است.



- آدم بی طالع را سنگ آسمانی بر سرش است.
- آدم بیکار عقل صد وزیر را دارد.
- آدم بیکار، یا غر شود یا بیمار.
- آدم پولدار به ریش پادشاه نغاره میزند.
- آدم تا کوچکی نکند، بزرگ نشود.
- آدم تنبل را که کار فرمودی نصیحت پدرانیه میکند.
- آدم چیست؟ یک آه و دم.
- آدم خوب را یک گپ، اسپ خوب را یک قمچین.
- آدم خودش حرام است، لفظش حلال.
- آدم خوش سودا، شریک مال مردم است.
- آدم دست و پاچه، کار را دوباره میکند.
- آدم دوزنه، دم بیغم نزنه.
- آدم دو دفعه نمی میرد.
- آدم را از دوستش بشناس.
- آدم شمیر خام خورده.
- آدم عجول آهرا در پنجال میخورد.
- آدم غریب را روز خیرات گاوش گم میشود.
- آدم غریب در یک روز به دو خیرات خبر میشود.
- آدم غریب و خر ابلق.
- آدم غریب و گوز برنجی.
- آدم فقیر را از شهر بیرون نمی کنند.
- آدم قد بلند عقلش تا ظهر است.
- آدم کشتن آسان است، ترس خدا به دل باشد.
- آدم کل، دشمن زلف.
- آدم کم اصل مجلس را ویران میکند، سنگ کم اصل شکار را.

- آدم که پیر شد حرصش جوان میشود.
- آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد
- خواب در وقت سحرگاه گران میگردد.
- آدم گدا، اینهمه ناز و ادا.
- آدم گرسنه، ایمان ندارد.
- چون گرسنه میشوی سگ میشوی
- پست و بد پیوند و بدرگ میشوی
- آدم گنده را رفیقش زیاد است.
- آدم لاشه، نیم تنیش ... ر میبشد.
- آدم ناترس سرش را سلامت به گور نمیبرد.
- آدم ناخوان کور است.
- آدم نادار، نه عروسی دارد، نه عزا.
- آدم نافهم هزار من زور دارد.
- آدم و عقل، گوساله و دم.
- آدم و لباس، خانه و پلاس
- آدم همه کاره، هیچکاره.
- آدمیان را سخنی بس بود
- گاو بود کش خله در پس بود.
- آدمیان گم شدند، ملک خدا را خر گرفت
- آدمی به سیرت است نه به صورت. انسانیت به کمال است، نه به جمال.
- آدمیت نه به نطق و نه به ریش و نه به جان است.
- طمطی هم نطق و بز هم ریش و خر هم جان دارد.
- آدمی را آدمیت لازم است
- عود را بویش نباشد هیزم است.

- آدمی را عقل باید در بدن
- ورنه جان در کالبد دارد حمار
- آدمی را عقل می باید نه زور
- آدمی را نسبت به هنر باشد، نه به پدر
- آدمی فربه شود از راه گوش
- گاو و خر فربه شود از راه نوش
- آدمیزاد، مرغ بی بال
- آدمیزاد، شیر خام خورده
- آدم یک روز در مشت جای میشه یکروز در بغل نی
- آرد را بیختم، ایلک را آویختم
- آرد گندم همه جا، پزنده جا جا
- آرد نباشد، فتیر پخته کن
- آرزو سرمایه مفلس است
- آروغش ترش کرده
- آری به اتفاق جهان میتوان گرفت
- آری شتر مست کشد بار گران را
- آری نرود گرگ گزیده زی آب
- آزادگان تهیدست اند
- آزادی، آبادی
- آزادی بها ندارد
- آزادی حتی زن خوب را هم فاسد میکند
- از بگذار و پادشاهی کن
- گردن بی طمع بلند بود
- آزرده دل آزرده کند انجمنی را
- آژمند همیشه نیازمند است

- آزموده را آزمودن خطاست.
- آزموده را آزمودن پشیمانی آورد.
- آستانه خواجه از زر شود، دوچشمکش به در شود.
- آستینچه و پوستینچه پدر کلانهایم.
- آستین نو، بخور پلو.
- آسمان بلند و زمین سخت.
- آسمان را دهن کوزه می بیند.
- آسمان کجا و ریسمان کجا.
- آسوده سر بیمار.
- آسوده کسی که خرن دارد، از کاه و جوش خبر ندارد.
- آسیایان سگی داشت، سگی او سگی داشت.
- آسیاب باش، درشت بستان و نرم بده.
- آسیاب پدر به نوبت است.
- آسیاب بی موش نمیشود.
- آسیای گردان، از پشت مردان.
- آش اگر نیست، آشنایی نیست.
- آشپز که دو تا شد، آش یا شور میشود یا بی نمک.
- آشت حلال باشد سر کوچه بخور.
- آش را نمک، آدم را سخن.
- آش شب ماندیم، در روز در ماندیم.
- آش مرد ها دیر پخته میشود.
- آش نخورده، دهنش سوخته.
- آشنا داند زبان آشنا.
- آشنا را حال اینست، وای بر بیگانه یی.
- آشنای پدر، به از خویش پسر.

- آشنایی به ازپولداری.
- آشنایی، روشنایی.
- آفتاب آمد دلیل آفتاب.
- آفتاب از کدام طرف برآمد!
- آفتاب به زردی افتاد، تنبل به جلدی (جلتی) افتاد.
- آفتاب خانه همسایه گرم تر است.
- آفتاب سر کوه است.
- آفتاب لب بام است.
- آفتابه خرچ لیم.
- آفتابه لگن هفت تا، نان صبح و چاشت درک ندارد.
- آفت رسیده را غم باج و خراج نیست.
- آفت عقل تملق است.
- آفت علما حب ریاست است.
- آفت نرسد گوشه تنهایی را.
- آمدن به ارادت، رفتن به اجازت.
- آمدن به دل خود، رفتن به دل صاحب خانه.
- آمدنت را کی فهمیده بودم که رفتنت را بفهمم.
- آمدن ملک، ویران شدن ده.
- آمدم ثواب کنم، کباب شدم.
- آمده را ردی نیست.
- آموخته خور، به از میراث خور.
- آنانکه غنی تراند، محتاج تراند.
- آن برادرها که از یک مادر اند
- خوشتن قربان یکدیگر کنند.
- آن بروت چریک را پشک برد.

- آنجا که اشک نیست محبت چی میکند.
- آنجا که دوستیست، تکلف چه حاجتست.
- آنجا که عقاب پر بریزد، از پشه لاغر چه خیزد.
- آنجا که مراد دل براید
- یک خار به از هزار خرماست.
- آنجا که نان و حلوا، اشکم چلان مهیا.
- آنچنان مادر، اینچنین دختر.
- آنچه از غیب آید، بی عیب آید.
- آنچه باتدبیر توان کرد، با زور میسر نشود.
- آنچه بخود نپسندی، دیگران را میپسند.
- آنچه جوان در آینه نمی بیند، پیر در خشت خام می بیند.
- آنچه خواهی که مدرویش، مکار
- و آنچه خواهی که مشنویش، مگوی
- آنچه در دل است به زبان آید.
- آنچه در دیک است به کفگیر می بر آید.
- آنچه شیران را کند روبا مزاج
- احتیاج است، احتیاج است، احتیاج
- آنچه عوض دارد، گله ندارد.
- آنچه عیان است، چه حاجت به بیان است.
- آنچه که به حيله شود، به قوه ممکن نباشد.
- آنچه که پیر زن کند به سحر، نکند صد هزار تیر و تبر.
- آن خلطه (خریطه) که سرنگون بود پر نشود.
- آن درد که درمان نپذیرد حسد است.
- آیین حسد قاعده دیو و دد است.
- آن دفترها را گاو خورد، گاو را قصاب برد.

- آن را چه زنی که روز گارش زده است.
- آنرا که جای نیست همه شهر جای اوست.
- \* آنرا که حساب پاکبست، از محاسبه چه پاکست.
- آنرا که قناعت سروسامان باشد
- اقبال هما مایه حرمان باشد
- آن سالها را گاو خورد.
- آن سبزو بشکست و آن پیمان ریخت.
- آن سبزو بشکست و آن ساقی نماند.
- آنطور بخور که خود خواهی، آنطور بپوش که مردم خواهند.
- آن قادر ازل که تقدیر ما نوشت
- نوبت به ما رسید بلی را بلا نوشت.
- آنقدر بار کن که بگشدد، نه آنقدر که بگشدد.
- آنقدر بایست که علف زیر پایت سبز شود.
- آنقدر شور بود که خان هم فهمید.
- آنقدر که بالای زمین دارد، همان قدر زیر زمین هم دارد.
- آنقدر که چریدی بگو دمبه ات؟
- آنقدر مار خورده که اژدها شده.
- آن کتاب که تو خواندی ما ازبر کردیم.
- آنکس که نداند، نداند که نداند.
- در جهل مرکب ابدالذهر بماند.
- آن کسانیکه آهنین مشتند
- دشمنان را به دوستی کشتند.
- آنکه از گریه بی رمان باشد
- کی خدای همه جهان باشد

- آنکه باشد در کف شهوت اسیر
- گرچه آزاد است او را بنده گیر
- آنکه در بند دل آزاری بود
- در عقوبت کار او زاری بود
- آنکه دلش کور شد از حرص مال
- فرق نداند ز حرام و حلال
- آنکه فیل میخريد ، رفت
- آنکه نادانی و غفلت وصف اوست
- صحبتش مانند زهر قاتل است
- آن ورق برگشت
- آن وقت که جگ جگ مستانت بود ، یاد زمستان نبود
- آن نوش به این نیش نه می ارزد
- آواز خوان ماهی قورباغه است
- آواز دهل شنیدن از دور خوش است
- آواز سگان کم نکند رزق گدا را
- آواز سگ دلیل آبادانی است
- آوازه مرگ زود میرسد
- آهسته برو ، پیوسته برو
- آهن بد ، شمشیر نیک نشود
- آهن به آهن بریده میشود
- آهن خم ، به آهن راست کرده میشود
- آه ندارد که به ناله سودا کند
- آهن را آهن از کوره میکشد
- آهن را با آهن می‌کوبند
- آهن را که پهن کنی بیل میشود ، دراز کنی میل میشود



- آهن سرد را کوبیدن.
- آهن و فولاد از یک کوره می آید برون
- وان یکی شمشیر گردد، دیگری نعل خراست.
- آهو تپید، تیر میخورد.
- آهوی دشت را بخشیدن.
- آیه نسوخت، دایه سوخت، آتش پرید، دامن همسایه سوخت.
- آینه هرکس همسایه اوست.
- آبی و گویی که بوسه خواهی، خواهم،
- کور چه خراهد دودیده روشن.

## ﴿ الف ﴾

- ابابیل نیستم که باد بخورم و کف برییم.
- ابر اگر از قبله خیزد، سخت باران میشود
- شاه اگر عادل نباشد ملک ویران میشود.
- ابرام در شکستن من اینقدر چرا
- آخر نه من به بال تو پرواز میکنم
- ابر را بانگ سگ ضرر نکند.
- ابر سوخت، هوا پاک میشود.
- ابر کن ولی نبار.
- ابری که زیاد میغرد، کم می بارد.
- ابله گفت، دیوانه باور کرد.
- ابله از دست قطره به دریا شکایت میکند.
- ابله آنکس که او به خواری، خنگ به خارا کند.

- ابلیس مکر زن را دید، به زمین خط بینی کشید.
- اجاره نشین خوش نشین است.
- اجل رسیده بمیرد، نه بیمار سخت.
- اجل سگ که رسید به مسجد گوه میکند.
- اجل کرگس که رسید پامیر می‌رود.
- اجل که آمد، در نمی‌زند.
- احتیاج مادر ایجاد است.
- احتیاط نصفش ثوابست، نصفش گناه.
- احسان خسیس، داستان خسیس.
- احمدک مکتب نرفت، وقتیکه رفت جمعه بود.
- احمق در جهان باشد مفلس در نمی‌ماند.
- احمق را ستایش خوش آید.
- احمق ریش آراید، عاقل سخن.
- احوال یکی را دو بیند.
- اخته کردن سگ یک تنگه، دست به صابون شستن ده تنگه.
- اختیار مرده به دست زنده.
- اخ و تفش را پیش مرغ نمی‌اندازد.
- اخلاص و خلاص.
- ادب را از کی آموختی، از بی ادبان.
- ادب سایبان تن است.
- ارباب نباشد قشلاق ویران میشود.
- ارباب کل، نوکر کاگل دار.
- ارزان بی علت نیست، قیمت بی حکمت.
- ارزن به نول گنجشک چوبه خورده بوده
- ارزن را برمه میکند.

- ارمغان مور، پای ملخ.
- اریخه بزن، حقیقه بگی (چیغ بزن و حقت رابگیر).
- از آب خرد ماهی خرد.
- از آتش خاکستر میماند.
- از آدم بی شیر، بهتر است یک خربوزه.
- از آدم بیکار خدا بیزار.
- از آدم نا پرهیز، تا دو پا داری بگریز.
- از آدم نمیخورم نمیخورم و از مهمان میروم میروم بترس.
- از آسیاب که بیرون رفتی ترا با سنگ و پاسنگش چه کار.
- از آسیاب که بیرون رفتی ترا با سیر و نیم سیر چکار.
- از آنجا رانده و از اینجا مانده.
- از آن خودش تگ طغاره، از آن دیگر چوب به نغاره.
- از ابر سیاه و آدم لقی نترس، از ابر سفید و آدم خپک بترس.
- از ابر سیه مترس از ریش بزرگ،
- و از ابر سپید بترس و از کوسه ترک.
- از احتیاج بخر به احتیاج بفروش.
- از آخ و دب ماند.
- از ازار ندارد خیمه فرمایش میدهد.
- از اسپ بیفتی به پخته، از خر بیفتی به تخته.
- از استاد نااستاد به شاگردش چه افتاد.
- از اسپ پایان شده جلور را رها نمیکند.
- از اسپ پایان کرد به خر نشاند.
- از اطللس کمخواب بیگانه بهتر است آنچه و دستار خانه.
- از آن پس مرا جای پیکار نیست.
- به از راستی در جهان کار نیست.

- از آن سگ بتوس که رفیق گرگ است.
- از انعام نادان دشنام دانا بهتر است.
- از آن نه ترس که هایو هودارد
- از آن بترس که سر به تو دارد.
- از ایلاگردی کرده دختر زاییدن خوبست
- از اینجا رانده از آنجا مانده
- از باییت چهل نواسه مانده حالا چهل کاسه را از کجا کنیم.
- از باد آمده به باد شود (رود)
- از باد باران، از بازی جنگ.
- از باد بهار بهره بردار
- از باد خزان خدا نگهدار.
- گفت پیغمبر به اصحاب کبار
- رو مگردانید از باد بهار
- آنچه با برگ درختان میکند
- بر تن انسان و حیوان میکند
- از باران گریخت زیر ناوه نشست.
- از بارک الله قبال کسی رنگین نمیشود.
- از باغ کرده آب موری کلان.
- از بام خانه تا به ثریا ازان تو.
- از بچه هم نمی بالم از غم هم نمی نالم.
- از بخش کرده در تلاشک خوش است.
- از بد بتر بود مثل است این و هر زمان
- کار عدو شکوه تو از بد بتر کند
- از بد بترس.
- از بد بترش توبه.

- از بد کثافت از نیک شرافت.
- از بد گوهر بگریز
- از بد نهاد چشم نکویی طمع مدار
- از برادرِ سنگدل جوهرهٔ جانی بهتر
- از برای نرم گفتن شد زبان بی استخوان
- از برای یک نخود حوض آبرا خور
- از برون بلا کرده درون بلا باشی بهتر
- از بسیار گویی بی معنی گویی سر میزند
- از بلا دوری طمع داری از مردم دور باش
- از بند نگیرد بداندیش پند
- از بلبلك چرچرك، از چرچرك بلبلك
- از بیخ عرب شدن
- از بیخ بوته برآمدن
- از بی بی، کلان چوری، از باغ کلان او موری
- از بید باشد و سیب باشد
- از بی سگی روبا سربام
- از بیکار خدا بیزار
- از بیکاری بیکاری خوب است
- از بیکار همه بیزار
- از بیکاری بیماری
- از بیکاری کدوکاری
- از بیکسی خر را عمک از بی نمکی سنگه نمک گفتن
- از بی کفنی زنده است
- از بینی بالاگپ زده نمیشود
- از بیوه... رگدایی میکند

- از پاچه کشیدن.
- از پاده وان چه می ماند غیر از گوساله ... یی.
- از پخماق چخماق از چخماق پخماق
- از پدر بی هنر چه آموزد پسر.
- از پشت بچه، آچه خورد کلچه.
- از پشت کوه برآمد و گفت ننه قروت.
- از پشه کوه میسازد.
- از پولیس کرده دزد ده قدم پیش است.
- از پهلوی چپ خیستن.
- از پیش روی آمر و از پس کن قاطر نگذشتن.
- از پی هر گریه آخر خنده ای است.
- از ترکستان سر کشیدن از هندوستان زر کشیدن.
- از ترس مور در دهان اژدها رفتن.
- میگریزی از پشه در گزدمی
- میگریزی از نمی تو دریمی
- میگریزی از جفا های پدر
- در میان لوطیان شور و شر
- از تفنگ پُر یک نفر می ترسد.
- از تفنگ خالی دو نفر می ترسد.
- عجب تره زین ندیدم داستانی
- دو تن ترسد ز بشکسته کمانی
- از تقاضای زمانه شوره را گفتم نمک
- خوک را گفتم طغاو خرس را گفتم امک.
- از تکلف دور باش ای میزبان
- تا گرانی نبودت از مهمان.

- از تنگی چشمِ فیل معلوم شد  
کانانکه غنی ترند محتاج ترند.
- از تو جو، از من دو.
- از تو چه پنهان
- از تو حرکت از من برکت
- از توده برآیی به جال می افستی
- از تو گاه از من راه
- از جدایی قطع پیوند جدایی مشکل است
- گر شود سی پاره از هم کی شود قرآن جدا
- از جنده شپش از گنده گپ
- از جوانان جهان نام نکو می ماند
- فصل گل می گذرد لذت بو می ماند
- از جوانی تا به پیری از پیری تا بکی
- از جوانی یک جو کم
- از جهان خوردن جهان گشتن بهتر
- از جهان گرچه بوستان خوشتر
- بوستان هم به بوستان خوشتر
- از چکک گریخت زیر ناوه نشست.
- از چله چه گله.
- از چنگ دزد خلاص شدیم در غم فالبین ماندیم.
- از حق تا نا حق چهار انگشت فاصله است.
- از حق تا ناحق دو حرف فاصله است.
- از حلال مرغ ندارد و از حرام سگ.
- از حلوا گفتن دهن شیرن نه میشه
- از حلوا ی نسیه کرده سیلی نقد خوب است.

- از خاشاک به جیحون پل میسازد.
- از خانهء هندو قرآن برآمد.
- از ... یه یک موی کم.
- از خدا بترس
- از خدا پنهان نباشد از بنده چه پنهان
- از خدا طلب کن
- از خر افتاده میگوید خرما یافتم
- از خران چه پرسان از کاهدان چه تاوان
- از خر پرسیدند که چه وقت میرسیم گفت از خله چوب پیرس
- از خُردان خطا و از بزرگان عطا
- از خُردان لخشیدن از کلانها بخشیدن
- از خرس موی کندن غنیمت است
- از خرس مویی و از گل بویی
- از خر شیطان فرود نمی آید
- از خر کرده ... رش کلان
- از خر کرده مهره قیمت
- از خرمن خالی صد من شالی
- از خر نر شیر میدو شد
- از خر یک دم کمبود دارد
- از خُسر کلان داماد
- از خوبان شرافت از بدان کثافت
- از خود بالا شاهتوت نخور آتش چکد سرخ میشوی
- از خود بلند را ببین و فکر کن، از خود پست را ببین و شکر کن
- از خودت گذشته خدا به بچه هایت عقل بدهد
- از خود گله کنی مهر بیگانه میرود



- از خود ما ملا شدی در جان ما بلا شدی.
- از خوردن کرده امید وار بودن بهتر.
- از خوردنت چه شدم که از لیسیدننت شوم.
- از خیرات کرم کدو آب خورد.
- از دایی چه کن پناهی.
- از درد کرده پندیدگی اش زیاد.
- از دریا آب بخشیدن.
- از دریا ماهی بخشیدن.
- از دستم کارم را گرفتی، نانم را گرفتی.
- از دست یک شوم درگرفت شهر روم.
- از دل آزار هم بیزار.
- از دل برود هر آنچه از دیده برفت.
- از دماغ خوک بیرون افتاده.
- از دنبهء نسبه کرده شش نقد خوب است.
- از دوازده فرزند یعقوب یکی یوسف شد.
- از دوست شکایت مکن که مهر بیگانه رود.
- از دوست یک اشاره از ما به سر دویدن.
- از دوست هر جفا که رسد جای منت است.
- زیرا که نیست هیچ وفا چون جفای دوست
- از دو یک میر بی خرد باشد
- در نیامی دو تیغ بد باشد
- از ده برآ، از دوره نه برآ.
- از دهنش بوی شیر می آید.
- از ویران نستانند خراج.
- از دنبش بگیری راه می رود.

- از دیک کرده کاسه گرم. (از آش کرده کاسه گرم)
- از دیوار شکسته، زن شلیته و شتر مست دور باش.
- از دیوار شکسته و سگ درنده و زن شلیته خود را نگهدار.
- از دیوانه میپرسد که ماه چند است.
- از دیوانه نه ... ن بخواه، نه هم ... ن بده.
- از روباه پرسیدند، شاهدت کیست؟ گفت: دمم.
- از رو شانه از زیر فانه.
- از روزگار نا اهل عزم سفر بهتر است.
- از پای افزار تنگ پای پرهنه بهتر است.
- از کینه کینه خیزد و از روی مهر مهر.
- از ریزه بلا خیزه.
- از ریش خود شرم کن.
- از ریشش گرفت، به بروتش پیوند کرد.
- از ریگ روغن جدا میکند.
- از زبان مار برآمده.
- از زخم سخن، زخم تبر به.
- از زدن کر و گرفتن کور خدا نجات بدهد.
- از زمین شوره سمن نروید.
- از زنده بیکار، مرده بهتر است.
- از زیر آسیاب سلامت می برآید.
- از زیر ریش خر سوار تیر شدن.
- از زیر پلو ملی برآمد.
- از سایه خود میترسد.
- از سر تا پایش یک دامن ارزن بریزی، یکدانه اش به زمین نمی افتد.
- از سر خالی پای میکند زاری.

- از سر کل من دست بردار.
- از سر نی چی چه میرود؟ یک پف.
- از سستی آدمیزاد است که گرگ آدمخور شده است.
- از سستی سنگ روباه سر بام می برآید.
- از سگ وفا، از زن جفا.
- از سقراط پرسیدند که چه چیزی عجب تراست. گفت:
- عاقلی که از ناکامی تأسف خورد.
- از سگ، استخوان قرضدار است.
- از سگ چه طمع غیر از گزیدن.
- از سنگ آب میکشد.
- از سواد آن دو ابرو گریه ام از حد گذشت.
- همچو ابر قبله کان باران بسیار آورد.
- از سودای اول بوی مشک می آید.
- از سودای نقد بوی مشک می آید.
- از سیفو میترسم، از نوکرش هم میترسم.
- از شتر دور بخواب، خواب آشفته مبین.
- از شف شف کرده شفتالو (شف شف نی، شفتالو)
- از شکم سنیر گپ میزنند.
- از شمشیر تیز تر و از پنبه نرم تر.
- از شهر برای، از نرخ نی.
- از شیخ فربه و از حکیم لاغر بترس.
- از صحبت پادشاه بپرهیز
- چون پنبه نرم ز آتش تیز
- از صحبت جاهلان بپرهیز
- چون هیزم خشک از آتش تیز



- از صحبت دوستان، مشو گریزان.
- از صد آن کرده، یک نی خوب است.
- در صد پری نا آزموده، یک دیوانه آزموده به.
- از صد چرسی یک آدم، آنهم خدا میداند!
- از صد خونی نترس، از یک کونی بترس.
- از صد گلش یک گلش باز نشده.
- از صد مرد لاف زن، به کار یک زن.
- از طبع گدا شغل گدایی نرود.
- هرچند مقیم در سلطان باشد.
- از طبیب لاغر بترس و از ایشان فربه بگیریز.
- از عینک خود می بیند.
- از قضا بر خوان ممسک گر کسی نان بشکند.
- تا قیامت منتش بی سنگ دندان بشکند.
- از قوشقون بالاگوز زن.
- از قوم و خویش بهتر است دور و پیش.
- از کار کردن آید گوشت فربه.
- از کثافت یک شوم، سوخت شهر روم.
- از کج نهاد سر نزنند جز بیان کج.
- کج میرود خدنگ برون از کمان کج
- [زبان حاصد و تمهید گفتگو غلط است
- کجی برون نتوان کرد از دم عقب]
- از کرامات شیخ ما چه عجب
- برف را دید، گفت: میبارد.
- از ... س گوز برآمد.
- از کسی که ندانی بدان.

- از کف دست موی کنده نمیشود.
- از کلوخ آتش پرید.
- از کمر پایان سُرین.
- از کمر پایانش را گرگ خورده. از کمر بالایش هنگ میزند.
- از...نت خون میرود، ساجق میجوی.
- از...نت طوس قره میکشم.
- از کونش مورچه نگزیده.
- از کون قیضه کرد.
- از کون کلان تویه.
- از کوزه پشک برآمد.
- از کیسه خالی، چی مینالی.
- از کیسه خلیفه می بخشد.
- از گاوخانه بی گاو کرده، گاو شاخ زن خوب است.
- از گاو غدود
- از گرسنگی آسیابانی میکند، از تکبر مزد نمی گیرد.
- از گرسنگی چاشت میخیزد.
- از گرسنه پرسیدند: پنج و پنج چند میشود؟ گفت: ده تا نان.
- از گرفتن کور و از زدن کر خدا نجات بدهد.
- از گفتن تا کردن، از زمین تا آسمان.
- از گل بویی و از خرس مویی
- از گنجشک میترسی، ارزن مکار
- از گویش دال نخود می چیند.
- از گیر دزد خلاص شد، به دست رمال افتاد.
- از لشمی در شالکی گرفته نمیشه.

- از لق لق سگ دریا مردار نمیشه
- از لوچ چه میگیری
- از مار، مار بچه میروید.
- از مار خلاص کرد به اژدر داد.
- از مار هفت سرنترس، از آدم دورویه بترس
- از ماست که بر ماست.
- از ماستی که بالاستی
- از مال پسمان است، از جان عاصی.
- از مرد باغ و راغ، از نامرد درد و داغ.
- از مرد ماند سیم وزر، از نامرد ماند درد سر.
- از مرد ماند لای پخت، از نامرد دندان زشت.
- از مرد ماند لای و گل، از نامرد ماند درد دل.
- از مرد نیک، نام نیک.
- از مرده حدیث نیاید.
- از مرده ...ن میخواهد.
- از مردی تا نامردی یک قدم فاصله است.
- از مرگ پیش یخن پاره نکو.
- از مشام نه رود عادت طفلی هرگز
- گر به تابوت روم جنبش گهواره کنم.
- از مکافات عمل غافل مشو
- گندم از گندم بروید جو زجو
- از ملامت همسایه، چُمِچُق به سرم سایه.
- از ملا می ترسم، از دل ضحرا نه
- از من آمد بنبد بر من همچنان
- پایبند گوسفند از گوسفند

- از نادان، همه گریزان.
- از نادانی، درمانی
- از نصف ضرر برگشتن منفعت است.
- از نیکو کاری کسی خجالت نبرد.
- از ننگ گل آلو، بشکفد گل زردآلو.
- از نو کیسه قرض مکن، قرض کنی هم، خرج مکن.
- از نی قرضدار است.
- از نی بوریا شکر نخوری.
- از هر باغ، یک گل بس.
- از هرچه بدم آمد، سرم آمد.
- از هرچه بگذری سخن دوست خوشتر است
- (از یار ناز خوشتر و از من نیازها)
- از هر طرف که باد بیاید، بادش میدهم.
- از هر نمد کلاه ساخته نمیشود.
- از هزاران کعبه یکدل بهتر است.
- از هفت رگش یک رگش خبر نشد.
- از هندو کرده باز مسلمان خوب است.
- از هنر خویش کشا سینه را
- مایه مکن طاعت دیرینه را
- از هوا برف، از آدم بیکار حرف
- از هیج ویرانه دود بر نمی آید.
- از هیزم تر دود سرگین بهتر،
- از دادای کل آچه رشکین بهتر.
- از یک پاچه گوز میزنند.
- از یک پاچه چهل ... ر خورده.

- از یک پلک، چند اندلک.
- از یک خانه، یک دیوانه.
- از یک دست صدا برنخیزد.
- از یک سوراخ دوبار گزیده شدن.
- از اینجا رانده، از آنجا مانده.
- از این شاخ به آن شاخ می پرد.
- از این دم بریده شک نیست.
- از این مانده، از وی رانده.
- از این نوده پیوند کن.
- اسب اگر آهو بود، قمچین در پهلوی بود.
- اسب در دویدن جو خود را زیاد میکند.
- اسب تازی در بطویل گریبندی پیش خر
- رنگ شان همچون نگرده طبع شان همچون شود.
- اسب خریدم خر برآمد.
- اسب خوبرا یک قمچین.
- اسب را گم کرده، دنبال نعلش میگردد.
- اسب را نعل کردند، خر هم پایش را بالا گرفت.
- (اسب را نعل کردند، قورباغه هم پایش را بالا کرد)
- اسب سور از گله دور
- اسب طلبی، چهل من زور دارد.
- اسب ما در چهل ساله گی پورغه شد.
- اسب و خر را که یکجا بندند، اگر همبو نشوند، همخو شوند.
- اسبه سوار شو و رگشه بین چهار مغز بشکن و مغزشه ببین.



• اسپ یافت و دشت نیافت. دشت یافت، اسپ نیافت.  
آن یکی خر یافت پالاش نبود

یافت پالان گرگ خر را در ربود

کوزه بودش آب می نامد به دست

آبرا چون یافت خود کوزه شکست

• استخوان باشد، گوشت پیدا میشود.

• استخوان را که میخوری راه برآمدنش را هم فکر کن.

• استعداد بی تربیت دریغ است و تربیت نا مساعد ضایع.

• استقامت رهنمای مقصد است.

• اسماعیل دوانی کردن.

• اشپش کش ناخن لیس.

• اشتر و ابریشم کاری.

• اشتر خواب نکند که او را بخواند.

• اشتر دزدی و خم خم.

• اشتر کلان جوازش کلان.

• اشتر گرسنه ماند در جواز خود حواله می شود.

• اشتها زیر دندان است.

• اشکم گدا قنار خدا.

• اصراف را خیر نیست.

• اصل کند وفا، کم اصل کند خطا

• اصلت چه بودی نگار، گومیجه شدی اینبار

• اطاعت از زنان رفتن به دوزخ است.

• اعتبار به علم و ادب است، نه به مال و نسب

• اعتراف به نادانی و دانایی، اقرار به ناتوانی و توانایی است.

• اغوا گر برادر شیطان.

- افتادن و مصلحت چنین بود، بی بند نگیرد آدمی پند.
- افتادی؟ بلی. افکار شدی؟ نی.
- افسوس دم تبر را پخته گرفته.
- افسونت درمن کار نمیکند.
- افغان را سلام دادی، چهل تنگه تاوان دادی.
- اقبال نانهاده به کوشش نمیدهند
- بر بام آسمان نتوان شد به نردبان
- اگر آب قوت میداشت، قورباغه نهنگ میشد.
- اگر آسیاب از پدرت هم باشد به نوبت است.
- اگر ان گنج گران میطلبی رنج بر
- گل میپندار که بی زحمت خاری باشد.
- اگر از سر تا قدم هنری، چون بخیلی ز خاک ره بتری.
- اگر این مکتب است و این ملا
- حال طفلانرا خراب می بینم.
- اگر بخت بیمار باز شود، طیب به درخانه می آید.
- اگر بخت جویی، مرد میدان باش.
- اگر بزنی در دیوار می چسپه
- اگر به چشم حسادت نگری به نیش مار دچار گردی.
- اگر به خرقة کسی درویش بودی
- رئیس خرقة پوشان میش بودی.
- اگر بگویند که بینی ات را پشک برد، پُشت پشک میدوی،
- یا بینی ات را میبینی؟
- اگر به میبودی، در ده میبودی.
- اگر به زمین بروی از گوشت میگیرم و اگر به آسمان بروی از پایت
- اگر بینی در میان نباشد، یک چشم، چشم دیگر را میخورد.

- اگر پادشاه دور است، خدا نزدیک است.
- اگر پدر بمیرد دهن طفل به نمد میخورد.
- اگر مادر بمیرد دهن طفل به خاک میخورد.
- اگر پرنیان است خود رشته ای
- وگر بار خار است خود کشته ای
- اگر پول داری، رفیق داری.
- اگر ترا زر باشد، عالمت برادر باشد.
- اگر ترسی از خطر، مکن آرزوی سفر.
- اگر ترسی یکی هزار نماید.
- اگر تف را بالابیاندازی، بروی خود آدم می آید.
- اگر تو زاغ باشی، من بچه زاغ هستم.
- اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد.
- اگر چه پیر میلرزد، به صد جوان می ارزد.
- اگر چه دیر گفتی، گل گفتی.
- اگر چه سخن زر است، سکوت گوهر است.
- اگر حیا نداری، هرکاریکه میخواهی میکنی.
- اگر خدا بدهد، از نر، هم میدهد.
- اگر خواهی سرت به جای ماند سپر نگهدار.
- اگر خواهی شوی خوش نویس، بنویس و بنویس و بنویس.
- اگر خواهی که عالم را بتازی، مرید شیخ شویا نایب قاضی.
- اگر خود شود غرقه در زهر مار
- نخواهد کسی از وزغ زینهار.
- اگر خیر میداشتی نامت خیر محمد میبود.
- اگر داری بجوش، نداری خاموش.
- اگر داری طرب کن، نداری طلب.

- اگر در آب روزش بگذرد، نان نمیخورد.
- اگر در خانه کس است، یک حرف بس است.
- اگر در را ببندی، از دریچه میرود.
- پیرو تاب مستوری ندارد
- درش بندی سر از کلیکین برآرد.
- اگر دستش برسد قورباغه را نعل میکند.
- اگر دست کشاده نداری، ابروی کشاده داشته باش.
- اگر دعای سگ قبول میشد، از آسمان استخوان میبارید.
- اگر دعای طفلان قبول میشد یک معلم زنده نمی ماند.
- اگر دل بسوزد از چشم کور هم آب میرود.
- اگر دل کنی، جهان را گل میکنی.
- اگر دویار موافق دو دل یکی سازند
- فلک به یک تن تنها چه میتواند کرد.
- اگر دیدی بازی، ندیدی دزدی.
- اگر دیر آمدی، شیر آمدی.
- اگر دیوانه هستی خود را از بام بیانداز.
- اگر را با مگر تزویج کردند
- از آنان بچه یی شد کاشکی نام
- اگر ریش نیه جای شی استه.
- اگر ز روی زمین عقل منهدم گردد
- بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم.
- اگر ز دست بلا بر فلک رود بد خوی
- ز دست خوی پد خویش در بلا باشد.
- اگر زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز
- اگر زن بد در خانه است، به شیطان ضرورت نیست.

- اگر زنت تملق کرد حتماً نقشه شومی در سر دارد.
- اگر شد آبی، نشد للمی.
- اگر شراب ندانی خورد زهر است و اگر بدانی خوردن پاد زهر.
- اگر شکار روباه روی برای شیر اسلحه گیر.
- اگر شور نخورم در کونم میدرایی.
- اگر صد پسر بزایی یکش شاه ولی نمیشه.
- اگر صد سال زیر سنگ باشی
- از آن بهتر که زیر ننگ باشی
- اگر عاقل بُوی عزم تو بهتر
- که با نادان شوی یار و برادر
- اگر عقل کور باشد از دیده بینا چه گله.
- اگر ظلمت نبودی سایه گستر
- نبودی قدر خورشید منور.
- اگر کاری کنی مزدی ستانی
- چو بیکاری یقین بی مزد مانی
- اگر گاه از تو نیست، کاهدان از توست.
- اگر کوه بلند هم باشد به سر خود راه دارد.
- اگر کوه قاف نان شود دریای آمو شوربا، سربیک زانوکنم از دل و از جان بزنم
- اگر گاو سیاه هم باشد شیرش سفید است.
- اگر گویم زبان سوزد، نگویم مغز جان سوزد.
- اگر ماکینانی تخم بگذار و اگر خروسی بانگ بردار
- اگر مرد هستی دسته هاون را بشکن.
- اگر مرغ اینجا پرواز کند پرش میریزد.
- اگر مسجد میداشتی، مردم را نماز خواندن نمیگذاشتی.
- اگر موتر زد باز مامیش میگه که بادام چشم قلاج موی بود.

- اگر می‌خواهی عزیز باشی یادور شو یا کور.
- اگر می‌خواهی که رازت را دشمنت نداند، به دوستت مگوی.
- اگر میل دختر داری دل مادر بدست آر.
- اگر نان از صاحب خانه است، شکم از پوست.
- اگر نان داری، نام داری.
- اگر نان گندمی نیست، زبان مردمی است.
- اگر نوازنده مفت پیدا کند مادرش را عروسی میکند.
- اگر هفت دختر کور داشته باشد، یک ساعت همه را شوهر میدهد.
- اگر همه دنیا را... بس بگیرد نصیب خروس همان...ن است.
- اگر همه دنیا را گندم بگیرد، کبک ریگ می‌خورد.
- اگر هوس است، همینقدر بس است.
- اگر یک گاو ریخ بزند، همه پاده را مردار میکند.
- چو از قومی یکی بیدانشی کرد  
نه که را منزلت ماند نه مه را
- نمی بینی که گاوی در علفزار  
بیالاید همه گاوان ده را
- الاو بلا ده گردن ملا.
- الف در جگرش نیست.
- البته در حلقم بُچُور می‌گه
- اله گی مال در بیرون اله گی آدم در درون.
- امانت را خاک خیانت نکرده.
- امباق روی به روی- زن ایور ها موی به موی.
- امروز ترا درد میکند، فردا ترا مرد میکند (کنایه از خمچه ملا)
- امروز توانی، ندانی. فردا که بدانی نتوانی.
- امروز را فردا مکن.

- امروز نقد، فردا قرض.
- اُمُو چراغِ روشو اُمُزو روغوی گنده یه.
- امور مملکت خویش خسروان دانند.
- امین باش تا ایمن باشی.
- انتخاب زن و تربوز مشکل است.
- انتظار تلخ است.
- انتظار بلا از نزول بلا صعب تر است.
- انتقاد آسان است و ابتکار مشکل.
- انجیر بخور، زنجیر بشکن.
- اندازه نگهدار، اندازه نکوست.
- هم لایق دشمن، هم لایق دوست
- اندر اگر دوغ شود، راه گلو قوغ شود.
- اندر اگر مسکه شود، راه گلو بسته شود.
- اندر پس هر خنده دوصد گریه مهیاست.
- یک قهقهه کبک دو صد چنگل باز است.
- اندک به چشم احوال بسیار مینماید.
- اندک اندک بهم شود بسیار.
- دانه دانه است غله در انبار.
- اندک اندک خیلی شود، قطره قطره سیلی شود.
- اندیشه کن از کجروی دل که بسی دیدیم که بار کج به منزل نرسید.
- انسان از هرچیز که منع شد، حریص تر میشود.
- انسان بنده احسان است.
- انسان به امید، شیطان ناامید.
- انسان بیکار درخت بی بار.

- انسان جایز الخطاست.
- انسان خسیس، دوستان خسیس.
- انصاف بالای طاعت است.
- انصاف در دست تو.
- انصاف نصف ایمان است.
- انگشت افگار را گیر کرده
- انگشت کاسب، کلید روزیست
- انگور الاشد، دریا بلا شد.
- انگور بی زنبور نیست.
- انگور خوب را روباه میخورد.
- انیس کنج تنهایی کتاب است
- فروغ صبح دانایی کتاب است.
- او اینطور سگ است که صدبار بگِ نگویی یکبار دم نمیزند.
- او بُر مسکه تراش
- او بگویی خو میشود.
- او چاه سر چاه.
- او در فیل سوار است.
- او در آخر بلند او (آب) خورده.
- او در هردوغ مگس است.
- اوده پشه را یاد نداری در خانه مار دست میزنی.
- او را خدا میزند که زور در نظرش کمزور معلوم میشود.
- او را کمرش درد نکرده.
- اولاد پیش از پدر.
- اولاد بادام است، نواسه مغز بادام.
- اولاد پگاهی.
- اولاد خوب آسیاب است.



- اولاد عزیز است، تربیه اش عزیز تر.
- اولاد کلان کردن، شهر آباد کردن است.
- اول استشاره، وانگه استخاره.
- اول اندیشه وانگهی گفتار.
- اول بین جایته، باز بمان پایته.
- اول برادری ات را ثابت کن، بعد دعوای میراث پدر.
- اول بُردی پاک بُردی، آخر بُردی خاک بُردی.
- اول بُردی خاک بُردی دوم بُردی پاک بُردی.
- اول بخوان باز امضا کن.
- اول بجوید باز بگویند (از مصدر جویدن)
- اول بیاب مربی بعد بخور مربا
- اول پایدارش را بگیر، بی پایش جای رفته نمیتواند.
- اول پرسش بعد کشش.
- اول پند بعدش بند.
- اول تخم را می برد باز جوجه، باز مرغ.
- اول چاه را بکن بعد مناره بدزد.
- اول خانه را پر ارزن کن باز فکر زن کن.
- اول خودد را بیازمای باز زن کن.
- اول خویش بعد درویش.
- اول در بایسکل همسایه یاد بگیر بعد بایسکل بخر.
- اول رفقاییت را نام بگیر تا من بگویم که تو کیستی.
- اول رفیق وانگه طریق.
- اول زحمت آخر راحت.
- اول سلام سپس کلام.
- اول سوزن را به جان خود بزن باز جوالدوز را به جان مردم.
- اول طعام، بعد کلام.

- اول فکر، انکه عمل.
- اول فیلخانه را بساز باز فیل بخر.
- اول کار، بعد گفتار.
- اول ماهی را بگیر، باز مهمانی بده.
- اول همراه، باز راه.
- آوگین کرد.
- ایازایاز قدر خود بشناس، اگر نمی شناسی همو چاروق است و همو داس.
- این بلا را صد بلا اندر قفاست.
- ای پسر ناآزموده رنج سفر، نتوان یافت ره به گنج وطن.
- ای پسر نیست زهستی به
- بت پرستی ز خود پرستی به
- آیت و اُویت شد، خدا مراد خوشه چین را میدهد.
- ای خدا یک زن گیرم، شب و روز زدن گیرم. کُریه ها جنبیدن
- گیرد، صغیره ها پریدن گیرد.
- ایدل بیا صحبت یاران غنیمت است، باریدن باران به دهقان غنیمت است.
- ایدای مومن حرام است.
- ایزار فیل در کون کیک تنگ آمد.
- ایزار مرد که دوتا شد در فکر زن نو می افتد.
- ایزک ... پیدا کرد ینگه اش را ... یید.
- ایشان در صومعه مُرد، صله اش به صوفی رسید.
- ای شکم سیر گپ میزند.
- ایکه میکوشی زیاتر از همه باشی، چرا نمیکوشی که دانا تر از همه باشی.
- ای لات خندِ لاله خند، تا کس نخندد تو نخند.
- ایلچی را نه بند است، نه زندان.
- ای مبتدی تو تجربه از استاد گیر، زیرا که به ز تجربه آموزگار نیست.
- این پند اگر توانی از من بپذیر، عهد نبند و عهد چوبستی مشکن.
- این تخم و این زمین.

- اینجا پشه را نعل میکنند.
- اینجا موش به عصا راه میرود.
- این چاه و این ریسمان.
- این دست را مباد به آن دست احتیاج.
- این دست گناه کند، گناه آن دست چیست.
- این دغل دوستان که میبینی، مگسانند گرد شیرینی.
- اینرا که زاییدی بزرگ کن.
- این راه که تو میروی به ترکستان است.
- این رشته سر دراز دارد.
- این سبو گر نشکند امروز، فردا بشکند.
- این سی هم سرهمان سی.
- این شتر در خانه هرکس زانو میزند.
- اینطور رفت مثلیکه گوز از کون خر برود.
- اینطور میکنم که لحاف شور نخورد.
- اینقدر بزنم که دهل شب طوی واری.
- اینقدر بزنم که تا هفت خر کبود هنگ نزنند، ایلا نمی کنم.
- اینقدر خر است و ما پیاده میرویم!
- این گز و این میدان.
- این گوی و این میدان.
- این مثل آمد که سگ را چون رسد هنگام مرگ
- میزنند عف در پی خواند خود دیوانه وار
- این مثل در زمانه معروف است
- که عمل ها به وقت موقوف است.
- ای نور چشم من سخنی هست گوش کن
- تا ساغرت پُر است بنوشان و نوش کن.
- این هم میگذرد.
- این هم برادران. به لهجه سنگچارکی: "آنیشم دادر آمی"

## ب

- با آب حمام ضیافت کردن.
- با آتش بازی کردن.
- با آل علی هرکه در افتاد بر افتاد.
- باد آورده را باد می برد.
- با ادب را گفتند ادب از کی آموختی؛ گفت از بی ادبان .
- با بدان الفت بلای جان بود.
- بابدان بد باش بانیکان نکو
- جای گل، گل باش جای خار، خار.
- با بداندیش هم نکویی کن
- دهن سگ به لقمه دوخته به
- بابدان سم نشین که درمانی
- خو پزیر است نفس انسانی
- بابزرگان احترام و با خوردان شفقت.
- با بسم الله گفتن، آب رنگ نمی گیرد.
- با پنبه حلال میکند.
- با پنجه آفتاب ناخن نبود.
- با پنج هم پنج، با صاحب پنج هم پنج.
- با پول میشه که به روی ریش پادشاه نفاذه زد.
- با پیر مرو تو در آمانی
- هرچند سکندر زمانی
- با توکل زانوی اشتر ببند.
- با چشم بین و با زبان بگوی

- ❖ با جان مگر از جسد براید
- ❖ خویی که فروشدست با شیر
- ❖ باجه که باجه رادید، خر که خواجه را دید
- ❖ باجه که باجه رادید، سگ کله پاچه را دید
- ❖ با خرس در جوال افتیدن
- ❖ بافنده مرد، کفن نیافت
- ❖ باد آمده را باد میبرد
- ❖ بادام مغزت نباشد، گپ نغزت باشد
- ❖ بادام نصیب کسی میشه که دندان ندارد
- ❖ باد در قفس کردن
- ❖ با دزد دهن جوال را گرفتن
- ❖ باد شد خدا مراد خوشه چین را میدهد
- ❖ باد گنده به هر بنده، لعنت به آن بنده که درش را نمی بنده
- ❖ بادنجان ارزان لیکن خرچک ها دارد، کباب بی پول مَرچک ها دارد
- ❖ بادنجان بد را بلا نمیزند
- ❖ بادنجان دور قابچین
- ❖ با دوستان مروت، با دشمنان مدارا
- ❖ با دوستان، نان و پیاز
- ❖ بادولت اگر کشت کند، کشته و ناکشته برآید
- ❖ بی دولت اگر کشت کند، آب نیاید
- ❖ بادولته زنش مرد، بی دولته خرس
- ❖ با دولتی از تفاق، بیدولتی از نفاق
- ❖ با دیانی تا نخوری بدانی
- ❖ با دیک منشین که سیه برخیزی
- ❖ باران روغن زمین، برف گُریه زمین

- باران صد روزه، آفتاب یک روزه.
- بارسن به آسمان نتوان شد.
- بارشتر را به خر گذاشتن.
- با رفیقان باش، نه با رقیبان.
- بارک الله مرد را میکشد، سرباری خر را.
- بار کج به منزل نمیرسد.
- بار که آرد شد، آسیا جای ایستادن نیست.
- بار گران و خر لنگ.
- بار مسافر به کوچه نمی ماند.
- باز از پی صعوه کی نماید آهنگ
- شاهین به شکار پشه نکشاید چنگ.
- با زبان خوش مار از سوراخ بیرون برمی آید.
- باز آغ بودندنه گرفتن.
- باز رش خرید، با سنگش کشت.
- باز دَن آب از هم جدا نشود، آب و آتش باهم یکجا نشود.
- باز کدام گل را به آب دادی؟
- بازمانه بساز
- باز همان خرک و همان درک.
- بازی بازی، باریش بابه هم بازی.
- بازی شر ناساز باشد.
- باسیلی روی خود را سرخ نگهداشتن.
- با سوزن چاه میکند.
- با سیلی روی خود را سرخ کردن.
- با سیه دل چه سود گفتن و عظم.

- باش از بخل بخیلان برکران.
- تا نباشی از شمار ابلهان
- باشاه شوله نمیخورد و با سگ استخوان
- باشد چه ها کنم، نباشد چیکا کنم.
- باشد حاتم، نباشد ماتم.
- باشه را بانه کرده دیدن یار آمدم.
- با صاحب ده بساز، ده را بتاز.
- با صاف خود میخورد.
- باطن گرگ، ظاهر میش.
- باغ بالا، آسیای پایان.
- باغ سرخ و سبز را نشان دادن.
- باغ و بوستان، لایق دوستان.
- باغهای سبز و سرخ را نشان دادن.
- با فیل، فیل را شکار میکنند.
- با قضا پنجه مکن.
- با قوچ پیشانی جنگی نمیشه.
- با کون لچ آتش بازی نمیشه.
- با کهنه خود باساز که نو مردم گرانست.
- با گرگ دنبه میخورد، با چوپان گریه میکند.
- با گوزش چهارمغز میشکند.
- بالا بالا راهم نیست، پایان پایان جا هم نیست.
- بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نباشد.
- بالا را باد برد، پایان را آب.
- بالای چشم کسی ابرو گفتن.
- بالانشین کم خرج.

- بالینم زمین باشد، یارم نازنین باشد.
- با مادرش جفا کند. با دیگران چیها کند؟
- با ماه نشینی ماه شوی. با دیگ نشینی سیاه شوی!
- با ماهیه خمیر، بی ماهیه فتیر.
- با مرده که دارد آشنایی، با مرده نگیرند آشنایی،
- بامش طاقت لگد را ندارد.
- با ملک بساز، ده را بتاز.
- بانگ بی وقت گوز فیل است.
- با نیک به نیک، بکوش از یرا
- بد جز که سزاوار بد نباشد.
- باور مکن به دوستت، که جا کند به پوستت.
- با وقت بود بسته همه کار و همه چیز.
- بی وقت بود کار به سر بردن دشوار
- با هر که بدی کردی تا مرگ از او بیاندیش.
- با هر که راست آید، از چپ و راست آید.
- با هنر تاج سر است، بی هنر دم خر است.
- بابای نور دنبه را برد، در آغیل خورد، در کهدان مرد.
- بای بابای میپزد، گاه در لای.
- بای دنیا دار، میمیرد خوار و زار.
- با یک دویدن به طوس نروند.
- با یک دست دو تربوز برداشته نمیشود.
- با یک دل دو دلبر نمیتوان داشت.
- با نیک سیلی دو روی افگار میشود.
- بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا.



- به پای خودت رفت باید به گور
- که با اشتهای کسان نان خوری
- بپرهیز از نادانی که خود را دانا شمرد
- بترس از کسی که نترسد از خدا
- بتوان ز جگر برید پیوند
- دیدن نتوان خراش فرزندان
- بتوان کشت زنده را، لیکن کشته را باز زنده نتوان کرد
- بتوانی و درنمانی
- بته بد را بلا نمیزند
- بچه از بچه گی، خیمچه از خیمچه گی
- بچه بچه وار، کلان، کلان وار
- بچه بسیار راحت جان
- بچه تا نگرید، مادرش شیر نمیدهد
- بچه ترسانک
- بچه چگونه، آچه نمونه
- بچه ها در بازی، کلان ها نزد قاضی
- بچه در سفر، نامش مظفر
- بچه در کمر، نامش مظفر
- بچه را کار گفتمی از پشش برو
- بچه را بازاری نکو، کو پکه شکاری
- بچه را اگر روده اش براید، باروده اش بازی میکند
- بچه سر راه را برداشتم که پسر م شود، شوهر م شد
- بچه سر پیری، زنگوله پای تابوت است
- بچه عزیز است، اما تربیتش عزیز تر
- بچه کمبغل نان خواب میبیند

- بچه که دامن شناخت، به زمین نمی نشیند.
- بچه که شهر دید، سر آتش کل میشود.
- بچه گرگ هم گرگ است.
- بچه گنجشک مادرش را جیو جیو یاد میدهد.
- بچه لای، آچه کلال.
- بچه مار، مار است.
- بچه مردم، بچه نمیشود.
- بچه مرغابی را شنا نباید آموخت.
- بچه ننه است.
- بچه هم گل و هم بلبل و هم بلبل خانه.
- بحث مکن با ارباب، ارباب زند به هرباب.
- بخارا دور منزلش قریب.
- بخت اگر یاری کند، دندان به سندان نشکند.
- بخت بد با کسی که یار بود
- سگ گزدش ار شتر سوار بود
- بخت برگشته را دندان به حلوا بشکند.
- بخت چون واژون شود پالوده دندان بشکند.
- بخت دختر، سنگ فلخمان.
- بخت را در بازار نفروشد.
- بخت کجا میری؟ تگ خندق.
- بخت که گشت گاو آدم نر میزاید و زن آدم ماده.
- بخشش لک لک، حساب جو جو.
- بخشش نیکوست ولی آن مقدار که ترا درویش نگرداند.
- بخور بخواب کار من است، خدا نگهدار من است.
- بھور نمیر.

- بخور هرچه داری به فردا میپای
- بخوری کته شوی نخوری لته.
- بخورید به پسند خود، بپوشید به پسند مردم
- بخیل را دست کوتاه، گور تنگ است
- سخی در هردو عالم سر بلند است.
- بلا فتد بدان لاجرم که در مثل است
- که مار دست ندارد که قتل مار افسای
- بدان دلیل که هر شام را بود صبحی
- غمت مقدمه شادمانی هست ایدوست.
- بداند هر که را داننده نام است
- که باد آورده را بادی تمام است.
- بدبین همه جا در خور نفرین باشد
- بر کنده به آن چشم که بدبین باشد.
- بد بد است هرچه نیکدان باشد
- سگ سگ است گرچه پاسبان باشد.
- بدترین مردمان آن باشد که مردمان از او پرهیز کنند.
- بد خواه کسان هیچ به مقصد نرسد
- یک بد نکند تا به خودش صد نرسد.
- بد را بلا نیست.
- بد قوم باش، بی قوم نه.
- بد کردار بداندیش بود.
- بد کرده، بدگمان.
- بد کن، خبر دار باش
- بدگمان باشد همیشه زشت کار
- نامه خود خواند اندر حق یار

- بد معامله آشنای قاضی است.
- بد معامله اگر سنگ هم بدهد، بگیر.
- بد معامله بس معامله.
- بد مکن که بد افتی، چاه مکن که خود افتی.
- بد نکنی بد نمی بینی.
- بد نکو که بد بینی.
- بدّه به خدا بسپار، لُوجه در زمستان
- بدیدار مردم شدن عیب نیست
- ولیکن نه چندان گویند بس.
- بدی ناید ز مردم زاده هرگز
- نگردد پایتا به کهنه دیبا
- بدی همسایه را همسایه میداند.
- برادر آن بود کوروز سختی
- ترا یاری کند در تنگدستی.
- برادران جنگ کنند، ابلهان باور.
- برادر با برادر، حسابش برابر.
- برادرش را ببین، خواهرش را بگیر.
- برادر که در بند خویش است، نه برادر و نه خویش است.
- برادر من باشی، برابر من باشی.
- برادر میوه روی زمین است.
- برادری، برابری.
- بر احوال آنکس بیاید گریست
- که دخلش بود نزده و خرچ بیست
- بر اسپ چوبین سوار است.

- برآن کانی نباشد اعتمادی
- بسی باشد سیه رانام کافور.
- برآنکس بود زندگانی حرام
- که او را نماند پس از مرگ نام
- برآن منگر که دریا رام باشد
- برآن بنگر که بی آرام باشد.
- به راهی رو که برپای تو باشد
- به جایی شو که ماوای تو باشد.
- برای خود آتش بُریده نمیتواند، برای دیگران سیمیان می بُرد.
- برای خیر بزرگ، شر کوچک را قبول کنید.
- برای دوستان جان را فدا کن.
- برای شیطان هم پا پوش میدوزد.
- برای صد زاغ یک کلوخ بس است.
- برای عاشق بغداد دور نیست.
- برای کسی بمیر که برایت تب کند.
- برای مصلحت به کون خر بوسه میزنند.
- برای همه مادر، برای ما زن بابا.
- برای یک بینماز در مسجد را نمی بندند.
- برای یکی نوش برای یکی نیش.
- برباد رود آنچه از باد آید.
- بر بسته دیگر باشد و بر رسته دیگر.
- بردارد ضم کن، نبردارد کم کن.
- بر در خانه هر سگی شیر است.
- بر دسته گل نیز نبندند گیاه را.
- بزرگا و گل نبوید، و آشنایی بلبل نجوید.

- بر سر بازار تیز پُر بود مشتری.
- بر سر فرزند آدم هرچه آید بگذرد
- نوبت پیری در آید نوجوانی بگذرد.
- بر سر مناره اشتر.
- برف بام خود را بر سر بام دیگران می اندازد.
- برکت در حرکت است.
- بر کس میسند آنچه ترانیست پسند.
- بر کس نیست از آموختن عار.
- بر کنده به آن چشم که بد بین باشد.
- بر کنده به آن ریش که در دست زنان است.
- برگ درخت، تگ درخت.
- برگزشته افسوس نخوردن.
- برگزشته صلوات.
- برگزشته وریخته و شکسته افسوس مخور.
- برگ سبز تحفه درویش.
- برگ کدو پم پم، خاک به سر آدم نافهم.
- بر لب چیحون کس تشنه نباشد.
- بر مال و بر جمال خویشتن غره مشو،
- کانرا به شبی برند واین را به تبی
- بر مرده قلم نیست.
- بر معشوق حکم نتوان کرد.
- برناگزاینده نیاید گزند.
- بر نیاید ز کشتگان آواز.
- بر نیاید از خانه باز جغد.
- بر نیکو کاری هرگز نکند خلق زیان.

- بروت چریک را پشک برد.
- بروتش را شمشیر نمی برد.
- بروز تجربه روزگار بهره بگیر
- که بهر رفع حوادث ترا به کار آید.
- بروشکر کن مبادا از بد بدتر شود.
- بروقت بکار و بروقت بردار.
- بروی رود جیحون پل توان بست
- ولی نتوان زبان خلق را بست
- بره خوب هفت مادر را میمکد. بره گنده یکتارا مکبده نمیتواند.
- برهنه باک ندارد ز راهزن (برهنه فارغ است از دزد و طرار).
- بر یخ نوشته کن بر آفتاب بگذار.
- بریدی تو ناکرده گز جامه را
- نخواندی تو پایان شاهنامه را
- بز از پای خود آویزان است و گوسفند از پای خود.
- بز اگر خرمن بگوید حاجت بزرگاو نیست.
- بز بیچاره کناره می چره.
- بز در پیچ پیچ فربه نمیشود.
- بز در غم جان قصاب در غم چربو
- بز دل را خطر یار است.
- بز را آب برده دمش هنوز بلند است.
- بز را از پای خودش بیاویزند، گوسفند را از پای خودش.
- بزرگان به کمبودیهای جزئی خوردان عیب نمی گیرند.
- بزرگی به عقل است نه به سال.
- بزرگی به نام است به گفتار نیست.
- بزرگی خرج دارد.

- بزرگی یکدمش آب است، یکدمش آتش.
- بز رنگ شده میان هزار بز معلوم میشه.
- بز سرسر سنگ، خوراک گرگ و پلنگ.
- بزک نمیر بهار میشه، شیرت به ما بکار میشه.
- بزک بزک نمیر که جو لغمان میرسد.
- این ضرب المثل در میان مردم بدخشان نیز رایج است. بدین نحو: "بزک بزک نمیر که جو کلفگان میرسد. اینکه کدام یک نخستین است فهمیده نشد.
- بز کشت و مرا مهمان کرد، خود خورد و مرا بدنام کرد.
- بز که خود را انداخت، گوسفند از پشتش می اندازد.
- بز که فربه شد دمش سیخ میشود.
- بز که گرگین شد از رمه بیرون شد.
- بزگر از سرچشمه آب میخورد.
- بزگیری بزغاله گیری، گاو گیری گوساله گیری.
- بز مرده، شاخ زری.
- بزنی که ببری، نزننی چی را می بری. (قماربازان)
- بزهم حاضر، دزد هم حاضر.
- بزهم ریش دارد.
- بسا عشقا که نادیدن ز دُودست
- چنان کز اصل گویی خود نبودست.
- بسا کاری که از یاری براید
- بیاید یار تا کاری براید.
- به سالش ساختیم، به ماهش هم می سازیم.
- بس بگشتم و دردا به هیچ شهر و دیار
- نیافتم که فروشم بخت در بازار



- بس تجربه کردیم در این دیر مکافات
- با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد.
- بسی آسمان زیر و بالا شود
- که تا دانه نخل خرما شود.
- بسیار بد باشد، از بد بدتر است.
- بسیار پخته است در هفت دیگ جوش خورده.
- بسیار دان بسیار گوی باشد.
- بسیار دان و کم گوی باش
- بسیار زخم است که خاک است مرهمش
- نتوان به رشته دوخت دهان دریده را
- بسیار سفر باید، تا پخته شود خامی
- بسیار گوی، بیهوده گوی باشد.
- بسیار هوایش بلند است.
- بسی رفت سر در سر دشمنی
- نباید گشادن در دشمنی
- بشارت شیخ، خرمن کثافت.
- بشنو باور مکن
- بعد از این لطف تو باما به چه ماند دانی؛
- نوشدارو که پس از مرگ به سهراب رسید.
- بعد از بلال کسی آذان نگفت.
- بعد از توی نغاره.
- بعد از چهل سال گدایی، شب جمعه را گم کرد.
- بعد از سیری لقمه پنج سیری
- بعد از ضرر انسان هوشیار میشود.
- بعد از گوز زدن چهار زانو نشستن.

- بعد از هر تاریکی، روشنی است.
- بعد از هفت گره ادعای بکارت.
- بعد می فهمی که یک من آرد چند فتیر میشه.
- بعد ناامیدی بسی امید هاست
- از پی ظلمت بسی خورشید هاست.
- بقال که بیکار ماند ...یه هایش را وزن میکند.
- بقال همیشه شاهین ترازو را می بیند.
- بقه تقلید مار کرد، زد کون را افگار کرد.
- بقه بغل پر
- بقه و یخمالک.
- بکش آتش خُرد پیش از گزند
- که گیتی بسوزد چو گردد بلند
- بکن شیری آنجا که شیری سزد
- که از شهر یاران دلیری سزد
- بگذرد آن سال قحط و ماند آن روی سیاه
- بگذشته گذشت وزو منکن
- امروز مده به مفت بر باد
- بکوش اما نه در کاری که کوشش بی ثمر باشد
- ز گاو نر به جد و جهد نتوان شیر دوشیدن
- ب گفتم بتر شد، ت گفتم تبر شد.
- بگیر که نگیره
- بگیر ملا بسم الله بده ملا، استغفر الله.
- بلا بلا رامیگویم بو.
- بلا بود و برکتش نه.

- بلای آدمی آمد زبانش
- که در وی بسته شد سود و زیانش
- بلای آرد سرکند و زد.
- بلا کجاست؟ زیر پای.
- بلایی بدتر از درد حسد نیست
- به مردن گر بود نزدیک بد نیست
- بلبل از آواز خود گرفتار قفس است.
- بلبلان خاموش و خر در عرعر است.
- بلبل ز هنرمندی گرفتار قفس شد
- از بی هنری فراغتی دارد زاغ
- بلبلش میخواند.
- بلند و پست جهان هر چه هست در کار است
- ز حکمت است که انگشت ها برابر نیست.
- بنای کار به تدبیر باید، که بی تدبیر کاری بر نیاید.
- بند نیشکر است.
- بنده آزاد خواجه در زنجیر.
- بنگ از سرش پرید.
- بنگر که چه میگوید، منگر که کی میگوید.
- بنیاد ظلم اندک بود، اندک اندک بسیار شد.
- بنی آدم اعضای یکدیگرند
- که در آفرینش ز یک جوهر اند
- چو عضوی بدرد آورد روزگار
- دیگر عضو ها را نماند قرار
- تو کز محنت دیگران بیغمی
- نشاید که نامت نهند آدمی

- بوتت جفت، حرفت مفت.
- بوته نشاشیده نگذاشته.
- بود بازر مدار کار عالم
- به زر آسان شود دشوار عالم
- بود حرمت هرکس از خویشان
- بود مهر زنان همچون دم خر
- نگردد آن زیمودن فزون تر
- بود قیمت گوهر از آب و رنگ
- چه غم زانکه خورد است نسبت به سنگ
- بوده کیوانی، نابوده حیرانی.
- بوده پلوان، نابوده حیران.
- بوده دانا کند نابوده حیران
- بود هرکار بی استاد دشوار
- نخست استاد باید وانگهی کار
- بوزینه به چشم مادرش غزال است.
- بوساغه، بای از زر باشه
- دو چشم بای ده در باشه
- بوسه از روی عرقناک تو کردم گفتم
- هرکه آب از دم شمشیر خورد نوشش باد
- بوسه به پیغام.
- بوسه بسم الله عشق است.
- بوسه کلید در مهر و وفاست
- بوسه چو شد کار دگر از قفاست
- بول و قولش یکی است.
- بوم از تربیت هزار دستان نشود.

- بوی به لب نمیشود.
- بوی مشک پنهان نمی ماند.
- به آب زر این نکته باید نوشت
- شتر بان درود آنچه خر بنده کشت
- به آتش گفتن زبان نمیسوزد.
- به آدم لُج هر پیراهن برابر می آید.
- به آدم نغز سفر کنی میرسی، با آدم سفر کنی نمیرسی.
- به آذان آدم غریب کسی نماز نمیخواند.
- به آسانی نیابی شادکامی
- به بیرنجی نیابی نیکنامی
- به آسمان تف کنی بروی خودت می افتد
- به آسمان سنگ نینداز که به سر خودت دیزند.
- بهار شد و بز ما جفتی نشد، خر ما پیرانه و ماتی نشد.
- بهار کجا بودی؟ تک توت بیدانه.
- به از خاموشی هیچ پیرایه نیست.
- به اشتهای دیگران نان خورده نمیشه.
- به از کام نیکو، نام نیکو.
- به از مرد بیدل، زن پر جگر
- بود شیر ماده به از گاو نر
- بهانه زن گوزین نان جو.
- بهانه نبود و بهانه شد، کمپیر مرد و دنگانه شد.
- به ابر بر شده مانی بلند و بی باران
- به امید آتش همسایه ترب نه تراش
- به امید ثواب، کباب شد.
- به امید چاروق امانی، پا تا به زمین مانی

- به امید داوود شدیم، از گشنگی نابود شدیم.
- به امید یورغه لوکه از یادش رفت.
- به او کون تنگ و جان جور نمی فاره.
- به اول توان کرد اصلاح کار
- از آن پیش کز کف رود اختیار
- به این زدن‌ها بچه نمیشه. اگر بچه شد کته نمیشه.
- به باد آتش تیز برتر شود
- پلنگ از زدن کینه ورتر شود.
- به بالانشینی به بالامانی
- به بچه خوب هم مال به کار نیست به بچه بد هم.
- به بخت خود پازدن.
- به بینی رسیدن.
- به بیردی گفتن نماند.
- به پای برو و به سر بیا.
- به پول میتوان شیطان را رقصاند.
- به پول همه چیز بدست آورده میشود، بغیر از بخت و عمر.
- به تاج عشق سرآدمی عزیز بود
- اگر نه عشق بود، آدمی چه چیز بود؟
- به تدبیر کاری توان ساختن
- که نتوان به تیغ و سنان ساختن
- بهتر از صد کعبه باشد پیش اهل معرفت
- هر که در راه محبت یک دلی آباد کرد.
- بهتر از صولت آنکس دم سگ
- که براو بهر طمع جیبید رگ.
- بهترین استاد تجربه است.

- بهترین رفیق کتاب است.
- بهترین سازها، ساز آفتابه لگن است.
- بهترین یار وفادار کتاب است کتاب
- یار بی زحمت و آزار کتاب است کتاب
- به تعریف مردم مکن دوستی
- به غیبت مشو دشمن هیچکس
- به تنبل که کار گفتی نصیحت پدرانہ میکند.
- به تنگ آمده، به جنگ آمده.
- به جاگہ خود تکان کرده، پا دراز کن
- به جای دندان کرم خورده، آباد را کشیدن.
- به جایی کہ باشند شیران دلیر
- دلور تر از نر بود نرہ شیر
- به جایی کہ خورشید راند سپاہ
- ستارہ چرا بر فراز د کلاہ
- به جایی کہ بد کرد باید ترا
- چو نیکی کنی ہم نشاید ترا
- به جایی نباید درون آمدن
- کہ نتوان از آنجا برون آمدن
- به جرم عیسی، موشی را نگیر
- به جوانی آن یابی کہ در پیری نیابی
- به چشم کور سرمہ چه حاجت
- به چگی چگی بز بغوٰز نمی شه.
- به حال آنکس میباید گریست، کہ دخلش ده باشد و خرچش بیست.
- به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر
- به دام و دانہ نگیرند مرغ دانہ را

- به حکیم بردی دوا دهد، به ملا بردی دعا دهد.
- به حلواگفتن دهن شیرین نمیشود.
- به خاطر یک بی نماز، هفتاد محله سوختگی.
- به خاطر یک شکم منت دو کس را نباید کشید.
- به خاطر یک کیک، گلیم را نمیسوزانند.
- به خاطر فایده تن پول گم شد.
- به خاطر ...س، ...ن را از دست داد.
- به خاک آنچه کاری، جز آن ندروی.
- به خر سوار شدن یک عیب، پایان شدنش دیگر عیب.
- به خری که بار نداری، چه کار داری؟
- (اگر باری نداری التفاطت چیست، با خرها؟)
- به خواب دیدن کسی آبستن نمیشود.
- به خوبان، خوبی. به بدان، بدی.
- به خوبی دیده تا دل کار دارد
- بزرگی در دسر بسیار دارد
- به خودم قهر است و به چیزم آشتی.
- به خوردی چه بینی به دندان مار
- به زهرش نگه کن به هنگام کار
- به خوردن تیار، به کار کردن بیمار
- به خوردن که سیر نشدی، به لیسیدن نمیشی.
- به خون ای برادر میالای دست
- که بالای دست تو هم دست هست.
- به داد گفتن نماندیش
- به دانا اشارت، به نادان کلتک
- به دست بده به پای بدو



- ❁ به دخل و خرج خود هر دم نظر کن
- ❁ چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن
- ❁ به در میگویم ای دیوار بشنو.
- ❁ به دریا برود، دریا خشک میشود.
- ❁ به دریا که رسیدی انصاف کن.
- ❁ به دست آوردن دنیا هنر نیست
- ❁ یکی را گر توانی دل به دست آر
- ❁ به دست آهک تفته کردن خمیر
- ❁ به از دست بر سینه پیش امیر
- ❁ به دست بده، به پای بدو
- ❁ به دست خود شاشید (پی در پی بُرد)
- ❁ به دست و پای خود آمدن.
- ❁ به دشمن بیرحم باش و به دوست با مروت
- ❁ به دشمن برت استواری مباد
- ❁ به دعای کور موش باران نمیشه.
- ❁ به دعای کور موش آسیاب ویران نمیشود.
- ❁ به دوست جفا کردن، به دشمن وفا کردن است.
- ❁ به دوست حال بگو، به دشمن لاف بزن
- ❁ به دوست مناز و به محنت منال
- ❁ که این هردو را زود باشد زوال
- ❁ به ده ویران خراج نثار نیست.
- ❁ به راه دیده رو هر چند دور است
- ❁ زن بیوه، مگیر اگر چه هور است.
- ❁ به رزقش رید.

- به رنج اندر است ای خردمند گنج
- نیابد کسی گنج نابرده رنج
- به رنج اندر بود راحت، به خار اندر بود خرما
- به رویا گفتند شاهدت کیست گفت دمم
- به روز رفته ماند یار رفته
- چرا دردی به دل تیمار رفته
- به ره چون روی هیچ تنها میوی
- نخستین یکی نیک همره بجوی
- به ریش کسی خندیدن
- به زاری زاری گرفت، به خواری خواری کشت
- به زبان آوردن آسان، به عمل آوردن مشکل
- به زخم کسی نمک پاشیدن
- به زمین میگوید منت دار باش که من به سرت میگردم
- به زنی که دم از تقوی زند اعتماد مکن
- به سر نام کسی نه کشیدن
- به سرکه طلبیدن هم لب و لُنج به کار است
- به سنگی که زورت نرسد، بوسه کن در جایش بگذار
- به سوخته، نمک آب
- به سوزن جمع کرد، به شاخی باد
- به سیری مردن، به که ه گرسنگی جان سپردن
- به شتر گفتند شاشت از پس است. گفت: چه چیزم مثل همه کس است
- به شتر گفتند: چرا گردنت کج است؟ گفت: کجایم راست است
- به شتر گفتند خمیازه کن. زد فالیزه ویران کرد
- به شتر مرغ گفتند پرواز کن. گفت: شترهستم. گفتند باریب. گفت مرغ هستم
- به شریعت شرم نیست، حيله و مکر کم نیست

- بهشت آنجاست کازاری نباشد
- کسی را باکسی کاری نباشد
- بهشت زیر پای مادران است.
- به شمشیرم زدوبا کس نگفتم
- که راز دوست از دشمن نهان به
- به شوق دانه خالت بدام افتاده مرغ دل
- که میگوید که نتوان صید کردن مرغ دانا را
- به شهر خویش هرکس شهریار است.
- به شیرین زبانی و لطف و خوشی
- توانی که فیلی به مویی کشی
- به صد سر کلاه استی، به صد کور عصا
- به طاق بالا گذاشتن.
- به عاقل یک اشاره بس است.
- به عالم هرکسی بیکار گردد
- به چشم اهل عالم خوار گردد.
- به عرض بندگی دیر آدمم دیر
- و گر دیر آدمم شیر آدمم شیر
- چه خوش گفت این سخن پیر جهان گرد
- که دیر آی و درست آی ای جوانمرد
- به عزرائیل جان نمیدهد.
- به عشق فاحشه خود را گم نکن، در خاک میخانه تیمم
- به غیر تربیه هرگز کسی نشد کامل.
- به فاحشه خانه که داخل شدی، از لک و باریکش نترس.
- به فال ایلک مردم باور میکنند.
- به فرزند باقیست نام پدر

- به قبر خالی گریان نکن
- به قدر دانش خود هرکسی کند ادراک
- به کاخ اندرون میزبان پادشاست.
- به کارهای گران مرد کار دیده فرست
- که شیر شرز در آرد به زیر خم کمند.
- به کاسه دو کسه کس شریکش نمیکند.
- به کاسه دریا خالی نشود.
- به کردار نیک سزای نیک، به کردار بد سزای بد.
- به کر گفتند سلام علیکم. گفت: زن خودت را ... یم.
- به کریمان آویز از لیلمان گریز
- به کل کلاه به کور عصا.
- به کلاهش پر زد.
- به کونت چوبه زده نامت را کشمش می مانم.
- به کون گوزوک نان جو بهانه.
- به کوشش روید گل از شاخ بید.
- به کوه مرگ بگویی مرگ میگه، درد بگویی درد.
- به کی زور داد که ظلم نکرد.
- به کی کیف و به کی حیف.
- به کوه درد گویی، درد میشنوی
- به کوه کسی که راز گوید، کوه آنچه شنید باز گوید.
- به گاو دار شیر قرض میدهد.
- به گرفتن پای سگ دست مردار نمیشود.
- به گفتار ملا بکن، به کردارش نه.
- به گنجشک گفتند به کونت چنار. گفت یک چیزی بگو که بگنجد.
- به گنده سلام دادن، چهل تنگه توان دادن.

- به گنده نکو خنده. ترا کند شرمنده.
- به گور حاتم لگد زدی.
- به گوزش چهار مغز میشکند.
- به گوش خر یاسین خواندن.
- به گوش کر آب چکیدن
- به گیتی کیمیا جز راستی نیست
- که عز راستی را کاستی نیست
- به لق لق سگ دریا مردار نمیشه.
- به محنت توان آبرو یافتن
- به علم پنجه دشمنان تافتن.
- به محنت گر قرینی، درد بدن نبینی.
- به مردی گنج این جهانرا بدار.
- نه زاید ز مادر کسی شهریار
- به مردی هر که همت بر گمارد
- به همت کوه را از جا برارد.
- به مرغش نمیشود کیش گفت.
- به مرگ بگیر که به تب راضی شود.
- به منزل رسید آنکه پوینده بود
- بهی یافت آنکس که جوینده بود.
- به میده مال نقص نکند میشود.
- به ناداده بده که بشرمد.
- به نا گفته بر چون کسی غم خورد
- ازان به که پر گفته کیفر برد.
- به نرمی برآید ز سوراخ مار.

- به نرمی چو کاری توان برد پیش
- درشتی مجوید از اندازه بیش
- به نرمی کن به نزد خلق آهنگ
- ز زور آب باشد گردش سنگ
- به نشد، بتر شد.
- به نوک ناوه گیر کردن.
- به نیکنامی مردن به از بدنامی زیستن.
- به هجران سیف فرغانی مشو نامید از وصلش
- که دایم در عقب باشد بهار مرگ زمستان را
- به هر بادی مجنب از جای چون بید
- به تمکین باش همچون ماه و خورشید.
- به هر بدت خورسند باید شدن
- که از بد بتر نیست شاید بدن
- به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو
- به پای گل منشین که عاقبت خار است.
- به هر جا که رسیده، گفته. جایی که نرسیده، پیغام داده.
- به هر جا که روی آسمان همین رنگ است.
- به هر سازی که باشد میرقصد.
- به هر حالیکه هستی با خدا باش
- به هر کس بچه اش خوشرو مینماید.
- به هر کس دوستی کردی اول سنجیدنش لازم.
- به هر کس وطنش کشمیر است.
- به هر شهریکه خواهی زندگی کرد
- ز رسم و عادت آنجا مشو دور.

- به هر کی هرچه دهی نام آن مبر صائب
- که چیز خود طلبیدن کم از گدایی نیست.
- بهر کیکی تو گلیمی را مسوز.
- به هر گام، دام است.
- به هر کاری انجام را بین نخست.
- به هر کار توکل، به هردرد تحمل
- به هر کاریکه خواهی کرد مدخل
- نگه کن آخر کارش به اول \*
- به هر کاریکه همت بسته گردد
- اگر خاری بود گلدسته گردد
- بهر یک گل منت صد خار میباید کشید
- به هفتاد و دو ملت آشنا باش، و لیکن با خدا باش.
- به هفت دیگ بخار، و ده من ذغال سنگ استخوانهایش نرم نمیشود.
- به هفت که نشد، به هفتاد هم نمیشود.
- به همت کارها آسان برآید.
- به همه کس چاتی، به ما که رسید قاطی.
- به هنگام سختی مشو ناامید
- که ابر سیه بارد آب سپید.
- به یخ نوشته کن، به آفتاب بمان.
- به یک تا مادر، به یک تا مایندر.
- به یک تدبیر نیکو آن توان کرد
- که نتوان با سپاه بیکران کرد.
- به یک تیز دو فاخته.
- به یک جوان چهل هنر کم است.
- به یک دست تلوار به دست دیگر قرآن.

- به یک روز کسی ملا نمیشود.
- به یک سلی چند روی افگار میشه.
- به صلاح بند بود.
- به یک گل بهار نمیشود.
- به یک مشّت دیوار نمی افتد.
- بیک ناتراشیده در مجلسی
- برنجد دل هوشمندان بسی
- به یک نکته فیل قیل میشود.
- بی اجل مرگ نیست.
- بی ادب تنها نه خود را داشت بد
- بلکه آتش در همه آفاق زد
- بی آزاری غچی را از زعفران کار هند بپرس
- بیازمن بشنو راز آنکه گشته خراب
- دکان بقال از صلح گریه و موش
- بیاموز علمی که گردی عزیز
- بی بی از بیچادری بیرون نمی آید.
- بی بی بچه، بوربای سرکوچه.
- بی بی زلیخا، چادر سرمیخ ها.
- بی تمیزی های آدم از سخن پیدا شود
- پسته بی مغز اگر لب وا کند رسوا شود.
- بی پولی سرمایه دیوانگی است.
- بی پولی میگذرد، بیکسی نمی گذرد.
- بیچارگی عیب نیست، دزدی عیب است.
- بیچاره چهل من چربو دارد.
- بیچاره چارگاه، آرزومند دوغ اوه.



- بیچاره خر اگر چه بی تمیز است
- چون بار همی برد عزیز است.
- بیخار حسد نیست گل فضل و هنر.
- بید از باد نمی ترسد.
- بید به کول، توت به چول.
- بیدرد چه داند عذاب درد.
- بیدردِ سری نشسته بودم
- پول دادم و درد سر خریدم
- بیدولت اگر مسجد آدینه بسازد
- یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید.
- بیدولت که سرنان رسید بینی اش خون میشود.
- بیدول مست است.
- بیخبر بر خوان کس مهمان مشو
- میهمانت گر رسد پنهان مشو.
- بیخریطه فیر کردن.
- بیخ دولت، تن صحت.
- بی روغن داغ کردن.
- بیرون برآیم سر گیرم، خانه درآیم درگیرم.
- بیرون لشم، درون پشم.
- بیرونش مردم را کشته، درونش مرا.
- بیرون های های، درون وای وای.
- بیرون یلتر یولتور، درون قلدر، قولدور.
- بیرونم گل لاله، درونم چه می ناله.
- بی زحمت، راحت نیست.
- بی زر بی پر است.

- بی زیب، بد قلیغ است.
- بی سواد، کور است.
- بیش یاد داری کم بگو، کم یاد داری هیچ مگو.
- بیشتر از روزی خورده نمیشه.
- بی شمال شاخ درخت نمی جنبد.
- بیشه بی شیر نیست، دریا بی ماهی.
- بیل تیز و خاک سست.
- بیکاره، همه کاره.
- بیگاری به از بیکاری.
- بیگانه اگر وفا کند خویش منست.
- بیگانه سگ دیوانه.
- بیگانه گل کرد و وفا نی.
- بیع در دنیا پول در آخرت.
- پی عزم درست و سعی کامل
- کس را نشود مراد حاصل
- بی عصا زاه دهان معلوم باشد کور را.
- بی علم کسی بود که نا اهل بود
- آمیزش علم و معرفت سهل بود.
- این نکته میرهن است نزد همه کس
- دانستن هرچیز به از جهل بود.
- بی عیب خداست.
- بی غرض پند همچون قند بود، باغرض پند پای بند بود.
- بیماری از بیکاریست.
- بی مشق (تمرین و ورزش) هیچ باشد دعوی پهلوانی.
- بی می مست و بی چرس دیوانه.
- بین دو سنگ آرد است.

- بینی اش را باد گرفته.
- بینی اش را بگیری جانش می براید.
- بینی بریده نام کارد را نمیگرد.
- بینی در بین نباشد این چشم آن چشم را میخورد.
- بینی خمیری.
- بینی کسی را بریدن.
- بیوفایی هرکجا رخت افگند.
- عاقبت آن جای را ویران کند.
- بی وقت آذان دادن
- بیوه آستانش از زر شود، بازهم دو چشمش در در است.
- بی هنر مجبور است گدایی کند.

## ﴿ پ ﴾

- پا به رکاب است.
- پا برهنه بهتر است از کفش تنگ.
- پادشاه خر داشت، خر نوکر داشت.
- پادوان بسیار شود، پاده را گرگ میخورد.
- پاس پدرش را ندارد، پاس ترا چه دارد.
- پاسخ بد، مرگ مفاجا.
- پاک باش، بیبک باش.
- پاکفیده به کشتل کنده خندید.
- پالاش زیر شکمش رفته.
- پامنه بیرون زحد خویش تا بینا شوی
- نیست حاجت بر عصا در خانه خود کور را

- پانزده ماه تاریک باشد ، پانزده دیگرش روشنائی.
- پایان جا نیست بالاراه نیست.
- پایان شب سیه ، سفید است.
- پایت در خینه است!
- پایت در خینه بود که نیامدی.
- پایت را از گلیم خود دراز مکن.
- پای جایی می‌رود که دل می‌رود.
- پای خروست را بسته کن، لیکن مرغ همسایه را هیز نگو.
- پای خوابیده به فریاد نگردد بیدار.
- پای دارش را بگیر، بی پایش جای رفته نمیتواند.
- پای سوخته په لب آب می دود.
- پایش در خیز است.
- پایش در لب گور است.
- پای شکسته راه می‌رود، دل شکسته کار نمیکند.
- پای فقیر لنگ نیست، ملک خدا تنگ نیست.
- پای کج، پیزار کج.
- پای کفیده را خدا موزه نته.
- پای مار و چشم مور و نان ملاکس ندید.
- پای مار و شیر مرغ و نان ملاکس ندید.
- پای ما لنگ است و منزل بس دراز.
- پای ملخ، نذر سلیمان.
- پایین تف کنم ریش، بالاتف کنم بروت.
- پخته دزد را از ریشش معلوم.
- پخته را در بخارا گاو خورد... رنداف را در بلخ بریدند.
- پخته گش کردن.

- پدر راضی و همه راضی.
- پدر زنده، مال میراث.
- پدر خطا باش، مادر خطا نه.
- پدر کشتی و تمخم کین کاشتی
- پدر کشته را کی بود آشتی.
- پدر که زن کرد؟ پدر اندر است.
- پر خوردن ماهی تپیدن، کم خوردن آهو پریدن.
- پر خورده، پر آرزو، نخورده، چه آرزو.
- پر خوردی، دم کردی، رزق خود را کم کردی.
- پر خور صوفی، بدنام بنگی.
- پر خور ملا، بدنام بنگی.
- پردان و کم بگو.
- پرده مردم را بکو، تا پرده ات را خدا بکند.
- پُر دیده، پُردان، ناکرده نادان.
- پرسان، پرسان، کعبه را یافته میتوانی.
- پرسان، پرسان، می‌رود هندوستان.
- پرسیدند که خوک بچه میدهد یا تخم؟
- جواب گفت: که از آن بیدم شک نیست که هردو را بدهد.
- پرسیدن پول نمیخواهد.
- پرسیدن عیب نیست.
- پر عقاب، آفت عقاب
- پرگویی، دشمن کار است.
- پریر گفت: امروزه را غنیمت دان
- وگر نه در پی دی کی توان چو فردا رفت

- پس از دشواری، آسانی است ناچار
- ولیکن آدمی را صبر باید
- پس از رنگ سیاه، رنگ دیگر نیست
- پس از عروسی، نغاره
- پس از قرنی نوروز به شنبه می آید
- پس از مرگ عدو خوش میتوان زیست
- پس انداز امروز، دستگیری فردا
- پس از هر پستی یک بلندی است
- پسته بی مغز اگر لب وا کند، رسوا شود
- پس جن کوه قاف رفتن
- پسر که ناخلف افتد، پدر دهد پندش
- پدر که ناخلف افتد، پسر چی کار کند؟
- پسر کاو ندارد نشان پدر
- تو بیگانه خوانش مخوانش پسر
- پس گوش انداختن
- پس مانده سگ قابل طهارت نیست
- پس مانده گاو به خر باید داد
- پس هر خنده، گریه است
- پس هر شب روز است
- پشت آدم سیر را ببین، روی آدم گرسنه را نه
- پشت سر... ر خر و پیش رو کوره آهنگری
- پشتش به کوه است
- پشت خانه قوش تنور
- سرفه قاقه به گور
- پشت درویش معلوم نیست

- پشت سر مرده دروغ.
- پشت و رویش معلوم نیست.
- پشک باش لیکن با پا و قدم.
- پشک برای رضای خدا موش نمیگردد.
- پشک توبه کرد، دوتا میگیرد.
- پشک حول کرد، کور زاید.
- پشک خو من ساختم، میووش را خودت بگو.
- پشک را گفتند گویت دارو شد، سرش خاک انداخت.
- پشک را پشت گوشت روان کرده.
- پشک را سر گوشت قوروق مال (نگهبان) مانده.
- پشک سر اسیمه شد کور زاید.
- پشک هفت جان.
- پشه از پیل کم زید بسیار.
- زانکه کوتاه بقا بود خونخوار.
- پشه را در هوا رگ میزند.
- پشه را در هوا نعل میکند.
- پشیمان شود مرد بیهوده کوش.
- پشمانی چه سود آخر که در اول خطا کردی.
- پشمانی سود ندارد.
- پکه و پوستین.
- پله ترازو را می بیند.
- پنج انگشت برادر است، برابر نه.
- پنج سال زندان برابر است با پنج دقیقه با نادان.
- پنجه سیر کار، انبار پر بار.
- پنج وقت نماز ترک نی، حرام و حریص فرق نی.

- پند پدر مانع نشد، رسوای مادر زاد را.
- پند پدر و مادر به فرزند کیمیا.
- پودینه بد مار می آید، در دهن خانه اش سبز میکند.
- پوز خود را در خاک مالید.
- پوست پشک را در روی خود کشید.
- پوست خوک را به رویش کشیده.
- پوستش را در چرمگری می شناسم.
- پوست شترو بار خر.
- پوست عالی، جیب خالی.
- پوست که از آتش نبرآمد لته کهنه است.
- پوستین را چپه پوشیدن.
- پول آب از آب، پول دوغ از دوغ
- پول آب از آب، پول شیر از شیر
- پول به خود داری، آبرو به مردم.
- پول جن است و ما بسم الله.
- پول خود خواستن کم از گدایی نیست.
- پولداره پولش، بی پوله دعایش.
- پولداره خود کباب، بی پوله بوی کباب.
- پول را آدم پیدا میکند، نه آدم را پول را.
- پول شد، گم شد.
- پول سفید، برای روز سیاه.
- پول سنگ را نرم میسازد.
- پول سوخت، جان سوخت.
- پول قمار، سر قمار.



- پول عاشقی، نسیه نیشه.
- پول کار کند، مرد لاف زند.
- پول که زیاد شد، حویلی تنگ میشود، ... س کشاد.
- پول که زیاد شد، خانه تنگ میشود و زن زشت.
- پول گرد، بازار دراز
- پول مهمانیست که به دشواری می آید و به آسانی میرود.
- پول نمیدهی معرکه را برهم مزن.
- پهلوان افتاده از زمین سیری ندارد.
- پهلوانِ زنده است عالم پسند
- مردهٔ مردم فراموش میکند.
- پهلونِ زنده خوش است.
- پهلوانِ آهن و دهن، کدو را از بنش برکن.
- پیاده که به مقام رسید، فرزین است.
- پیاز در یک جای کون میگیرد.
- پیازش هنوز کون نگرفته است
- پیرایهٔ ملک، پیران باشند.
- پیر چه که پیخ زد، چوچه ریخ زد.
- پیر خود را گوروان گرفتن.
- پیر را به خر خریدن نفرست، جوان را به زن گرفتن.
- پیر شدی، میر نشدی.
- پیر ما اگر خس است ما را بس است.
- پیر نابالغ.
- پیر نمی پرد ولی مریدان میپرانند.
- پیوه زن، دستش بگیر، سرش بزن.
- سر پیری، داغ میری.

- پیر من اگر کس است، به من بس است.
- پیر را گفتند چه چرت میزنی گفت: مرید هایم را از آب می گذرانم.
- پیری و خرتازی.
- پیری و شاهد پرستی ناخوش است.
- پیری و صد عیب.
- پیزارش مثل سیر شد، عصایش مثل سوزن.
- پیس پیس را در شب مهتاب می شناسد.
- پیسه باشد در جنگل شوربا پیدا میشه.
- پیسه چرک دست است. (پیه چرک دنیا است)
- پیسه دار، پیسه می یابد، بی پیسه درد سر.
- پیسه در شاخ آهو.
- پیش از آب موزه کشیدن.
- پیش از آنکه فیل بخری فیلخانه را تیار کن.
- پیش از انتخاب خانه به همسایه باید فکر کرد.
- پیش از پاده خاکباد.
- پیش از پاده چنگباد.
- پیش از مردن جنازه.
- پیش بیدردان، گریبان پاره کردن مشکل است.
- پیش پنج هم پنج، پیش صاحب پنج هم پنج.
- پیشرویت بنشینم، ریشت بکنم.
- پیشتر کلش بگویم، تا کلم نگوید.
- پیش جانانه من کشمش و پندانه یکیست.
- پیش خرس، طبق مس.

- پیش خورده خلاص، پس مانده تلاش.
- پیش دایی، چه کنی پناهی.
- پیش دکاندار سنگ بنشیند، آدم نی.
- پیش دروغگو هرکس لا جواب است.
- پیش طبیب چه میکنی، پیش سرگذشت برو.
- پیش طبیب نرو، پیش دردمند برو.
- پیش کور، چه تاریکی، چه نور.
- پیش گرگ میرود که قرضت را بگیر.
- پیش نیا که دیده ندارم، دور مرو که گوگ میخورد.
- پیش نادان گریبان پاره کردن مشکل است.
- پیغمبره بی امت، پیره بی مرید نمیشود.
- پیل در گل مانده را، شاه پیل باید بکشد.
- پیل یاد هندوستان کرده است.
- پیهانه اش پر شده.
- پیوسته است سلسله موجهها به هم
- خود را شکسته هر که دل ما شکسته است.
- پیوسته پر آواز بود کاسه خالی.



## ﴿ ت ﴾

- تا آبرو نریزی، این آسیا نگردد.
- تا آمدن تبر گنده آسوده است.
- تا آهن داغ نشود دراز نمیشود.
- تا از من نمائی، قدر من ندانی.
- تا باد نباشد، شاخچه شور نمیخورد. (تا باد نه وزد بته نمی جنبد)
- تا بداند که یک نان چند فتیر میشود.
- تا بد نکنی، بد نبینی.
- تا بد نکنی زبد میندیش.
- تابستان پدر یتیمان است.
- تابستان کجا بودی، تک توت بیدانه.
- تابستان کوشی، زمستان نوشی.
- تابستان گرد حوض سیرسایه، زمستان در خانه همسایه.
- تا به آب نه درآیی، شناور نشوی.
- تا تریاق از عراق میرسد، مارگزیده میمیرد.
- تا تنور گرم است، نان توان زد.
- تا توانی دل به دست آور
- تا توانی عمر به شادی گذار
- نه غمت ماند نه شادی پایدار
- تا پیر نی، تدبیر نی.
- تا جان به تن است، جان بکن است.
- تا جان به تن است، فکر زن است.
- تا جان به خطر نبهی به دشمن ظفر نیابی
- تاج به هر سر برابر می آید لیکن هر سر برای تاج نیست.

- تا جان دارم غم تو خواهم خوردن
- بسیار امید است در نا امیدی.
- تا جان نکنی به جانان نرسی.
- تا جان نکنی جانانه کجاست، تا زن نگیری قینانه کجاست.
- تا جای ندانی، پای منه.
- تا حرف می پرستان گفتی شنید زاهد
- هشیار باش اینجا دیوار گوش دارد.
- تا خرفهم نکنی، نمیداند.
- تا دانه نپاشی خرمن بر نداری.
- تا در تو نظر کردم رسوای جهان گشتم
- آری هر رسوایی اول ز نظر خیزد.
- تا در دنیا احمق باشد، مفلس در نمی ماند.
- تا در طریق عقل جز این نیست کز زمین
- بر بام آسمان نتوان شد به نردبان
- تارنج تحمل نکنی گنج نبینی
- تا شب نرود روز پدیدار نباشد.
- تا روپا شده بود، به چنین سوراخی در نمانده بود.
- تاریش نکشی په کوسه نخند.
- تا ریشه در آب است امید ثمری هست.
- تاریکی شب، سرمه چشم کور موش.
- تا زحمت نکشی راحت نیابی.
- تا ز لیلی ستر حسنش سر نرزد
- شق او آتش به عالم در نرزد
- تازه بسم الله.
- تازی را به زور به شکار برده نمیشود.
- تازی ما زندران، آهوی مازندران.

- تا سخن دوست شکستنه، گردن شیطان شکند
- تا شب نگردي روز به جایی نرسی
- تا شتر خودش نخوابد، کسی او را خوابانده نمیتواند
- تا سوی آزاد و مقبول ای عزیز
- بی طمع میباش اگر داری تمیزی
- تا صلح توان کرد، در جنگ مگوب
- تا طفل گریه نکند، مادرش سیر نمیدهد
- تا عاقل رفت پل بسازد، دیوانه از آب گذشت
- تا غم نخوری به غم گساری نرسی
- تا غنچه نشگفت به کسی بو نمیدهد
- تا قینت را به آسمان بیندازد
- تا کار به زر شود، جان به خطر میفکد
- تا کس قناعت نکند، بضاعت بیند
- تا کلاغ بچه دار شده، مرداری ره سیر نخورده
- تا کون بزغاله نخارد، نان چوپان را نمیحورد
- تا که احمق در جهان باشد و مفلس در نمی ماند
- تا که از خود نگذری، از دیگران نتوان گذشت
- تا که خورشید جهان افروز است
- از پی هر شب تاری روز است
- تا که دم است غم است
- تا گوساله گومیشه، دل خاوند او میشه
- تا ناز کش داری، ناز کن. نداری پایتیه دراز کن
- تا نباشد چوب تر، فرمانبرد گاو و خر
- تا نباشی در جهان اندوهگین
- از حسد در روزگار کس مبین
- تا نپرسیدند مگو از هیچ باب، تا نخوانند مرو بر هیچ در

- تا نخوانند مرو، تا نپر بند مگو.
- تا نخواهد طبیعت می خور
- چون بخواهد دگر نشاید خورد.
- تا ندانی کنیت همسایه
- به عمارت تلف مکن مایه
- تا نزاید دلبر است، چونکه زایید مادر است.
- تا نشوی همسالم، خبر نمیشی از حالم.
- تا نکنی جای قدم استوار
- پای منه در طلب هیچ کار
- تا نگرید ابر کی خندد چمن
- تا نگرید طفل کی جوشد لبن
- تا نگرید کودک حلوا فروش
- بحر بخشایش کجا آید به جوش
- تا نگویی خواهرک، کی شود کارک
- تا نفس است، آرزو باقیست
- تا نهال تر است باید راست کرد
- تا هیزم بر جای است، آتش نمیرود
- مقب خود را به کسی نمیدهد
- تبر پشمین و کنده آهنین
- تبر زن و ... تیزن یک چیز است.
- تبر زن یک تنگه، اینجه بزن دو تنگه
- تبر مردم زیر کنده آتش از سنگ است
- تبر را به درزش
- تجارت بند نیشکر است.
- تجربه مادر علم است.
- تخت به سلیمان نمانده گنج به قارون.

- تخت همسایه تا نیم شب.
- تخته به تخته جور بیاید، حاجت نجار نیست.
- تخته و ناوه راست نمی آید.
- تخم از من و کار از من، دو حصه تو، یک حصه من.
- تخم به کون ماکیان است. روغن به کوه ارغوان است. خواهر بیا کوکو کنیم.
- تخم دزد بالاخره مرغ دزد میشود.
- تخم دزد شتر دزد میشود.
- تخمش را ملخ خورد.
- تخم مرغش دو زرده دارد.
- تخم میخوری هرروز، مرغ میخوری یک روز.
- تدبیر کند بنده، تقدیر کند خنده.
- تا به خیر ما را به سلامت.
- ترا تیشه دادم که هیزم شکن
- نگفتم که دیوار مردم بکن
- تراچه نسبت با دیگران و این مثل است
- که مروزی را هرگز چه کار با رازی
- ترازو دوسر دارد.
- ترا گفتار من امروز پند است
- چو می تلخ است لیکن سود مند است.
- ترا لای کشته، مارا غریبی.
- ترب در گون جوال است.
- ترب را پیش پادشاه بخور و آروغش را پیش خر بزن.
- تربیت بد دهد غم و درد.
- تربیه جسمانی، بقای جوانی.
- ترحم بر پلنگ تیز دندان
- جفا کاری بود بر گوسفندان



- ترس برادر مرگ است.
- ترسو به مراد نرسد.
- ترک عادت، موجب مرض است.
- تر و خشک با هم میسوزد.
- تره تخمی.
- تره تیزک کاشتم که قتیغ نانم شود، قاتل جانم شد.
- تشنه آب خواب می بیند.
- تشنه لب آب میبرد، تشنه می آورد.
- تشویش مادر مرض هاست.
- ترک کردیم خدمت و خلعت
- نه دیار عرب، نه شیر شتر.
- تعجیل و شتاب را خسران بسیار است.
- تعریف آن است که دشمن بکند.
- تعریف چند مرید، هردزد را ایشان کند.
- تعصب به یاران، کاسه لب ویران.
- تعصب چی برده است، حسود چی مرده است.
- تف بی لب نمیشود.
- تفت آدم را، آدم بر میدارد.
- تف خودش، ...ن خودش.
- تف خود را کس از زمین بر نمیدارد.
- تف را سر بالا بیاندازی بروی خود آدم می افتد.
- تفرقه بیانداز حکومت کن.
- تَف نرسیده جوش آمد.
- تقدیر را تدبیر نیست.
- تقدیر را تقدیر جنبان باید.
- تقدیر کار خود را میکند.

- تقویم پارینه به کار نیاید.
- تکبر عزازیل را خوار کرد.
- به زندان لعنت گرفتار کرد.
- تکه تکه آسیاست.
- تکه یکساله، چوپان هر ساله.
- تلخی که شیرینی بار آورد، به از آن شیرینی که تلخی آورد.
- تمام دنیا را آب بگیرد، مرغابی را تازانو.
- تمام دنیا را ... بس بگیرد، نصیب مرغ ... است.
- تن آسان غم ورنج بار آورد.
- چو رنج آوری گنج بار آورد.
- تنبان را همراه ... ن جنگ مدهد.
- تنبان مرد که دوتا شد، به فکر زن دوم می افتد.
- تنبل را که کار فرمودی، نصیحت پداره میکند.
- تنبل مرو به سایه، سایه خودش می آید.
- تن تو جامه جان است ایدوست.
- ولی وقتی که پاکیزه است، نیکوست.
- تندی در کار، نیاید به کار.
- تن صحت، بیخ دولت.
- تن صحت، گنج روان.
- تنگ تربوز رو، کشاد خود رو.
- تنگش سست شد.
- تنها خور تنها میمیرد.
- تنهایی به خدا می زبید.
- توازمه شدی، به ازمه شدی.
- تواضع زگردن فرازان نکوست.

• تواضع کند هوشمند گزین

• نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

• تواضع مرد را دارد گرامی

• ز کبر آید بدی در نیک نامی

• تواضع از روشنایی

• بسی بیگانگان را آشنایی

• توانا بود هر که دانا بود

• توان ساخت کاری به ترمی چنان

• که نتوان به تیرو گمان ساختن

• توبره عیب هر کس در پشتش است

• تو بجناب لبته، مه بفهمم گپته

• تو بهتر دانی یا پیغمبر خدا

• توبه قمار از بی پولی است

• توبه گرگ، مرگ است

• توبه من که من به تو

• توت تشکان، آب پشکان

• توت خوردی، آب خوردی، بردی

• زرد آلو خوردی، آب خوردی، مریدی

• توت در مشت، پوستین در پست

• توت را خور و به آب درآ، فربه نشوی پیش من

• توت میخوری یا سناچ پاره میکنی

• تو خربوزه بخور، توره در فالیز چی کار

• تو راضی، مه راضی، ... من زن قاضی

• تو سر پیاز هستی، یا کون پیاز

• تو سیب بخور توره به باغش چه کار

• توصیف زیاد، بدتر از دشنام



- توغ و بیرق زدن.
- توکار زمین را نکو ساختی
- که در آسمان پنجه انداختی.
- توکل نر بود، اندیشه ماده
- تو کی مردی که من تابوت حاضر نکردم
- تو گر پیش شمشیر، مهر آوری
- سرت گردد آسوده از داوری.
- تو نگر، مه نگر، قالب روی یکدیگر
- تونیکی میکن و در دجله انداز.
- تو هم زن مه هم زن
- آتله بخور تریق زن
- تهیدست، روسیاه
- تیر از کمان جست جست، مرغ از قفس رست رست.
- تیر چون کژ شود کمان گردد.
- تیرش به خاک خورد.
- تیر می اندازد و کمان را گور میکند.
- تیریکه از کمان جست باز بر نیاید.
- تیرکه از ما گذشت، چه به برادر بخورد، چه به جوال گاه.
- تیزی کارد، در دم کارد است.
- تیشه به پای خود زدن.
- تیشه به ریشه خود زدن است.
- تیغ عاقل سر جاهل.
- تیغ کج، غلاف کج.



## ﴿ث﴾

- ثابت شدن به دست قاضی است.
- ثابت قدم باش و غم روزی مخور.
- ثابت قدم به صحبت پدید نشود.
- ثروت به تنهایی کسی را خوشبخت نمیسازد.
- ثروتمند را خدا کمک کند، فقیر میتواند گدایی هم بکند.
- 'ثقه بگو، سچہ بگو.
- ثمر از درخت بید امید مکن.
- ثواب ره به خانه خود میبرد.
- ثور بی سر نیست. جوزا بی درو نیست.

## ﴿ج﴾

- جادویش هنوز به جانت کار نکرده.
- جاده یی را که دزد زده تاچهل روز امن است.
- جارچی با قیداری ندارد.
- جارچی مرغ واری است.
- جاغورش برابر جاغور گنجشک است.
- جاغورش بسیار کلان است.
- جال انداخت که ماهی بگیرد، مار آمد.
- جام حمام است این دنیای دون
- هر زمان در دست ناپاک دگر
- جامه با مصلحت نه کوتاه می آید، نه دراز.

- جامه کهنه را از خود دور میکنی چرا اندیشه کهنه را از خود دور نمی کنی.
- جان آدم و شیر مرغ میخواهی برایت پیدا میکنم.
- جان از جان جداست.
- جان است یا بانجان.
- جان است و زبان است، زیبا دشمن جان است.
- گرجانت بکار آید، نگهدار زبان را
- جانانه گل گندم، نرمک نرمک میریشم.
- جان برای هرکس شیرین است.
- جان به جان میسوزد، اشکم به نان
- جان پدر تو سفر را بی نان ندیده ای
- جان جان خانه مردم، نه غم آب، نه غم هییزم.
- جان جور پادشاهبست.
- جان جور و ... تنگ نمی فارد.
- جان در بدن بی ادبان لرزان است
- صد جان دهی و ادیب خری ارزان است.
- جان رود، رود، ناموس نرود.
- جا کندن خر، خوردن یابو.
- جان کندن لغمانی، خوراک مغل.
- جان گرو، جامه گرو.
- جان میدهد، جامه نمیدهد.
- جان نادان در عذاب.
- جان نگاه کردن فرض است.
- جاهل بداندیش، هر جا میزند نیش.
- جاهل، جاهل را ستاید.
- جای است و جولگ نه، پلخملن است و غولک نه.

- جای استاد خالیست.
- جای است و جولانه.
- جای بلبل را زاغ گرفت.
- جای به اندازه نوک سوزن نیست.
- جای شیر، شغال لاله کرده.
- جای گل، گل باش.
- جای گوز بازار مسگری است.
- جای مرد دوزخ در مسجد است.
- جای مردان در میدان.
- جایی برو که بخواندند، نه جایی که برانندند.
- جایی بنشین که برنخیزی.
- جای شاهین گوی آیین.
- جایی که دل میرود، پا میرود.
- جایکه آفتاب نیاید، طیب می آید.
- جایکه پر عقاب بریزد، از پشه چه چیز.
- جایکه درد نیست، درمان نیست.
- جایکه دود است، آتش است.
- جایکه سوزن نرود، جوالدوز را درون میکنند.
- جایکه شتر به دانگی است، خر اصلاً قیمت ندارد.
- جایی که شیره دارد، پشه خیره دارد.
- جایکه قند و قروت به یک نرخ است، رنده گی دشوار است.
- جایکه گل است، بلبل است.
- جایکه گوشت نیست، چغندر پهلوان است.
- جایکه گوشت نیست، لوبیا پهلوان است.
- جایکه مرغ خوشخوان نیست، قورباغه خوش خوان است.

- جاییکه نمک خوردی نمکدان مشکن.
- جایی نمی خوابد که ضرر ببیند.
- جبر از میزبان، صبر از مهمان.
- جدایی تا نیفتد دوست قدر دوست کی داند.
- جدایی های یوسف را دل یعقوب میداند.
- جدایی تا نیفتد دوست قدر دوست کی داند.
- شکسته استخوان داند قدر مومیایی را
- جرغات سفید در کوچه ها حیران، کشمش سیاه در کیسه میران.
- جری وجودان را زده.
- جری و جوک است.
- جزای عمل حق است.
- جزای قروت آب گرم.
- جز به دست آشنا نفروخت قصاب استخوان.
- جز حدیث راست با مردم مگوی
- تا نگردت آبرویت آب جوی
- جزیی ترین بی پروایی، کلانترین خساره.
- جفتش بیاور، مفتش بیر.
- جفتک انداخت.
- جگر شیر نداری سفر عشق مکن.
- جگر جگر است و دگر دگر.
- جگرها خون شود تا یک پسر مثل پدر گردد.
- جل بزرگاو واری (کنایه از آدم تنبل)
- جل ماده واری ریز میکند.
- جل و پوستک را خورده.
- جمال جمال مهتر است، هرچه نبینی بهتر است.



- جمال یوسف شد و دیدار یعقوب.
- جمع میوه در باغ ماست، طمع از باغ دادر داریم.
- جنت که رضای ما در آن است
- خاک کف پای مادران است.
- جنده باش و گنده نه.
- جنگ اول، به از صلح آخر.
- جنگ به زور میشه، مهر به زور نه.
- جنگ به نظاره آسان است.
- جنگ دوسر دارد.
- جنگ را به پیسه میخرد.
- جنگ را شمشیر میکند و سود را پول.
- جنگ زر گری است.
- جنگ زرگری میانجی نمیخواهد.
- جنگ زنان، قتل مردان.
- جنگ شدیار، سر شدیار.
- جنگ خرمن، سر خرمن.
- جنگ گرگان، آسایش گوسفندان.
- جنگل بی شغال نیست.
- جنگل که در گرفت، تر و خشک میسوزد.
- جواب بدی، بدی است.
- جواب بی پیره لامذهب میدهد.
- جواب جاهلان خاموشی.
- جواب های، هوی است.
- جوال خالی راست نمی ایستد.
- جوان امیدها دارد.

- جوانان از مزه و پیران از سرخی سبب تعریف میکنند
- جوان اندر غم آینده باشد
- نگوید بهلوان خوش زنده باشد
- جوان نمیگوید و میکند
- جوان از رفتن می ترساند، پیر از مردن
- جوانی بهار زندگست
- جوانی رابه خضاب، ثروت رابه آرزو و علم رابه دعا حاصل فتوان کرد
- جوانی کجایی که یادت بخیر
- جوانی و یک لذت، پیری و صد علت
- جوانی هم بهار زندگانست
- نشاط زندگانی در جوانست
- جوانی هم بهاری بود و بگذشت
- جو بکاری، جو بیری، گندم بکاری، گندم
- جو پای کوتل، سودی ندارد
- جوجه ها را آخر تابستان می شمارند
- جو دودخ را تقسیم کرده نمیتوانند
- جو را حوطی، ارزن را طوطی
- جو را استاد به ز مهر پودینه
- جوز بشکن، طالع بین
- جوگی قهر کرد، به تور به خود ضویر کوفته
- جو فروش گندم نمای
- جولانده نیچه دزد شد
- جولواوری هر طرف تار دوانیده
- جولک در پناه بته
- جوی از مردی کم کن، سالها فارغ بال باش

• جودان را زده است.

• جوی زر بهتر از پنجاه من زور.

• جوی طالع ز خروار هنر به

اگر طالع نباشد باز هنر به

• جوینده، یابنده.

• جهان خوش است و لیکن حیات می یابند.

• اگر حیات نباشد جهان چه کار آید

• جهان دار مکافات است و دارد صنع آیین.

• به هر صورت که گردی طبع خود را همچنان بینی

• جهان دیدن، به از جهان خوردن

• جهان دیده بسیار گوید دروغ

• جهان را جهاندار دارد خراب

• بهانه سیاوش و افراسیاب

• جهان گشتن به از جهان خوردن

• جهد کسی که بیشتر است، کارش از همه بیشتر است.

• جهل خوابست و علم بیداری.

• جهل گدا، ضرر گدا.

• جیبش از ... ن ... پاکتر است.

• جیبش را پوپنک زده



## چ

- چار باید زیستن، ناچار باید زیستن.
- چاره سازان در علاج کار خود بیچاره اند.
- چاره مردم را بکن که خدا چاره ات را بکند.
- چادری قلعه زن است.
- چاغی نیست، غمباده است.
- چاقو دسته کردن.
- چاقو دسته خودش را نمیبرد.
- چال اگر خوش بنشیند، همه کس نراد است.
- الش خورده.
- چانس خدایی که میسر شود
- خوانده و ناخوانده برابر شود
- چاه از کوه آب میخورد.
- چاه را چه زیانی که کون دلو پاره شود.
- چاه کن را چاه میکشد، آب باز را آب.
- چاه کن زیر چاه است.
- چاهیکه آب ندارد، با آب ریختن آبدار نمیشود.
- چایی بی نان، تیر سووان.
- جای ناخورده، جنگ همیشه.
- چپ نعل کردن.
- چپرکت همسایه تا نصف روز.
- چتلی را هر قدر که شور بدهی، بویش می براید.

- چرا بر گمان زهر باید چشید
- دُم مار خیره نباشد گزید.
- چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی.
- چراغ از بهر تاریکی نگهدار.
- چراغ خاموش است و آسیاب می‌گردد.
- چراغ در خانه کور قدر ندارد.
- چراغ دزد، خواب پاسبان است.
- چراغ دروغ بی فروغ است.
- چراغ ستمگر تا بامداد نسوزد.
- چراغ مفلسی نوری ندارد.
- چراغ هیچکس تا صبح نمسوزد.
- چراغ ظلم ظالم تا دم محشر نمی ماند
- اگر ماند شبی ماند، شب دیگر نمی ماند.
- چراغی را که ایزد بر فروزد
- هر آنکس پف کند ریشش بسوزد.
- چراغی که به خانه بسوزد، مسجد را صبر است.
- چربوی سر شکنیه.
- چربی در دنبه نمانده، شوری در نمک.
- چرخ فلک.
- چشم آدمی را خاک گور پر کند.
- چشم از چشم می شرمد.
- چشم آینه بدن است.
- چشم است یا کلوخ.
- چشمایش عین و غین میبینه.

- چشمت به کرشمه نظری کرد که تن را
- بر مست همان به که نگیرند خطایی.
- چشم ترسو است، دست باطور.
- چشم چراغ بدن است.
- چشم خسیس را خاک گور پر کند.
- چشم دریاست.
- چشم دشمن همه بر عیب افتد.
- چشم دزد به سر، چشم دشمن به پا.
- چشمش از استخوان است.
- چشمش المه (سیب) می چینه.
- چشمش به روشنایی افتاده است.
- چشم دیدو دلش کشید.
- چشمش هزار کار میکند که ابرویش خبر نمیشه.
- چشم صاحب دارد.
- چشم گریان بی بی را میبینی، دست شکسته کنیز را نه.
- چشم گشنه را خاک لحد پر کند.
- چشم گشنه را خدا سیر کند.
- چشم نبیند، کونم گرگا بخورد.
- چشم مابه آرگاه و بارگاه مردم نمیماند، چشم مردم به کاسه فقری ما میماند.
- چشم من از واسطه چشم زخم من
- بال عقاب شد سبب آفت عقاب.
- چشم می بیند، دل میکشد.
- چشمم ور داشت ندارد.
- چشمه آن است که از کوه بجوشد.
- چغلش از آب پرآمد.

- چغندر گوشت نه شود ، دشمن دوست.
- چگونه سازگار آید ، مزاج آب با روغن.
- چم خور است.
- چمچق چیست که شوربایش باشد.
- چمچق در سرم سایه ، از منت همسایه.
- چنار از استواری پادشاه سایبانی شد
- درخت ارچه از سختی نهال جاودانی شد.
- چناق دلخواه می شکند.
- چنان گفت پیر خرد بارها
- که از مشق نیکو شود کارها.
- چنان در زحمت از زندگانی
- که مردن پیش من زحمت ندارد
- چنین گفت با او خداوند رخس
- به دشت آهوی ناگرفته مبخش.
- چو استاده یی دست افتاده گیر.
- چوب آخند چون گل است
- وقت زدن بلبل است.
- چوب تر را چنان که خواهی پیچ
- نشود خشک جز به آتش هیچ
- چوب خدا صدا ندازه ، هر که بخورد دوا ندازه.
- چوبد کردم ، بدم افتاد از پیش
- کسی کو بد کند بد آیدش پیش.
- چو برگیری از کوه و ننهی به جای
- سرانجام کوه اندر آید زیبای
- چوب نرم را کرم میخورد.

- چوب کچ ستون نمیشه
- چوب را آب فرو می نبرد حکمت چیست
- شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش
- چو به گشتی طیب از خود میازار.
- چو تاب حمله دشمن نداری، همان به که به چشم او نتابی.
- چو دادی دل به دلبند نکو ده.
- چو دخلت نیست، خرچ آهسته تر کن.
- چو درخانه بود دشمن ترا یار
- چنان باشد که داری باستین مار
- چو روباه از جان خود گشت سیر
- کند آرزو جنگ و پیکار شیر
- چو کالارا بود جوینده بنیار
- فزون گردد بدان میل خریدار.
- چو کفر از کعبه بر خیزد، کجا ماند مسلمانی.
- چو گل بسیار شد پیلان بلغزند.
- چو محرم را بریده بر جفا سر
- بریده سر دیگر باره نروید.
- چو محرم شدی نقطه را هوش دار
- که محرم به یک نقطه مجرم شود.
- چو میخواهی که یا بی روی درمان
- مکن درد از طیب خویش پنهان
- چون اره باش در علم معاش
- گه سوی خود کش، گه سوی ما باش
- چون به در خانه زنگی شوی
- روی چو گلنارت چون قار کن.



- چون به شکار روباه روی، سامان شیر کن.
- چون تو از غم ندیده یی خواری، از غم ما کجا خبر داری.
- چون تیشه به سوی خویش داریم متراش
- چون رنده به سوی غیر پاشنده مباش
- چون قضا آید طیب ابله شود
- آن دوا در نفع خود گمره شود.
- چون قلم در دست غداری بود
- لاجرم منصور برداری بود.
- چون قرنفل تیز مشو، مانند زردک راست باش.
- چون مشرف شوی به مهمانی
- هرچه داری فدای مهمان کن.
- چون نباشد پاک اعمال از ریا
- هست بی حاصل چو نقش بوریا
- چون نشینی بر سر کوی کسی
- عاقبت بینی تو هم روی کسی
- چون نمک خوردی نمکدان مشکن.
- چون و چرا در بین نیست.
- چهار پا را چهار روز آزمایشند، دو پا را تا آخر عمر.
- چهار پیر، چهار تدبیر.
- چهار چیز نشان بدبختیست: کاهلی، جاهلی، ناکسی، بیکسی
- چهار طرفت قبله.
- چهار مغز بالای گنبد ایستاده نمیشود.
- چه برای کرزنی، چه برای کور رقصی.
- چه به من بزنی، چه به سندان.
- چه پیر، چه عصای پیر.

- چه خوردی که هضم کرده نمیتوانی؟
- چه خوش است دوشاب فروشی، هیچکس نخرد، خودت بنوشی.
- شکوهی نماند دران خاندان
- که بانگ خروس آید از ماکیان
- چه داند کور مادر زاد قدر چشم روشن را
- چه سگ، چه پشم سگ.
- چه سود از اینکه میگویند فدایت باد جان من .
- به گفتن راست نایدکار را کردار می باید.
- چه علیداد، چه داد علی.
- چه کلک در کون، چه کون در کلک.
- چه گفت آن سخنگوی پاسخ نیوش
- که دیوار دارد به گفتار گوش.
- چلو صافش از آب برآمد.
- چهل بار اندازه کن، یک بار قیچی.
- چهل سال ملا امامی کردی شب جمعه را نمیدانی.
- چهل کمال جوانی، شصت کمال مردی است.
- چهل ملا یکجا شد، یک جوال سبوس را بار کرده نتوانست.
- چه نسبت بود حاسدان را به تو
- کسی فربهی چون شمارد ورم.
- چه یک روز و چه ده روز.
- چه یکماه و چه صد ماه.

- چیچک پروای بچه مردم را ندارد.
- چیز مردم عجب زبیده ام کرد.
- شپید (زد) و گرفت عجب شرمنده ام کرد.
- چیزی آسیا کند است چیزی هم گندم نم دارد.
- چیزی بخور، چیزی بده، چیزی بنه.
- چیزی در چانته ندارد.
- چیزیکه از دل برخیزد، به دل بنشیند.
- چیزیکه بابه اش هست، بچه اش هست.
- چیزیکه به خود می پسندی، به دیگران هم بیسند.
- چیزیکه به دیگ است، به کفلیس بر می برآید.
- چیزیکه تو میگویی در قوطی عطار نیست.
- چیزیکه در ویرانه دیدی، در آبادی نگو.
- چیزیکه دو آدم دانست صدها آدم خواهد دانست.
- چیزیکه دوشد، سه هم میشود.
- چیزیکه شد پاره، وصله بر نمیداره.
- چیزیکه عیان است، چه حاجت به بیان است.
- چیزیکه کشت میکنی، همان را میدروی.
- چیزی گاو دوشه کج، چیزی گاو کج، چیزی هم بی بی کج میدوشه.
- چین ابرو چوب دربان است صاحب خانه را.





- حاجت بهانه ندارد.
- حاجت خود را مخواه از دشمنان
- زین بدتر خواری نباشد در جهان
- حاجی از حج برگشت مار بود ازدار گشت.
- حاجی، حاجی را در مکه می بیند.
- حاجی حلاجی میکند، از نا علاجی میکند.
- حاجی را در مکه پیدا کنی.
- حاجی مردو شتر خلاص شد.
- حاضر را حضور، غایب را معذور.
- حاضر را لقمه غایب را تکبیر.
- حاضره بزن، گوز غیر حاضر برود.
- حافظ منم، برادرم میخواند.
- حاکم به سخن روستایی میگیرد، اما به سخن روستایی رها نمی کند.
- حالا آستین ما کهنه شده.
- حالا جلش از آب برآمد.
- حال اینست آشنا را وای بر بیگانه یی.
- حب وطن از ملک سلیمان خوشتر.
- حد غلام باشد
- حدیث زنده بشنو، مرده در گور.
- حذر از مالدار پر تکبیر
- که مبرز گنده تر گردد شود پر.
- حذر کنید ز آبی که سرزد ز تنور.

- حرام برکت ندارد.
- حرام زادگی مایه نمیخواهد.
- حرام خشتک.
- حرام میخورد، آنهم شلغم.
- حرام باش، حرامی سفره مباش.
- حرص پیری ندارد.
- حرص مور.
- حرکت و برکت.
- حرف از شمشیر تیز تر است.
- حرف حسابی جواب ندارد.
- حرف حق تلخ است.
- حرف خوب یکدفعه.
- حرف راست را از بچه بشنو.
- حرف مردها یکی است.
- حرفهات مفت، کفشهات جفت.
- حرفی که از دهان برآید، به گرد جهان برآید.
- حریص به جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر.
- حریص، حریص را میشناسد.
- حریص دایم در غم است، هر قدر دارد، میگوید کم است.
- حریص همیشه محروم است.
- حریف باخته از بخت خود نالان است.
- حریف پیل نتوانی شد.
- حساب از بغداد برگشته.
- حساب به دینار، بخشش به خروار.
- حساب به مثقال، بخشش به خروار.

- حساب پاک، از محاسبه چه پاک.
- حساب جو جو، بخشش لک لک.
- حساب دوستان در دل.
- حسابش را مستوفی گرفته نمیتواند.
- حساب گل تا نیم روز.
- حسد آنجا که آتش افروزد، خرمن عقل و عافیت سوزد.
- حسد درد بی درمان است.
- حُسن حُسن نیست، آداب حُسن است.
- حسن خوبرا خدا دوست دارد.
- حسن غم کش.
- حسن غم کش، غم همه را بکش.
- حسود بی انصاف است.
- حسود هرگز نیاسود.
- حفظ جان واجبست و حفظ وطن از آن واجبتر.
- حق بده، حق بگیر آشنایی ات مفت.
- حق به حقدار میرسد.
- حق خدا و حق همسایه.
- حق خود طلبیدن کم از گدایی نیست.
- حق دادن و حق دادن.
- حق فراموش مکن به دولت نو.
- آنکه در دست گازر است گرو.
- حق گفتن تلخ است.
- حق مثل شمشیر بران است.
- حق میخواهی یا جان آدم.
- حکایت بر مزاج مستمع گوی.

- حکایت به لقمان آموختن بی ادبی است.
- حکم مستوری و مستی همه خاتمه است
- کس ندانست که آخر به چه حالت برود.
- حکیم جان خود باش.
- حکیم خوش زبان پاکیزه گفتست
- که در زیر زبان مردم نهفتست.
- آدمی مخفیست در زیر زبان
- این زبان پرده ست بر درگاه جان
- چونکه بادی پرده را درهم کشید
- سر صحن خانه برماشد پدید
- کاندرین خانه گهر یا گندمست
- گنج زر یا جمله مار و گزدمست
- حلقه به گوش توایم.
- حلوا حاکم خورد، کلتک را یتیم.
- حلوا ره حکیم خورد، شلاقه یتیم.
- حلوائ تن تنانی، تا نخوری ندانی
- حمام به چه کار آید، خاریدن و مالیدن.
- حمام بی عرق نمیشه.
- حمام خوش روستایی آمد.
- حمام زنانه شده.
- حمام زنانه واری است.
- حمامی را صد من آب گندیده به کار است.
- حمل بی عمل است.
- حوت اگر حوتی کند، کمپیراره ده قوطی کند.
- حوض را بساز، قورباغه خودش پیدا میشه.

- حوض لایق خود او (اب) دارد.
- حوض نساخته قورباغه پیدا شد.
- حیای زن، در چادر زن است.
- حیا مانع روزیست.
- حیز مرد شد، باینگه اش معامله کرد.
- حیف آنانیکه مردند، آوازت را نشنیدند.
- حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن.
- حيله جو را بهانه بسیار است.
- حيله روبا
- حيله گری ندانی، غازی گی چی دانی.
- حین برف دودمه، همه، همه یزار از رمه، حین شیرو دیلمه همه صاحب رمه
- حیوان به پایش بسته است، انسان به قولش.
- حیوان در پی صاحبش میرود.

## ﴿خ﴾

- خارپشتک به بچه اش گفت: بخمل بچیم.
- خار که از زمین برآید، نوکش تیز است.
- خاشاک دردش بند نمیشود.
- خاک بخور، آب نگهدار.
- خاک بران خورده که تنها خوری.
- خاک برداری از توده کلان بردار.
- خاک خشک در دیوار نمی چسپد.
- خاک را بخور، نان بخیل را نه.



- خاک سرش پرتو.
- خاک مرده پاشیده اند.
- خاک وطن از ملک سلیمان خوشتر
- خار وطن از لاله و ریحان خوشتر
- خاکه گیری زر گردد، چوبه گیری، تر گردد.
- خاله را میخواهند برای درز و دوز، وگرنه چه خاله، چه یوز.
- خاله، گل لاله.
- خاله همه کاره، همه کارش نیم کاره.
- خام خوردن علت آرد در بشر.
- خاموشی بهتر از بیهودگی است.
- خاموشی عین جواب است.
- خاموشی نیت واژونه پرگویانست
- نیست ممکن که زیكدست صدا برخیزد
- خانه ات را احتیاط کن، همسایه ات را دزد بگیر.
- خانه از پای بست ویران است.
- خواجه در فکر نقش ایوانست.
- خانه ام کازه باشد، دلم تازه باشد.
- خانه حیزک بچه شد، یکتا شد و مرد.
- خانه بچه دار بازار، خانه بی بچه مزار
- خانه بر دوش، یک بینی و دو گوش.
- خانه بی سردار، بازار بی دربار.
- خانه داره یک خانه، بیخانه را صد خانه.
- خانه داماد خبری نیست، خانه عروس دنگ دنگ است.
- خانه در کابل کشت در لغمان.

- خانه در کوی بختیاران کن
- دوستی با لطیف کاران کن
- خانه دروغگو آتش گرفت کس باور نکرد
- خانه درویش را شمعی کم از مهتاب نیست
- خانه را دزد برد باقی اش را فالبین
- خانه را پر ارزن کن، بعد فکر زن کن
- خانه زنبور را شور میدهد
- خانه شوهر هفت خمره زرد آب دارد
- خانه ظالم خراب است
- خانه کرایه، زن صیغه
- خانه بی که دو کدبانو باشد، خاکش تا زانو باشد
- خانه گرگ را شور بده
- خانه گرگ بی استخوان نیست
- خانه داره یک خانه، بی خانه ره صد خانه
- خانه نجار بی دروازه
- خانه نخر، همسایه بخر
- خانه نشستن بی بی از بی چادری است
- ... یایشه پشک ببرد، پشت نمیگوید
- خاین همیشه خایف است
- ... یه مالی کار هر نامرد نیست
- مرد می باید که مالد ... یه را
- ... یه نداف
- ... یه را بیرون ماندن
- خبر بد زود میرم
- خبر خوش از بلبل، خبر بد از زاغ

- خبری که دل بیازارد، خاموش باش تا دیگری بیارد.
- خپک زیر بوریا.
- خپ ما و چپ تو.
- خجالت را خورده، آبرو را قبی کرده.
- خجالت میکشد مردی که با نامرد میگردد.
- خدا از گرفتن کور و زدن کر نجات بدهد.
- خدا این دست را به آن دست محتاج نکند.
- خدا بگیره جانت را که من بگیرم جایت را.
- خدا به گدا، نه عروسی بدهد، نه عزا.
- خدا به یک حال است، بنده به صد حال.
- خدا بیامرزد کفن کش قدیم را.
- خدا بیدست را دست ندهد.
- خدا پای ترقیده را موزه ندهد.
- خدا پشک را بال ندهد.
- خدا خر را شناخته، شاخ نداد.
- خدا دادگان را خدا داده است.
- خدا درد را به اندازه طاقت میدهد.
- خدا در زمستان دو...ن بدهد یک بینی نه.
- خدا دیرگیر سخت گیر است.
- خدا را به عقل بشناس.
- خدا را کس ندیده، اما به دلیل عقل شناخته.
- خدا روز نادیده را روز ندهد.
- خدازده را، آسیابان هم میزند.
- خدا شاهد است.
- خدا قشلاقی را بازاری نکند، کوپک را شکاری.

- خدا کریم است.
- خدا ... ن آدم را پاره کند، چشم آدم را نه.
- خدا که درد داد، دوایش را هم میدهد.
- خدا کوه را دیده، برف می اندازد.
- خدا که میدهد، نمیگوید بچه کی هستی؟
- خدا گری بدهد و ناخن نه.
- خدا گفته: از تو حرکت، از مه برکت.
- خدا لک بخش است.
- خدا هم از موی سپید شرم میکند.
- خدایا خودمه بده، یا دوست روا دارمه.
- خدایی که دندان داد، نان هم میدهد.
- خدایی که گلو را سوراخ کرد، روزی هم میدهد.
- خدمت خر کن، گوز بیاب
- خدمت کرده، گناه لازم.
- خر آخور خود را گم نمیکند.
- خرابی درخت از خود درخت است.
- خرابی را خر میکند، گوش گاو را می برند.
- خر از بار مانده، از هنگ نه.
- خر از پالاش شناخته میشود.
- خر از همه گنده تر، خوردنش بلند تر.
- خر اگر اطلس بپوشد هم خر است.
- خران را کسی در عروسی نمیخواهند، مگر آتزمان که آب و هیزم نماند.
- خر بار بر، به از شیر مردم در.
- خر برای بار کشیدن، مینمون برای رقصیدن.
- خربوزه از خربوزه رنگ میگیره، همسایه از همسایه پند.

- خربوزه بخور، ترا به فالیز چی کار.
- خربوزه خوب را شغال میخورد.
- خربوزه خوب نصیب جیره.
- خربوزه به لول، ارزن به چکش.
- خر به بوسه و پیغام آب نمیخورد.
- خر به زدن اسپ نمیشود.
- خر به نمک چی میفهمد؟
- خر بیکار، سواری بچه ها.
- خر پیر و افسار رنگین.
- خرت از گل گذشت، کسی را نمی شناسی.
- خرچ اگر از کیسه مهمان بود.
- حاتم طایی شدن آسان بود.
- خرچ کن به اندازه، که ترا از پای نیندازه.
- خر چه داند قدر حلوا و نبات.
- توبره کاه باشد و کنج رباط.
- خر خالی یورغه میرود.
- خر خر را میفرماید. خرگوش دمش را.
- خر خر است ارچه نیکدان باشد.
- سگ سگ است ارچه پاسبان باشد.
- خر خواجه خرمن خواجه.
- خر خوده از لای میکشه.
- خرد داری، همه داری.
- خرد جال برآمد.
- خُرد کلان کار.
- خُرده بر مرده مگیر.

- ✽ خر را مانده و شب چری.
- ✽ خر را سرباری میکشد، جوان را ماشاءالله
- ✽ خر را کس زیر کوتل جو نمیدهد.
- ✽ خر رفت، رسن را برد.
- ✽ خر زیر پا خر می پالم.
- ✽ خرس از کوه پایان نمشه و ملا در کوه بالا نمیشه.
- ✽ خر سفید، پیش پای خور.
- ✽ خرس در کوه بوعلی سینا است.
- ✽ خرس را که یاد کردی سوته را بگیر.
- ✽ خر عیسی گرش په مکه برند
- چون بیاید هنوز خر باشد
- ✽ خرکاری هم دریای علم است.
- ✽ خر کور و آغیل تنگ.
- ✽ خر که از خر پس ماند، گوش و دمش را می برند.
- ✽ خر که جو را دید او (اب) نمیخورد.
- ✽ خر که سر جو بمیرد، شهید میشه.
- ✽ خر گر، پالان زر.
- ✽ خر گرگین، پالان زرین.
- ✽ خر گوش کم خورده و آرام خواب کرده.
- ✽ خر گوش وقت خواب پاهایش را بالا میگیرد که آسمان نیافتد.
- ✽ خر لنگ و پالان زری.
- ✽ خر مرده پالان زری ●
- ✽ خر من هم چند از نری نبود.
- ✽ خرننداری قدر یک خر عزت نداری.
- ✽ خر وار نمک هم نمک است، مثقال نمک هم نمک.

- خرواری پیش پایته نبین، اشتر واری دُوره چرت کو.
- خروس درهمه جا برابر جیغ میزند.
- خروس را هم در عزا سرمیبرند، هم در عروسی.
- خروس هم تاج دارد.
- خرو و قلبه کردن.
- خر همان خر است، پالاش دیگر شده.
- خر هنگی.
- خریافت و پالان نیافته.
- خریدی، اندوختی، فروختی، سوختی.
- خشت اول گر نهد معمار کج
- تا ثریا میرود دیوار کج
- خشت که یکبار از قالب جدا شد، دوباره به قالب نمی نشیند.
- خشو گژدم زیر بوریاست.
- خشو مار زیر لحاف است.
- خشویت دوستت داشت که وقت نان آمدی.
- خطای کودکان باشد به هر حال
- که تا پیدا شود عفو بزرگان.
- خط در ورق دهر بماند جاوید
- بیچاره نویسنده که در خاک رود.
- خط کج باشد و معنی اش راست.
- خط گلیم برود، مانمی رویم.
- خطی دارم که کور میخواند
- لیک دانا به زور میخواند.
- خط نصف دیدار است.
- خفته حکم مرده.

- خفته را خفته کی کند بیدار.
- خُلق خوب خُلق را شکار کند.
- خلق را خدا زند، ایشان بسیار میشود.
- خلق گمراه، خزینه شیخ و ملا.
- خمچه اخوند گل است. وقت زدن بلبل است.
- خمچه خشک تو نمی خورد.
- خمیرش هنوز خوب مایه نگرفته.
- خمیر و مِشت. تنور و پِشت.
- خنده به تقلید که در کر بود.
- باعث صد خنده دیگر بود.
- خنده دشمن و آفتاب زمستان اعتبار ندارد.
- خنده نمک زندگِیست.
- خوابست و خیال است و محالست و جنون.
- خواب پاسبان، چراغ دزد.
- خواب چاشتگاهی، به از پادشاهی.
- خواب و خور جز پیشه انعام نیست.
- پخته گان را بهره از انعام نیست.
- خواب و خور کار منست. خدا نگهدار منست.
- خواب و مرگ یکی است.
- خواجه! باغ داری؟ بلی دارم.
- خواجه که لوزینه به گوش آیدش
- کی به دهن لذت نوش آیدش
- خواری ز طمع خیزد و عزت ز قناعت.
- خواهان کسی باشیم که خواهد ما را
- جویان کسی باشیم که جوید ما را.
- خواه شیشه برسنگ بزن، خوا سنگ به شیشه. در نتیجه شیشه خواهد شکست



- خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت باش.
- خواهی چو قلب لشکر عشاق را شکست
- هوایی بس است حاجت طبل و نقاره نیست.
- خواهی که دل بر کسی بدهی، دیده ببند.
- خواهی که شوی تو سیر از آش
- بین الطباقین مشترک باش.
- خوب جویدن نصف هاضمه است.
- خوب را هرکی خوب میگوید.
- خوب روی محتاج زیور نیست.
- خوب شیر میدهد. اما یگان پس لگدی دارد.
- خو پذیر است نفس انسانی.
- خود بین مباح، دور بین باش.
- خود پسند، پسند خلق نباشد.
- خود پسندی دلیل نادانیست
- آخر وی فقط پشیمان است.
- خودت گل باشی و عمرت نه.
- خودت مخور، به کس مده، ترش کن به مگس بده.
- خود را به آب و آتش زدن.
- خود را به کوچه حسن چپ زدن.
- خود را به هندو گرو کردن.
- خود را مرد دانی، دیگران را شیردان.
- خودش است و دوگوشش.
- خودش بیوه و نازش دخترانه.
- خودش را در ده راه نمیدهند. میگوید: اسپم را در خانه ملک ببندید.
- خودش سیر، مادرش پیاز، در کله اش چقدر ناز.
- خودش کل، نامش زلف علی خان
- خودش میداند و دنگ دنگ آخرتش.

- خودش میگوید و خودش میخندد.
- خودشناسی، خدا شناسی.
- خود فضیحت و دگیران را نصیحت.
- خود کردم که لعنت بر خودم.
- خود کرده و درمانده و اویلایی پنهانی
- خود کرده را نه دارو است، نه درمان.
- خود کش بیگانه پرور.
- خود کوزه گرو کوزه خر و خود گل کوزه
- خود بر سر آن کوزه خریدار برآمد
- خود گویم و خود خندم، خود مرد هنرمندم.
- خود مخور به کس مده، بوی گیرانده به سگ بده.
- خود مرده را به قربانی حساب میکند.
- خودم را بکش و بزم رانه.
- خورد کته، نخورد لته.
- خوردگی را خورد، ماندگی را برد.
- خوردن و خوردن، بردن چه گوه خوردن.
- خورده را صلوات، مانده را برکت.
- خوردی که به روی کلان بخیزد، چنان بزن که از جای نخیزد.
- خوردن خوب، دادن بد.
- خوده چهار... یه فکر میکنه.
- خورده منکر.
- خورده همان به که بایارن خوری.
- خاک بران خورده که تنها خوری
- خوش آمد گوی را بر خود راه مده.
- خوش است از: خردان این نکته گفتن
- که مشک و عشق را نتوان نهفتن.
- خوش بختی که طبع بچه گان است
- در پند درست مادران است.

- خوش بود علم به عمل پیوست
- که صدا بر نخیزد از یکدست.
- خوش خویی کلید دلهاست.
- خوشرو خوشرو نه، دوست داشته، خوشرو.
- خوش زبان باش، در امان باش.
- خوش فعل همیشه خوش معاش است.
- خوش معامله، باز معامله بد معامله، بس معامله.
- خوش معامله، شریک مال مردم است.
- خوشوقت کسی که زن ندارد.
- خوشه چین، خوشه چین را بد می برد، صاحب پیکال هردویش را.
- خوشه یک سر دارد.
- خون با خون شسته نمیشود.
- خوی بد بار گران.
- خویشی به خوشی، سودا به رضا.
- خویش زن بهتر بود از خویش شوی.
- خویش زن قیله بزن، خویش شوی دیگه بشوی.
- خویی که با شیر درون شد، با جان بدر شود.
- خویی نیکو به از روی نیکو.
- خیاشنه نان زیر کباب است.
- خینه بعد از عروسی را به ... نت بمال.
- خیال پلو میزند.
- خیر است. آسمان خو، در زمین نخورده.
- "خیرخانه" اگر خرابشده غم مخور "تابه خانه" معمور است.
- خیر بیجا ... ن را پاره میکند.
- خیز ده که جوی آمد.
- خيله بسيار، خانه اش علییده.
- خینه بعد از عید.



- داد از دست فلک فتنه نواز
- پادشاه زاده به زحمت و غریب زاده به ناز
- نرگس ز برهنگی سرافگند به پیش
- صد پیرهن حریر پوشیده پیاز.
- داد از دست فلک مینایی
- به فراغت نگذارد که خری را ...یی.
- دادر و خواهر جنگ کرد، ساده لوحان باور.
- دادن به دیوانگی، گرفتن به عاقلی.
- دادن درویش چه پس و چه پیش.
- داده میتی، دل ...ره اوکده.
- داد همسایه در چمچه، فریادش در کوچه.
- داد همسایه، دل را میسایه.
- داریاز را دار میکشد، آب باز را آب میکشد، مار باز را مار.
- داری بجوش، نداری خاموش.
- داری طرب کن، نداری طلب کن.
- داروی بعد از مرگ.
- داشته آید به کار، گرچه بود زهر مار.
- داشتم داشتم راچی میکنی دارم دارم را بگو.
- داغ پدر و مادر الماس، داغ فرزند، تیر الماس.
- داماد دام است، کارش خام است.
- داماد وکیل خرچ عروس بانوی خانه.
- داماد هفت سال از پی خسر میگردد.

- دام هر بار ماهی می آورد. ماهی این بار آمد و دام بیرد.
- دامن خود را بالا کردن است.
- دامن لیلی بلند، دست مجنون کوتاه.
- دانا اسپش را تعریف میکند، نادان خودش را.
- دانا به عمارت سخن مشغول است، نادان به عمارت بدن.
- دانا، بینای خداست.
- دانایی زهر است، نادانی شکر.
- دانش خواهی، پرسیان باش.
- دانه را گنجشک میخورد، لت را بودنه.
- دانه بیدام کجاست.
- دایه زیاد شد، کله بچه کج میشه.
- دایه مهربانتر از مادر.
- دجله بود قطره یی از چشم کور
- پای ملخ پر بود از دست مور.
- دختر به تو میگویم، عروس تو بشنو.
- دختر به عمه اش میرود، پسر به طغاش.
- دختر پوستین دوز، هر گپ زنی ده گرد گوز.
- دختر تخم تره تیزک است.
- دختر خان به نام... ییده میشه.
- دختر برخاست به مادر... س دادن آموخت.
- دختر دوشیزه را شوی دوشیزه باید
- دختر کلان کردم زندان برد، بچه کلان کردم گرگان.
- دختر که عروسی میکند، نیم زبانش را خانه پدرش میگذرد.
- دختر که میخواهی، مامايش را ببین.
- دختر همسایه خلمی است.

- دحل آب روان است، خرچ آسیای گردان.
- آزموده به از مردم ناآزموده.
- در آب خط کشیده نمیشود.
- در آب غرق شده از خس و خاشاک مدد میجوید.
- در آب مردن بهتر نه اینکه از بقه کمک بخواهی.
- در آب مردن به که از غوک زینهار خواستن.
- در آب مزه است. در این نه.
- در آسمان ستاره نداره، در زمین سایه.
- در آسمان ستاره ندارد و در زمین یک درخت که عکس بنشیند و شق شق کند.
- در آسمان می پالیدم، در زمین یافتم.
- در آسیاب در آیی، بی گرد نمی برآیی.
- در آفتاب صبح گرم نشدی، در آفتاب دیگری هیچ وقت گرم نمیشی.
- در آن جویی که آب رفته، باز میرود.
- دراز ببر و باز ببر، کلتی ببر غم بخور.
- دراز بر، باز بر.
- دراز گوش بار فیل بر ندارد.
- درازی شب را از دندان درد بپرس.
- درازی شب از رنجور بپرس.
- در امانت خیانت نیست.
- در امید شب هفت، دلکم از خود رفت.
- در آن دلی که طلب هست، آر میدان نیست.
- در این کاخ دلکش نماند کسی
- رود عاقبت گرچه ماند بسی
- در بام بالا میکند، زینه را بر میدارد.
- در بخارا هم خروس، مرغ نراست.

- در بسته، بلا بسته.
- در بسته پاسبان نمیخواهد.
- در بسته به، اگر چه دزد آشناست.
- در بوته آزمایش گذاشت.
- در به تو میگویم، دیوار تو بشنو.
- در بیل خود ماست مایه کرده.
- در بیابان کفش کهنه نعمت است.
- در بین کاهدان سوزن افتاد.
- در بی قنغی روغن زرد قنغ است.
- در پایش خار نخلیده.
- در پیراهن از خوشی جای نمیشه.
- در پیراهن نگنجیدن.
- در پیشدستی زوال نباشد.
- در تابستان ماران بارد، بهتر است از باران.
- در تاخیر آفتهاست.
- در تاریکی میرقصد.
- درت را محکم کن همسایه ات را دزد مگیر.
- در تنبه آخر هم شور نمی خورد.
- در تنگنای قافیه، خورشید خر شود.
- در تنور چوبین کسی نان نپزد.
- در جانبازی، چه جای بازی.
- در جان جور شاخک شانندن.
- در جگرش الف مقصوره نیست.
- در جنگ حلوا تقسیم نمیشود.
- در جنگل که آتش افتاد، تر و خشک میسوزد.

- در جنگ مردی کن، ترانه ظفر شوی.
- در جنگ و عشق هر چیز رواست.
- در جوانی چه بودی که در پیری باشی.
- در جوانی دوا دوی، در پیری بیخ صندلی.
- در جوانی سعی کن گر بی خلل خواهی عمل
- میوه بی نقصان بود چون از درخت نو برست.
- در جوانی توبه کردن نشهء پیغمبر است.
- در جهنم عقرب است که از دستش به مار غاشیه پناه میبرند.
- در جبین یک پیسه نیست، نامم فتح خان.
- در چشم کور سرمه چه حاجتست.
- در چهل سالگی تنبور می آموزد.
- در حوضی که ماهی نیست قورباغه سپه سالار است.
- در خاکتوده مادر بمان نه در زر توده پدر.
- در خانه اش آرد نیست بیرونش شش تنور.
- در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.
- در خانه اگر نان داشت، خویش ها همه خویش، زن جان جانک.
- در خانه اگر نداشتی خویش ها همه بیگانه، زن دشمن جان.
- در خانه خالیم آرد مید، از وی به من چه فایده.
- در خانه خدا، دایم باز است.
- در خانه خود صرفه، در خانه کس غرفه.
- در خانه داماد خبری نیست، در خانه عروس دنگ و دول است.
- در خانه قاضی گرددو بسیار است، ولی حساب دارد.
- در خانه که آفتاب نمی در آید، طبیب می در آید.
- در خانه مورچه شبم طوفان است.
- در خانه که مهمان آمد، پشک خود را پشت نگو.



- در خانه ندارم اشکنه، گوزم درخته میشکنه
- در خانه هرچه باشد، مهمان هرکه باشد
- در خانه هفت بانو، خاکرا بینی تا زانو
- درخت از میوه اش شناخته میشود
- درخت بی ثمر به از فرزند ناصالح
- درخت پر بار سنگ میخورد
- درخت را از بین خودش کرم میخورد
- درخت ظلم بقا ندارد
- درخت کاهلی بارش گرسنگی
- درخت گردکان با این بزرگی، درخت خربوزه الله اکبر!
- درخت گفته: تا دسته از خودم نباشد مرا کسی قطع کرده نمیتواند
- درخت میوه دار سرش خم است
- درخت نسیه را برکن که بیخش خشک می آید
- که از سودای نقدانقد بوی مشک می آید
- درخت هرچه بارش بیشتر سرش خم تر
- در خمیر موی می پالد
- در خود نیست، در عالم نیست
- در خوردن چو نهنگ در کار چون خر لنگ
- در خوردن تیار در کار کردن بیمار
- در خوردی پستی، در جوانی مستی، در پیری سستی،
- ای خانه خراب خدا را کی پرستی؟
- در خوش آمد گو سخن بسیار، در گردن غوس نقل بسیار
- درد را از طبیبان نشاید نهفت
- درد از خدا، گله از همسایه
- درد از درمان گذشته

- درد بد، دواى بد.
- دردت باشد، قرضت نباشد.
- درد دگر اجل دگر.
- درد دندان به از کردن.
- درد دندان و قرض هردو یکست، یا بکشی یا بدهی خلاص شوی.
- در دسترخوان پدر کلان نشده.
- در دسترخوان پدر نان نخورده.
- در دسترخوان على باى و آبروى ولى باى.
- در دسر را يك كلوخ نیم منى
- دور تر استاده محکمر زنى.
- درد کمپیر غوزه.
- درد...ن را از شقیقه میکشد.
- در دل هوس ها دارم، دست نارسا دارم.
- درد مثل کوه می آید، مثل کاه میرود.
- درد مفلسی، درد بیدرمان است.
- در دنیا کسی نماند "شغال کنده" قاضی شد.
- در دنیا کسی نماند نام دزد عبدالقادر.
- در دنیا کسی نماند، نام درزد عبدالکریم.
- در دنیا گپ بسیار است، در مکه عرب.
- در دوستی از زرت نترس، در دشمنی از سرت.
- در دو محراب نماز نمیخوانند.
- درد هر چیز میرود، درد شکم نه.
- در دهر یک رفیق مناسب نیافتم
- عمرم تمام در طلب و امتحان گذشت.
- در دیار بیگانه گاو ما گوساله شد.

- در را زدم دیوار کفید.
- در راه عشق کشتن آویختن بود
- رنگ دگر نباشد بالاتر از سیاهی.
- در روشنی آفتاب به نور چراغ حاجت نیست.
- در ریاضت نفس بدر اگو شمال
- تا نیاندازد ترا اندر زوال
- در زحمت راحت است.
- در زخم نمک پاشیدن.
- دریا ز دهان سگ نگردد مردار.
- در زمستان آب دیدی، بهار را بخواب دیدی.
- در زمستان از یک بینی کرده دو ...ن خوب است.
- در زمستان الو به از پلو.
- در زمستان جل به از گل.
- در زمین سایه، در آسمان ستاره ندارد.
- در زمین خشک بسته کنی شکمش را سیر می کند.
- در زنده گی اش نکردی شاد
- پس از مردن اصلا مکن یاد.
- در زنده گی ام نکنی یاد، در مرده ام کنی فریاد.
- درزی در کوزه افتاد.
- درس اگر مشکل بود نافهم را خواب آورد.
- در سخنی کامل باش، در عمل عامل.
- درس شیطان زود آموخته میشود.
- در سر کار عیار، در سر آش تیار.
- در سفر باشی به که در خانه جنگ، پای لُج باشی به که چاروق تنگ.
- در سفر دانند مردم قدر جای خویش را.

- در سمرقند گریه دم دارد، در بخارا الاغ سم دارد.
- در شاخش میزنی، ریشه اش میجند.
- در شاخ گل بلبل نشسته.
- درشتی زکس نشنود نرم خو.
- در شصت مرد شکست، در هفتاد، مرد افتاد.
- در شکم سیر، نان ضایع.
- در شکم نیست اشکنه، گوزم درخته میشکنه.
- در شکند و سخن نشکند.
- در شهر کورها یک چشمه پادشاست.
- در شهرها آوازه بدنامی تورفت.
- اکنون دوصد فرشته نکو گوید چه سود.
- در شهر یک چشمها که رفتی یک چشمت را پت بگیر.
- در عاشقی هوس دگر و عشق دیگر است.
- در عشق پایدار، جانرا دریغ مدار.
- در عفو لذتیبست که در انتقام نیست.
- در عمل کوش هرچه خواهی پوش.
- در غمت من میمیرم، شادیت نصیب دیگران.
- در غوره گی مویز شد.
- در فکر نان باش که خربوزه همه آب است.
- در قصر پدر نمان و در کلبه مادرمان.
- در قطار یک نر داشته باشی، بارت در راه نیماند.
- در قفس از چیست بلبل؟ از زبان خویشتن.
- در کار خویشتن دل دیوانه عاقل است.
- ویرانه را به ملک سلیمان نمیدهد.
- درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.

- در کارسان نان و ضعیرد گسته، در ساغو آب و صغیره تشنه.
- در کاسه سرآب داد.
- در کرایه بریان شدن.
- در کسی را به انگشت زنی، در ترا مشتم زند.
- انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس
- تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشتم
- در کشتی نشستن با ناخدا جنگیدن.
- در کمبعلی چار چیز بخر: مادیان، ماکیان، مادگاو، ماچه خر.
- در ... بی غیرت درخت سبز کند، در سایه اش می نشیند.
- در ... داماد تر بزنی خشک می براید.
- در ... مرده بزتی، زنده میشود.
- در ... من سوزن جای همیشه تو "بویین طروق" یوغ را درون بیکنی.
- در ... تم نیسته شلوار، هی هی دنبوره بیار.
- در ... نش تر دهی، خشک می برآید.
- در ... تش گوه تیست، باغ زاغان ریدن میرود.
- در ... تش مورچه خانه کرده.
- در ... تش نیگر تیست تامش فتح خان است.
- در گوه خرس، بوعلی سیناست.
- در گهنه بز ن گه توگران است
- این گهنه ما به از توان است
- در ... استخوان می پالد.
- در گپ پهلوان، در کار حیران.
- در گپ راست قیل گوز زده.
- در گدایی گریه هم در کار است.
- در گفتم دیوار بسو، دختر گفتم سهار بسو.

- در گفتن اثری هست که در نگفتن نیست.
- در گور پیری.
- در گور حاتم لگدزد.
- در گوزش کس نمیخندد.
- در گوش خر آذان دادن چه فایده.
- در گوش خر یاسین خواندن.
- در گه نداری، دربان چه حاجت.
- در ماندگان مقال بسیار گویند.
- در مثل مناقشه نیست.
- درم را نزن یکدسته که درت را نزنم دو دسته.
- در مرگ بگیر که در تب راضی شود.
- در مسجد خواب مکن که خواب پریشان می بینی.
- در مسجد هم خواب نمیروم، خواب پریشان هم نمی بینم.
- در مقامی که سخن از هنر و عیب کنند
- عیب خود نامش نمودن هنر است.
- درم بسته، دلم خسته.
- در ملک مردم درخت نه کار که آواز تبر می آید.
- در میان جنگ نرخ مشخص میشود.
- در میان چهار دریا تخته بندم کرده ای
- باز میگوئی که "دامن تر مکن هوشیار باش"
- در میان دو سنگ آرد شد.
- در میان زن و شوی، میانجی گری نکنید.
- در میان میوه های خوش مزه، شاه انگور است و سلطان خربوزه.
- در ناامیدی کار، اتاله دندان شکند.
- در نداری، دربان چه ضرور.

- در نوکری، کدو کاری.
- در نوکر، چاکر به کار است.
- در نوک ناوه، گیرش کرده.
- در نومیدی بس امید است، پایان شب سیه سفید است.
- دروازه گاراج واز است.
- دروغ از پدر کس میراث نمانده.
- دروغ استخوان داره.
- دروغزن هرچه گواهی راست دهد، نپذیرند.
- دروغ شاخدار.
- دروغ شیوه منافقان است.
- دروغ گفتن تاریکی ایمان است.
- دروغگو دشمن خداست.
- دروغگو حافظه ندارد.
- دروغگوی شرعی گوی.
- دروغ گوی هزل پیشه، بزند به پای خود تیشه.
- دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز.
- دروغیکه به راست ماند به از راستی که به دروغ ماند.
- در وقت آب نوشیدن مار نمی گزد.
- در وقت پخته چینی، تنبل شد درد بینی.
- در وقت سیبهایم محمد بقا بودم، سیب هایم تمام شد کور بقا شدم.
- دروگر که دلش به درو نشد، داسش را به کلوخ تیز میکند.
- درون خانه خود هرگذا شهنشاهست.
- درونش مرا کشته، بیرونش مردم را.

- در وادی ناکامی و در تیره شب هجر
- خوش به امیدی که صبح از پی شام است.
- دروازه شهر بسته میشود، دهان مردم نه.
- دروازه کلان شهر ویران.
- در هر دل خیالی و در هر سر هوایی است.
- در هر خنده یک گریه است.
- در هر دوغ خود را مگس ساختن.
- در هر سر سری هست.
- در هر ضرر تقعی هست.
- در هر مرده گریه کنی چشم کور میشود.
- در هر کار از آغاز، نظر به انجام انداز
- در هر کاسه چوپچه، در هر نان جزه.
- در هستی نکن مستی، در مستی نکن سستی.
- در هفت آسمان یک ستاره ندارد.
- در همه کار مشوره باید، کار بی مشوره نکو ناید.
- در همه کس خاتم، در نود ماتم.
- دریا با پیاله خالی تمیشود.
- دریا باش تا نگندی.
- دریا به دهن سنگ نجس نمیشود.
- دریا را به چمچه خشک میکند.
- دریا را به ساعر تهی نتوان گرد.
- دریای محیط را که پاکست
- از پخری دهان سنگ چه بایک است.
- در ریخ نوشته کن در آفتاب بمان
- در ریخ شود ندارد، چو کار رفت از دست.



- در یک دست قرآن، در دست دیگر شمشیر.
- در یک دیگ دو کله نمی پزند.
- در یک زین دو ...ن جور نیاید.
- دری که پست بود، میتوان خمیده گذشت.
- در یمن باش پیش من باش.
- درین دیر کهن رسم است دیرین
- که بی تلخی نباشد عیش شیرین.
- درین زمانه اگر یوسفی شوی به مصر سخن
- عزیز کس نشوی تا که کن نجهانی
- دریور از کون... کلینر او میخوره.
- دزد از سایه اش میترسد.
- دزد بازار آشفته میخواهد.
- دزد بازار تو آشفته پسندد آری؟
- آبرا کرده گل الود که ماهی گیرد.
- دزد بای نمیگردد، سوق سیر.
- دزد باش به انصاف.
- دزد باش و مرد باش.
- دزد به یک راه میرود، صاحب مال به هزار راه.
- دزد به سر خود پر دارد.
- دزد ثروتمند نمیشود، و حریص سیر.
- دزد حاضر، بز حاضر.
- دزد خانه کسی را گرفته نمیتواند.
- دزد دانا میگذرد اول چراغ خانه را.
- دزد درون، بدتر از دزد برون.
- دزد در کوه جای نمیشه.

- دزد دزد را شناخت در شب تار.
- دزد را قوروقچی زد.
- دزد را میگوید، دزدی کن، صاحب مال را میگوید هوشیار باش.
- دزد عاشق تر از صاحب مال است.
- دزد که رفت باتور زیاد میشه.
- دزد مال را برد، جایش را نبرده.
- دزد نابلد کاهدان را سوراخ میکند.
- دزد ناگرفته سلطان است.
- دزد نباش، از پاچا نترس.
- دزد هم خدا میگوید، صاحب مال هم.
- دزد هم میگوید نمان، صاحب مال هم.
- دزد یک کس، گمان به صد کس.
- دزدیکه جاسوس دارد، به کاهدان نمیگریزد.
- دزد یکی، گمان هزار.
- دست آدمی زادگل است.
- دست از پا دراز تر.
- دست از پا نشناختن.
- دست اگر در کار مشغول است، آسوده است.
- دست بالایی دست است.
- دست بی بی دانه شده، برای بی بی بهانه شده.
- دست بی هنر، چمچه گدایی است.
- دست بی هنر قاشق گدایی است.
- دست بی هنر که پنه گدایی است.
- دست پیش بدل ندارد.
- دست پیش بر، باریست به خر.

- دست بی برکت است.
- دستت بی نمک است.
- دستت تا لندن آزاد.
- دستت چرب است به سرت بمال.
- دستت خالی، رویت خنک.
- دست تنگی بد تر از دلتنگی.
- دست چپ و راست خد را نشناختن.
- دست خود را از سر کل من بردار.
- دست خود را ... بساز، منت خر... مکش.
- دست خود را گل بساز و منت ناکس مکش.
- دست داری، حلوا میگیری.
- دست درازم، راحت جانم.
- دست در سوراخ داری از زهر مار اندیشه کن
- پای در گل مینهی از زخم خار اندیشه کن.
- دست دست را میشناسد.
- دست دست را میشوید، آب خون را.
- دست دکاندار تلخ است.
- دست دهی آرنج میگیرد.
- دست زیر سنگ را آهسته می باید کشید
- دست سیاه را با دستکش سفید میپوشاند.
- دستش به آلو نرسید، گفت آلو ترش است.
- دستش به خمیر است.
- دستش را در کمرش گرفته، تا از قریه داری نیافتد.
- دستش زیر سنگ است.
- دست شکسته تاوان گردن.
- دست شکسته زیر آستین.

- دست شکسته حمایل گردن.
- دست شکسته کار میکند، دل شکسته نه.
- دست شیطان را از پشت بسته است.
- دست طلب چو پیش کسان میکنی دراز  
~  
پل بسته یی که بگذری از ابروی خویش.
- دست کار میکند، چشم میترسد.
- دست کوتا را از آستین مکش  
پای لنگ بهتر است زیر دامن.
- دست کوتاه و آستین دراز.
- دست گیر و مست گیر.
- دست مادرم درد نکند، با این عروس آوردنش.
- دست ما کوتاه و خرما بر نخیل.
- دستم زیر سنگ است.
- دست من شور است.
- دست من به کونم نرفته.
- دستم نمیرسد به گریبان آرزو
- زاغان خورند میوه شاخ بلند را.
- دست و رویت را بشوی، مرا هم بخور.
- دسته گل را به آب دادن.
- دستی را که از من برید خواه سگ بخورد، خواه گربه.
- دشمن اگر پیشه است، فیل بدان.
- دشمن جان آدمی کینه است
- کینه در دل چو زهر در سینه است.
- دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست.
- دشمن خانه گی از خصم بیرون بد تر است.

- دشمن خورد بلای بزرگ، غفلت از ان خطای بزرگ تر.
- دشمن دانا بلندت میکند.
- بر زمینت میزند نادان دوست.
- دشمن دانا به از نادان دوست.
- دشمن دانا که غم جان بود.
- بهتر از ان دوست که نادان بود.
- دشمن در زندان دوست میشود.
- دشمن دوست نمیشود، شکنجه گوشت.
- دشمن را به شکر کشتن.
- دشمن را دوست دانستن خطاست.
- گرگ را گوسفند شماری نارواست.
- دشمن روبا، دم روبا.
- دشمن طاووس آمد پراو.
- دشمن قوی است، نگهبان قوی تر.
- دشمن که از همه حيله ها ماند، سلسله دوستی را می جنباند.
- دشمن که هیچ چیزی نیافت، میگوید دم خرت کج است.
- دشمن گریشه باشد کمتر از فیلش مدان.
- دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.
- دشمن هرگز دوست نگردد.
- دشمنی داری اگر، ایمن مباش.
- زیر سقف بیستون ساکن مباش.
- دعا کن که الفبا بمیرد، و گرنه معلم زیاد است.
- دعوا و پشیمانی خواهر و برادر اند.
- دعوا سر لجاف ملا نصرالدین بود.
- دفع آتش کسی به آتش نکند.

- دکان بنجاره را دزد زده.
- (کنایتاً برای کسانی میگویند که چشم را سرمه کرده باشد)
- دکان پُر سر خریدار را میخورد. دکان خالی سر دکاندار را.
- دل آب شود، آب گردان شود.
- دل آچه به بچه، دل بچه به کوچه.
- دلاکی ها که بیکار ماندند، سر یکدیگر را میترشاند.
- دل اگر بر زبان نباشد یار
- هرچه گوید زبان بود بیکار.
- دل اگر بسوزد، از چشم کور هم آب میرود.
- دل به دست آر تا کسی باشی.
- دل به دست آور که حج اکبر است.
- دل به خیال آن لب میگون زدست.
- ای عاقلان کناره که دیوانه مست شد.
- دل به دریا نزدن.
- دل به دل آینه است.
- دل به دل راه دارد.
- دل بی عشق تن بیجان است
- جان ازو زنده جاویدان است.
- دل بی علم چشم بی نور است
- مرد نادان ز مردمی دور است.
- دل بیغرض وسیع.
- دل بیقرار، گم کند سعی کار.
- دل بیگانه وسیع.
- دل نظرگاه حق است.
- دل پاک است، زبان بی باک است.

- دل پدر ده فرزند ، دل فرزند ده فرسنگ.
- دلت به نماز جمعه خواندن است ، پنجشنبه طهارت کن.
- دل ترسنده را آهو پلنگ است.
- دل تنگم ، بلای جانم.
- دل چون شیر نداری ، سفر عشق مکن.
- دل نظرگاه حق است.
- دل دل زینب.
- دل دوستان آزدن ، مراد دشمنان حاصل کردن است.
- دل را به دل رهیست درین گنبد سپهر
- از کینه کینه آید و از روی مهر مهر
- دل رحمگین ، همیشه غمگین.
- دلش را بیاب ، کمرش را بشکن.
- دلش که باشد ، هزار بام را کاهگل میکند.
- دل غوزه سفید هم باشد ، دل بازار غوزه چیسنان سیاه است.
- دل سفره نیست که پیش همه کس باز کنیم.
- دل کلان باشد ، جای کلان است.
- دل که تنگ نباشد ، جای تنگ نیست.
- دل که رنجید از کسی خورسند کردن مشکل است
- شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است
- دلی که به وفا رود ، به جفا نرود.
- دل مادر به فرزند ، از فرزند به سنگ خارا.
- دل مانده ، جان برآمده.
- دلم از رشک دیده ویران گشت
- خانه مور جای شبنم نیست.

- دل من دزد مشک است و پیریشان زلف میجوید
- همانا دزد میگردد پی بازار آشفته
- دل ناخواسته، عذر بسیار
- دم تیغ را نمد گرفته
- دم تیغ را پخته گرفته
- دم خر را از هر طرف که بلست کنی، باز یک بلست است
- دم خوک را خوک میگرداند
- دم زرگری کجا و دم آهنگری کجا
- دم شتر در زمین میرسه، لیکن تو آدم نمیشی
- دم غنیمت
- دم غنیمت، آدم غنیمت
- دمه اگر دمه بی کنه، گره اسپه ده شکم مادرش یخ میزنه
- دمه در دست نمیدهد
- دنبال خود سیاه فرستادن
- دنبت لک، نامت مرجان
- دنبه را نمیخورد که بوی ... ن میدهد
- دندان است، نان نیست
- دندان به دندان منه، رخنه به زندان بزن
- دندان شکند درون دهان
- دندان که در دهن نبود خنده بدنماست
- دنیا به امید خورده میشود
- دنیا به امید، شیطان ناامید
- دنیا به یک قرار نیست
- دنیا به ... رم، لبلبو به کونم
- دنیا دنیای قطور، گربه بالای شتر



- دنیا را آب بگیرد، مرغابی را تا زانو.
- دنیا را ...س بگیرد، قسمت خروس همان ...ن است.
- دنیا کشتگاه آخرت است.
- دنیا که به ناکسان راضی شد
- گوساله رییس و کره خر قاضی شد.
- دنیا نه متاعیست که ارزد به نزاعی
- با خصم مدارا کن و با دوست مواسا
- دواى سر سگ میکند سگ دگر.
- دوبی را روز عید معلوم میشود.
- دویادشاه در یک اقلیم نمی گنجد
- هفت درویش در یک گلیم می‌گنجد.
- دویا را در یک موزه کردن.
- دویا نزده، یک سی.
- دویای داشت، دوی دیگر قرض کرد.
- دوتا بز جنگ کند، پای یکیش می شکند.
- دو تا موش بجنگد، پای یکیش می شکند.
- دو تربوز در یک دست گرفته نمیشود.
- دو تن ترسد ز بشکسته کمانی.
- دو تن نه چون یک تن باشد.
- دود از گنده بر می‌خیزد.
- دود پیری طرزی آخر استخوانم پاک سوخت
- در کهن سالی بلی نار از چنار آید برون.
- دو دوست باهم اگر یکدلند در همه کار
- هزار طعنه دشمن به نیم جو نخرند.
- دورش خط میکشم.

- دور نرو که گرگ میخورد، نزدیک نیا که بوی میتی.
- دوریاست جو ننگجد در جهان
- دوری و دوستی.
- دوزنه هردوروش سیاه است.
- دوست آن باشد که گیرد دست دوست.
- در پریشان حالی و در ماندگی
- دوست از دوست گله میکند.
- دوستان آینه یکدیگر اند.
- دوستان باید که عیب یار را
- همچو آینه روبرو گوید.
- نه که چون شانه با هزار زبان
- پشت سر رفته مو به مو گوید.
- دوستان تاج سرو دشمنان زیر پا.
- دوستان را یاد کردن عار نیست
- پرچه کاغذ دوصد دینار نیست.
- دوستان وفادار، بهتر از خویشند.
- دوست باش، بی ضرر باش.
- دوست باش، دور باش.
- دوست جاهل، دشمن جان است.
- دوست را رنجاندی، دشمن را خنداندي.
- دوست را کس به یک بدی نفروشد.
- دوست را نصیحت کن، شنید شنید، نشنید دعای سرش را کن.
- دوست شدی از مال نترس، دشمن شدی از جان.
- دوست گرچه دوصد، دویار بود، دشمن، هرچه یکی، هزار بود.

- دوست گریانده گپ میزند، دشمن خندانده.
- دوست میگریاند و دشمن میخنداند.
- دوست نیک گنج بزرگ است.
- دوست همه کس، دوست هیچکس.
- دوستی با مردم دانا نکوست
- دشمن دانا به از نادان دوست.
- دوستی بی سبب میشود، دشمنی بی سبب نمیشود.
- دوستی دوستی، از سرت میکنند پوستی.
- دوستی را چنین کسی باید، کزو کار بسته بکشاید.
- دوسر به یک کلاه نمی گنجد.
- دوسر، یک سر، یک سر، بلا سر.
- دوشش زد (دوشش نشست)
- دوشمشیر دریک غلاف نگنجد.
- دو صاحب را پرستش نتوان کرد.
- دو صد دوست کم و یک دشمن بسیار.
- دو صد گفته، نیم کردار نیست.
- دو صد مرد جنگی به از صد هزار.
- دو صد من استخوان باید که صدمن بار بردارد.
- دو قوچ جنگ کرد، پای میش شکست.
- دو کس خواهد گواهان حاکم شرع
- گواه عشق مژگان ترماست.
- دو کس نیز در یک عمل ضایع اند
- که دیگ شراکت نیاید به جوش.
- دولت اگر سلسله جنبان شود
- مور تواند که سلیمان شود.

- دولت به خزان دادی و حشمت به سگان
- پس ما به تماشای جهان آمده ایم
- دولت به خود داری، آبرو به مردم
- دولتت را قیل بردارد میانش بشکنند
- همت را پشه بردارد به هندوستان برد
- دولت تیز را بقایایی نیست
- بدتر از مرگ هم بلایی نیست
- دولت تیز رستخیز بود
- دولت آن به که خفت و خیز بود
- دولت داری صولت داری
- دولت را صرف کنی کم میشود
- علم را صرف کنی ضم میشود
- دولت رود، صولت نرود
- دولت ظرف دولت میرود
- دولت گور است
- دولش از چاه خالی برآمد
- دمچکش نره است
- دویدن، افتادن هم دارد
- دویدن را دیدی افتادن را نمی
- دویدن گوساله تا گاهدان است
- دویده خشک نمی ماند
- دهان خورد، روی سوزد
- دهان کلان، گاهدان ویران
- ده انگشت برادر است، برابر نه
- دهان گفت آمد. شکم گفت قیامت

- ده به درختها، دنیا به آدمی.
  - ده خمیر موی می پاله.
  - ده در دنیا، صد به آخرت.
  - دهقان باشی شديار کن، عالم باشی تکرار کن.
  - ده کجا، درختها کجا.
  - دهل هرچه خاليتر، صدايش خوشتر.
  - دهن جوال گرفتن.
  - دهن را در خنده آموخت نکن، کون را در گوز.
  - دهن سگ به لقمه بسته به.
  - دهنش پر آب است.
  - دهن که گپ نمیداند تيشوک ديوار ازوی به.
  - دهان و گوش چه فاصله دارد.
  - دهن ويران عاقبت کند حيران.
  - ديبا کهنه ميشود ولی پا تا به نميشود.
  - دیدن گرگ مبارک ندیدن مبارک تر.
  - دیده در آشوی، دردیده جا آغوی.
  - دیده ز عيب ديگران کن فراز
- صورت خود بين و درو عيب ساز

- دیده شود چه ميشود.
- دیدگی ييشمان نه دیدگی به ارمان.
- دیدی بازی ندیدی دزدی.
- دير آشنا زود رنج.
- دير آيد و شیر آيد.
- دير آبی و درست آبی.
- دير رسيدن به از نرسيدن.

- دیر زاییدی میخواهی که زود بزرگ شود.
- دیرگیر سخت گیر.
- دیروز از تخم برآمد حالا پشت چوچه میرود.
- دیگ به دیگ میگوید رویت سیاه.
- دیگ بی سربوش راهرکس قاشق میزند.
- دیگ پختگی را لگد زدن.
- دیگچه حلال، چمنچه مردار.
- دیگ دیگچه را گفت رویت سیاه.
- دیگرانرا زن کلال ساخته ترا خود کلال.
- دیگ سیاه دربار شد خویش و تبار بسیار شد.
- دیگ شراکت نیاید به جوش.
- دیگ شراکت را سر چارراه بشکنان.
- دیگر دیگر است و جگر جگر.
- دیگ ملانصرالدین.
- دیگ کلان آتش ویران.
- دیگی که میزایید این بار سر زاییدن مرد.
- دیو آزموده به از آدم نا آزموده.
- دیوار درون چپه شود نه بیرون.
- دیوار را پرسیدند چند سال عمر میکنی گفت از کاهگل بپرس.
- دیوار قیامت است.
- دیوار موش دارد موش گوش.
- دیوار نم کش.
- دیوار نم کش همه را دم کش.
- دیوانگی شاخ و دم ندارد.
- دیوانه باش تا غم تو دیگران خورند.

- دیوانه به ده میخندد ده به دیوانه.
- دیوانه به کار خود هوشیار است.
- دیوانه شدی به کوه بالا شو.
- دیوانه که دیوانه ره بیند خوشش آید.
- دیوانه گریز که مست آمد.
- دیو با آدم نیامیزد مترس
- بل بترس از آدمان دیوسار.

## ﴿ ذ ﴾

- ذایقه دهنش را گرم کرده.
- ذره ذره پشم، قالین میشود.
- ذره نمک هم نمک، خروار نمک هم نمک.
- ذکر حق دل را منور میکند.
- ذکر خیرش رفت.
- ذکر عیش، نصف عیش است.
- ذکر کدورت، کدورت آورد.
- ذلت در طمع، عزت در خاری.
- ذلت در طمع، عزت در قناعت.
- ذلت و عزت به دست خود آدم است.
- ذلت و عزت از طرف خداست.
- ذوق چمن ز خاطر بلبل نمیرود.
- ذوق دارد و شوق نه، قفس دارد و کوک نه.



- راز با زنان و کودکان مگوی.
- راز خود را چون تو خود محرم نه ای ~
- دیگران خود محرم ان چون بود؟
- راز دوست، در دل دوست.
- راز کس در دل کس نگنجد.
- راز مرد ها پوشیده.
- راست تا بند بوتش را بسته میکند، دروغ دنیا را دوره میکند.
- راست گفت در بلا ماند.
- راستی از تو، ظفر از کردگار.
- راستی از کمان، کجی از تیر نیاید.
- راستی را زوال نیست.
- راستی، راستی.
- راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار.
- راستی کن که راستان رستند.
- راستی که به دروغ ماند مگوی.
- راستی موجب رضای خداست.
- راضی کن، سنگ بار کن.
- راه اغیل به گاهدان.
- راه باریک، شب تاریک.
- راه به رفیق خوشست.
- راه بی یار نتوان رفت.
- ورنه پیش آیدت هزار آفت.



- راه پیمود بسی در طلب دوست کمال
- دوست در خانه و ما گرد جهان میگردیم
- راه درست یک است و راه بد هزار
- راه را مانده در چاه رفتن
- راه را از چاه فرق نمیتواند
- راهروپالیزپالیزوان می فهمد
- راهش را ببین، اسپش را بگیر، آتش را ببین. دخترش را بگیر
- راه مشتک به آسیاست
- راه موش به آسیاست
- راه یکروزه را توشه سه روزه گیر
- راهی برو که رهروان میرفتند
- رایگان گران نیست
- رحم اوزبک قهر اوغان
- رحمت به کفن دزد قدیم
- رخس باید تا تن رستم کشد
- رد احسان غلط است
- رد پاها تا لب دریا بود
- رد پایش را یافت
- رد دشمن قبول دوست
- رزق را روزی رسان پر میدهد
- رزق مهمان پیش از خودش می آید
- رسم است که از دجله همی خیزد سیل
- عهد است که از کنده همی آید دود
- رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن
- یا زجانان یا زجان بایست دل برداشتن

- رسن را گذر بر چنبر است.
- رسیده آسوده باشد.
- رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت.
- رسیدیم به سرشکستاندن بجل.
- رشته تا یکتاست آنرا زور زالی بشکند
- چون دوتا شد عاجز آید از گسستن زال زر.
- رشته چون گسست میتوان بست
- لیکن به میان گره بماند.
- رشوه هردوسر را آباد میکند.
- رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار.
- رفت آن آب حیات از جویبار چشم من
- کی بود یارب که آب رفته باز آید به جوی.
- رفتنت شود، آمدنت نه.
- رفتم شهر کورها، دیدم همه کور. گفتم من هم کور.
- رفت که به نان برسد، به جان رسید.
- رفت که ریش آرد، بروتش هم سوخت.
- رفیق اهل غفلت هر که شد از کار میماند.
- رفیق باشی، موافق باش.
- رفیق را در وقت احتیاج باید شناخت.
- رقصیده نمیتواند، به زمین عیب میگیرد.
- رقصیده نمیتواند، میگوید میدان کج است.
- رقیب، روسیه شد به آب گرم بود
- همان مثل که به شستن نشد سیاه سپید.
- رگ خوابش را یافته.
- رمه به گرگ سپردن و شبانی هوس است.

- رنج خود و راحت یارا طلب.
- رنج غربت به که اندر خانه جنگ.
- رنج ما، گنج ما.
- رنج نبری، گنج نیابی.
- رنگریز به ریش خود درمانده است.
- رنگ زرد چای سبز. رنگ سرخ نان گرم.
- هردو را یکجا کنی صد گشنه پیدا میشود.
- رنگ زرد نان گندم، چهره گلگون گوشت.
- هردو را یکجا کنی صد گشنه پیدا میشود.
- رنگ زرد مرا ببین، احوال زارم را بپرس.
- رنگ ببین، حالم بپرس.
- روباه از دست پوستش در عذاب است.
- روباه پای خود میرود. لیکن از دمش منت دار است.
- روباه به خرکی وامیخورد.
- روباه به سوراخش نمیرفت، جاروب را هم به دمش بستند.
- روباه زایه بازی می آورد.
- روباه را تازی میگیرد، خوشحالی اش را کوچک میکند.
- روباه را گفتند: شاهدت کیست؟ گفت: دم.
- روباه زنده به از شیر مرده.
- روبه رو، به از پهلوی.
- روبه میخارد به ناخن، شیر خواب آلود را.
- روده هایم، روده هایم را میخورد (کنایه از گرسنگی)
- روده کلان، روده خورد را خورد.
- روز آخرت، دست من و گریبان تو.

- روز بد برادر ندارد.
- روز بهار، هفت بار نهار.
- روز بی آبی از شاش موش آسیاب میگردد.
- روز را فروخته، شب را خریده.
- روزش روز کنه دوز است.
- روز قیامت اول از همسایه میپرسند.
- روز که بدآمد، عطسه و گوز گد آمد.
- روز گار آینه را محتاج خاکستر کند.
- روز گم شب پیدا.
- روز ملنگ، شب پلنگ.
- روز میشمارد.
- روز نادیده را خدا روز ندهد.
- روز ندیده روز دید، پاشنه کنده موزه.
- روزی نو، روزی نو.
- روزه بی نماز، قورمه بی پیاز است.
- روزه خوردنش را دیده ایم، نماز خواندنش را نه.
- روزی اگر غمی رسد تنگدل مباش.
- روشکر کن مبادا که از بد بتر شود.
- روز بازار و عید باریدن.
- عادت کهنه سمرقند است.
- روزی به دانش نیافزاید و نادان از فاقه نمیرد.
- روزی به پای خود نیاید.
- روزی خور روزی میخورد، ابله غم.
- روزی رسان خداست.
- روزی رسید که سگ صاحبش را گم کرده.

- روزی کس را کس دیگر خورده نمیتواند.
- روستایی را روی دادی، بوی دامادی می آید.
- روشکر کن مبادا که از بد بدتر شود.
- روغن از ترب برنیاید.
- روغن اندر شکم گنجشک نباشد.
- روغن ریخته نذر سخی جان.
- روغن طرف روغن میرود.
- روی خدا را ببین.
- روی دروغگو سیاه
- روی دوست نازک.
- روی زیبا حاجت مشاطه نیست.
- روی مفلسی سیاه است.
- روی، موی، شوی وفا ندارند.
- ره راست برو اگر چه دور است.
- ره میشه و توشه نه.
- ریاست به دست کسانی خطاست
- که از دست شان دست ها بر خداست.
- ریختن آب روشنی است.
- ریسمان سوخت کجیش بیرون نرفت.
- ریش از مه اختیارش از دیگران.
- ریش از مه اختیارش از ملا

- ریش بد را داروی بد یافت رگ
- مر سر خر را سزد دندان سگ
- ریشه بیداد در خاکستر.
- ریش پدر ریخت.
- ریش تک و بافتک.
- ریش خام طمع در ... ن مفلسی.
- ریش سکه مرد است.
- ریشش را در آسیاب سفید کرده.
- ریش و قیچی هردو در دستش است.
- ریگ در کفش، کیک در تنبان.
- ریگ در کفش، کیک در شلوارو بهتر از همنشین ناهموار.

## ﴿ ز ﴾

- ز آواز رویه نترسد پلنگ
- زادش خراب است.
- زاد ماهی، خطا نیایی.
- زاده اگر چه هم خاکستر است
- سرمه چشم پدر و مادر است.
- ز اظهار درد، درد مداوا نمیشود.
- شیرین دهن به گفتن حلوا نمیشود.
- زاغ از هوشیاری گوه خود را میخورد.
- زاغ اگر یابد گلی، خود را شمارد بلبلی.

- زان خورند میوه شاخ بلند را.
- زان به شستن سفید نمیشه.
- زان تقلید کبک را کرد، راه رفتن خودش را فراموش کرد.
- زان چون فارغ ز بوی گل بود
- نفرتش از صحبت بلبل بود.
- زان شدم و به هوا پریدم- بلبل شدم و به قفس افتادم.
- زان واری نول خود را در خاک پاک میکند.
- زان عزیز است آفتاب که او
- گاه پیدا و گاه ناپیدا است.
- زاییده نمیتوانی، بقیه نرو.
- زیاد آندرختی نیابد گزند.
- که از خاک سر بر نیارد بلند.
- زبان بازی کردن.
- زبان ترجمان دل است.
- زبان جاسوس دل است.
- زبان خر را خله چوب میداند.
- زبان خصم و دهان حسود، نتوان بست.
- زبان خوش مار را از سوراخ بیرون میکند.
- زبان خوشم، پاسبان سرم، زبان بدم، میرسد به سرم.
- زبان در جای خود ماند زبان است
- و گرنقطه زیاد آید زبان است.
- زبان در دهان پاسبان سر است.
- زبان را دانی، دل را می یابی
- زبان را گوشمالی خاموشی ده
- که هست از هرچه گویی خاموشی به.

- زبان زاع را زاع میداند.
- زبان زیر زبان دارد.
- زبان سرخ سر سبز میدهد برباد.
- زبان سگ گزنده است.
- زبان کودک را کودک میداند.
- زبان گرگان را گرگان میدانند.
- زبان گوشتین است و تیغ آهنین.
- زبان گوشتی هر طرف بچرخانی میچرخد.
- زبان مرغ را مرغ میداند.
- زبانم، زیانم.
- زبان موی کشیدن.
- زبانش پره آسیاه واری است.
- زبان نبسته پره آسیاست.
- زبان هم قلاست (قلعه است) هم بلا.
- زبان یار من ترکی و من ترکی نمیدانم.
- زید اصل نیکی مدارد امید
- که زنگی به شستن نگردد
- زید گوهران چشم نیکی مدار
- کند بچه مار هم کار مار
- زبهر سر افسر، نه سر بهر افسر.
- زیماری بد است، بیمار داری.
- ز پیری کام برنایی نجوید.
- ز پیکار بد دل هراسان بود.
- به نظاره بر جنگ آسان بود.



- زچاهی که خوردی از او آب پاک
- نشاید فگندن در او سنگ و خاک
- زحمت بود درویش را ناگه چومهمان دررسد
- زخ بلوط
- زخم تیر برتن است، زخم زبان بر جان
- زخم تبر میرود، زخم سخن نه
- زخم زبان سوزانتر از زخم سنان
- زخم سگ، سگ کند علاج
- زخم شادی است
- زخم شمشیر میرود، زخم زبان نه
- زخردان خطا از بزرگان عطاست
- که اندیشه خُرد اکثر خطاست
- زدانش چوجان ترا مایه نیست
- به از خامشی هیچ پیرایه نیست
- زدانش دلش کم منور شود
- به سگ آب ریزی نجستر شود
- ز دریا همیشه گهر ناورند
- یکی روز باشد که سر ناورند
- زدن زدن اول است
- زدن گاو، کشیدن خر
- زدوبند داشتن
- زدو معشوق کارت بهتر آید
- بره دو مادری فربه تر آید
- زر از بهر خوردن بود ای پدر
- زبهر نهادن چه سنگ و چه زر

- زر از معدن به کندن برآید و از بخیل به جان کندن از همینجاست که میگویند:  
حق دادن، جان دادن است.
- ز راه راست برو اگر چه دور است  
زن بیوه مگیر اگر چه هور است.
- زر بده، سرمده.
- زر به سرفولاد نهی نرم شود.
- زر پاک از محک نمی ترسد.
- زر پاک را امتحان چه باک
- زر پرستی بدتر از بت پرستی.
- زر پنهان، سر پنهان.
- زرد آلو به مراد دلش نه پخته.
- زرد آلو را میخورند برای خسته اش.
- زر دادن و درد سر خریدن.
- زر داری، دشمن داری.
- زر را دشمن گیر.
- زر را دوست بسیار است، زر دار را دشمن بسیار.
- زر سفید به روز سیاه کار می آید.
- زر فرستان محمود بدان میماند
- نوشدارو که پس از مرگ به سهراب رسید.
- زر کار کند، مرد لای زند.
- زر محک مردم بدگوهر است.
- زر نداری، چه غم خوری زامیر
- خر نداری چه ترسی از خر گیر.
- زرنگی زیاد، سر سرمایه را میخورد.

- ز زلف بر دل من وحشت دیگر موزان
- که نیست حاجت قمچین زدن به اسپ دوند.
- ز سوداهای نقدانقد بوی مشک می آید.
- زشت بود دادن و باز خواستن.
- ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است.
- زغال اگر نسوزاند، سیاه میکند.
- زکات تخم مرغ پنبه دانه است، نه هدوانه.
- زکثران راه راست هرگز نخاست
- نه کس دم روباه دیدست راست.
- زکات مال بده تا بلا برود.
- زکشتن تا به رستن، تا درودن
- بسا رنجا که باید آزمودن.
- زلفین د لاویزت با ابن یمین گفتی
- آنرا که براندازند با ماش در اندازند.
- زمانه از آن زور، تماشا از آن کور.
- زمانه با تونسازد، تو با زمانه بساز.
- زمانه سازی کردن.
- زمانه سفله پرور است.
- زمستان جای کوزه روغن تنگ است.
- زمستان رفت، روسیاهی به زغال ماند.
- زمستان و یخ خوردن.
- زمستان هر وقت که باشد، زمستانی خود را میکند.
- ز مشکلات طریقت عنان متاب ایدل
- که مرد راه نیاندیشد از نشیب و فراز.

- زمین پرسید محنت های سودای سر زلفش
- که اندوه شب تاریک را بیمار میداند
- زمین معصیت از تو بخشش سزاست
- ز بنده خطا و ز مولا عطاست
- زمین نیک آمده گرد نویسد
- نه مزد من گناه خود نویسد
- زمین بکشد، من درآیم
- زمین ترکید، برآمد کله خر
- زمین چاک شد و او درآمد
- زمین را آب خراب میکند، آدم را آدم
- زمین را مانده از آسمان گز میکند
- زمین را میگوید که منت دار باش که بلایت میگردم
- زمین را نمی بیند
- زمین سخت، آسمان بلند
- زمین شور سنبیل بر نیارد
- در او تخم عمل ضایع مگردان
- زمین که سخت باشد گاو از گاو میداند
- زمین للم آب زیاد میخورد
- زمین نرم و آبروی دهقان
- زن اگر پاک و مهربان باشد
- لایق عشق جاودان باشد
- زنان حامله گل میخورند، اما گل سرشوی
- زنان را نیست چیزی بهتر از شوی
- زن بد اگر در شیشه محبوس شود، کار خود را میکند
- زن بلای خانه است. خدا هیچ خانه را بی بلا نکند

- زنبور اگر نیش دارد نوش هم دارد.
- زنبور درشت و بی‌مروت را گوی
- سباری چو غسل نمیدهی نیش مزین
- زن بی اولاد، درخت بی ثمر.
- زن بی بچه، بوریای سر کوچه.
- زن بی حجاب، اش بی نمک است.
- زن بی شوهر، باغ بی دیوار است.
- زن بی ناز، آش بی پیاز.
- زن بی مو، به موهای دختر خاله اش می نازد.
- زن بیوه را، برای میوه اش می‌خواهند.
- زن تا نژاید، بیگانه است.
- زن تا نژاید دلبر است، وقتی که زایید مادر است.
- زن پرهیزگار زاینده
- مرد را دولتیست پاینده
- زن پیر، مرد جوان. این درد را به کس مرسان.
- زن جوان و شوی پیر، سبد بمان و چوچه بگیر.
- زن جیر قفل نیست به دیوار سد راه
- موج حباب مانع دریا نمیشود.
- زن چو داری مروپی زن غیر
- چون روی در زنت نماند خیر.
- زن چو دید او را که تندو توسن است
- گشت گریان گریه خود دام زن است.
- زن حامله یک پایش درین دنیا است، یک پایش دران دنیا.
- زن خوب جنت است، زن بد دوزخ.
- زن خوب فرمانبر پارسا
- کند مرد درویش را بادشا

- زن خود بوسیدن، پنبه خاییدن است.
- زنده توان داشت چراغ به روغن.
- زنده خوب و مرده بد را کس ندیده.
- زنده دارد مرد را آثار مرد
- نام گل باقیست چون گردد گلاب.
- زنده و وطن، مرده و کفن.
- زن را با چکش بزن و از آن طلا بساز.
- زن راضی، شوی راضی. گوز در ریش قاضی
- زن راضی، مرد راضی. گور پدر قاضی.
- زن، زن ز وفا شود، ز زیور نشود.
- زن زیبا مال همه است. زن نازیبا مال خودت.
- زن، زیبایی را بر فضیلت ترجیح میدهد.
- زن شریک زندگی و یار درماندگی است.
- زن شلیته و دیوار شکسته.
- زن صندوقچه ناموس مرد است.
- زن صابون مرد است.
- زن طلاق را سنگ بده، زن مرده را زن.
- زن قبل از عروسی میگیرد، مرد بعد از عروسی.
- زن قلعه‌یی است که مرد زندانی آن است.
- زن کوچه باشی، زن بچه نه.
- زن کور باشد بهتر است تا بسیار زیبا.
- زن که به رویت خندید، گلویت را می‌برد.
- زن که رسید به بیست، باید به حالش گریست.
- زنگ آهن را خراب میکند، حسادت آدم را.
- زنگ از آهن خیزد و آهن را خورد.
- زنگ بندد تیغ، چون بسیار ماند در نیام.
- زن مرد نگردد به نکوبستن دستار.

- زن موی دراز و عقل کوتا دارد.
- زن نجیب، گرفتن مشکل، نگاه داشتن آن آسان است.
- زن نیک در خانه ناز است و گنج
- زن بد چو دیو است و مار شکنج
- زن نیک عافیت زندگانی بود.
- زن نیک مرد را تاج بر سر کند.
- زن و شوهر جنگ کند، ابلهان باور کند.
- زن و گاو را از شهر خودت انتخاب کن.
- زن هر کاره، کل کارش نیم کاره.
- زنیکه جهاز ندارد، این همه ناز ندارد.
- زو پر کردن.
- زود به امید رسد نا امید.

چون زشب تیره به روزن سپید

- زور بالای زور.
- زور بیهوده میان میشکند.
- زورت به خر نمیرسد ده به پالان خر.
- زورت به کمرت.
- زور جای حساب را میگیرد.
- زور ده مرد چه باشد زر یک مرد بیار.
- زور قالب ندارد.
- زور کا کاست، که انگور ده تا کاست.
- زور کم است و قهر بسیار.
- زهر آدمی را، آدمی بر میدارد.
- زهر بازیچه رمزی میتوان خواند
- زهر افسانه فیضی میتوان برد.
- زهر به گمان نه چشند.
- زهر طرف که شود کشته سود اسلام است.

- زهر مار به مار گوارد.
- زهر مار از شربت اغیار به.
- زهر یک قطره و صد قطره ندارد.
- زیاد کم را میخورد.
- زیان یک کس سود دیگر کس است.
- زیبایی در ساده گی است.
- زیبایی حقیقت است، حقیقت زیبا نه.
- زیرا که به تیرماه جو خورد
- هر کس به بهار جو پراگند.
- زیر پایش مورچه آزار نمی بیند.
- زیر دمش خار ماند.
- کس به زیر دم خر خاری نهد
- خر نداند دفع آن بر میجهد
- بر جهد وان خار محکمتر رود
- عاقلی باید که خاری بر کند
- زیر دیک آتش، زیر آدمی سخن.
- زیر را چه کردی که بالاکنی.
- زیر کاسه، نیم کاسه.
- زیره به کرمان می برد.
- زینت دیوار کاهگل.
- زینت زنان عفت است، زینت مردان غیرت.
- زیک پدر دو پسر نیکو و بد، عجب نبود.
- که از درختی پیدا شدست منبرودار.
- زیکی چراغ آتش افروختن
- توان بیشه بیکرا ن سوختن.



## ﴿ژ﴾

- ژنده باش، گنده نباش
- ژنده بیوش، گنده نه.

## ﴿س﴾

- ساختمانی که هیچگاه ویران نمیشود عدل است.
- سال اول نان، سال دوم پیسه.
- سال به سال دریغ از پارسال.
- سال دیگر گر بمانی قطب الدین حیدر شوی.
- سال کوسه به خدا معلوم.
- سال که گرم آمد، ایزک هم بروت میکشد.
- سال که گرم آمد، زن هم ریش میکشد.
- سال که گرم آمد، طوس ده زمین میخورد.
- سالها بگذرد تا نوروز به شنبه افتد.
- سالها شد راز میدارم نگاه.
- سالها گدایی کردی، شب جمعه را نشناختی.
- سالیکه نیکوست، از بهار زپیداست.
- سایه اش را به سنگ میزند.
- سایه بوم سرش نشسته.
- سایه بال هما.

- سایه پالیز.
- سایه را از عاجزی هرکس ته پا میکند.
- سایه قوچ را قربانی نمیکند.
- سبزه، بالایی کوه از آب دریا فارغ است.
- سبزه بر سنگ نروید چه گنه باران را.
- سبزه نیست که باز سر بزند.
- سبیلش آویزان شد (بروتش خفته است)
- سخت دلی از سیری خیزد.
- سخت زنی، سخت خوری.
- سخن آبادی را در ویرانه نگو و سخن ویرانه را در آبادی.
- سخن اگر زر است، خاموشی گوهر است.
- سخن بد زود میرسد.
- سخن بسیار دان و اندکی گوی
- یکی را صد مگو، صد را یکی گوی.
- سخن به تمکین بود، خواجه نه غمگین بود.
- سخن به موقع، شمشیر بر دست.
- سخن تا نپرسند لب بسته دار.
- سخن چین دشمن همجنس خود است.
- سخن چین را مکن نزدیک خود رام
- که بدگوید ترا هم در سرانجام.
- سخن چین را مده نزدیک خود جای
- که در یکدم کند صدفتنه بر پای
- سخن چین شریک شیطان است و دشمن انسان.
- سخن دانا دل افروز است.



- سخن دانان سخن با پرده گویند
- بروی همدیگر سنجیده گویند
- سخن راست تلخ است
- سخن راست را یا از طفل بشنو یا از دیوانه
- سخن راست کُره ندارد
- سخن سنجیده گو تا دوست را دشمن نگردانی
- سخن شنیدن بیخ دولت است
- سخن شنیدن مایه دولت است
- سخن که از دل برخاست، بر دل نشیند
- سخن نقره است خاموشی طلا
- سخن نکو صیاد دلهاست
- سدره سایه دهد بید خاده دهد
- سر از بادار مال از قرضدار
- سرانجام حيله گرفتاری، فرجامش عذر و خاکساری
- سرباشد کلاه زیاد است
- سربام بالا کرد زینه را از زیر پایش گرفت
- سربام چریده
- سربامت نه تنور، در دسترخوانت یک نان نی
- سر بد بلای بد
- سر بد در راه بد
- سر بزرگ بلای بزرگ
- سر بشکند تهء تاقین دست بکشند درون آستین
- سر به صحرا زده و دل به دریا
- سر بوریا چریده
- سر به هوا دل به تماشا

- سر بی درد را به درد نیانداز
- سر بی عشق کدوست.
- سر بی عمل کدوست
- سر بیگناه بالای دار نمیرود.
- سر پشقل بالا شده آذان میدهد
- سر پشقل سوار است کشمیر را می بیند.
- سر پُلوان و بجل بازی.
- سر پیری و معرکه گیری.
- سرت بوی قورمه میدهد.
- سر تجارت راستی
- سرت را به گریبانت کن.
- سرت را مار گزیده.
- سر ترقیده کنیز را می بینی دل پر خون بی بی را نی
- سرچه آرای بی به دستار ای پسر
- گر توانی دل بدست آرای پسر
- سرخ چشم گندمگون
- سر خر بلا شدن یک عیب پایان شدن دیگر عیب.
- سر خر سوار خرش را گم کرده.
- سر خود با زن مگو.
- سر دادی سر دادی.
- سر داماد را که به دبهء روغن درون کنی خشک می برآید.
- سر نوم کردن.
- سر را قاق تراشیدن.
- سر راه و خر... بی.
- سر رود و سر نرود.

- سر زاغ بودنه گیری
- سر زخم نمک پاشیدن
- سر زنده و صحبت باقی
- سر زنده و مال میراث
- سر سگ هم سگ است و دم سگ هم سگ
- سر سیری لقمه پنجسیری
- سرش ببین برش ببین
- خر... سه لشکرش ببین
- سرش به تنش بار شده
- سرش به تنش گرانی میکند
- سرش به سله اش می ارزد
- سرش بوی قورمه میدهد
- سر شستر برای و دور را ببین
- سرشت طفل بد را دایه داند
- بد همسایه را همسایه داند
- سرش را خواست دوا کند چشمش کور شد
- سر غنه (سر لشکر، سر کرده)
- سر فدای شکم
- سرفه سر آتشدان سوداگر هندوستان
- سر کلان سعادت پای کلان فلاکت
- سر کلاوه گم است
- سر کل از تیغ دلاک فارغ است
- سر کل کلاه بخمل
- سر کل و عرقچین، ...ن گرو کمر چین
- سرکه چهل ساله

- سرکه مفت از عسل کرده شیرین است.
- سرکه نقد به از حلوای نسیمه.
- سرگاو در خم بندماند.
- سرلکش هنوز زیر لحاف است.
- سرما را کوفته به
- سرم از سردار، ...رم از قرضدار.
- سرم درد میکند سرور ندارم
- دلم درد میکند دلبر ندارم
- سرم را بشکن نرخم را مشکن.
- سرمردان پوشیده به
- سرمرد برود قولش نمیرود.
- سرم کل دلم نازک
- سرمه را از چشم زدن
- سرمه آزموده را آزمودن خطاست.
- سرمه به چشم کور کشیدن
- سرمه زیاد چشم را کور میکند.
- سرو نوک شدن مثل (گل چاه سر چاه)
- سرپا شده نه ها سر.
- سره باشی در بین گله باشی.
- سر را خوب کل کدی لیکن دهنش بوی میدهد.
- سری که باش خواهد نباید و سر.
- عافیت سبیلی منتظر آفت باش
- سر به بالین خیمه تحفه دار است اینجا
- سری و تلی را باخته.
- سزای بی پیر را بد مذهب میدهد.

- سزای قروت آب گرم.
- سزای ...ن کافر ...ر ملحد.
- سزای گران فروشی نخریدن
- سزد گر نظیرم نیابد سپهر
- نگنجد دو شمشیر در یک نیام
- سفالرا با تپانچه زدن به بانگ آرد
- به بانگ گردد پیدایشکستگی زدرست
- سفر کردن جهان دیدن
- سفره اش همیشه پهن است.
- سفیدی با سیاهی نقش بندد
- سیاه گر سرخ بپوشد خر بخندد.
- سفیدی کفن را دیدی عذاب قبر را نی
- سعی و نصیب با هم برادر اند.
- سقاو زمستان آهنگر تابستان
- سقف آسمان سوراخ شده همین یکی افتاده.
- سکوت، علامت رضا.
- سگ از پی صاحب خود میرود
- سگ از درد میمیرد بی بی شکار میخواهد.
- سگ از دکان آهنگر چه خواهد
- سگ استخوان سوخته را بو نمیکند.
- کاری که چشم میکند ابرو نمیکند.
- سگ اگر چاق هم شود بورداقی نمیشود.
- سگ خانه باش و خرد خانه نه
- سگ به سگ عفو عفو زند، دزد به دزد.

- سگ به شستن پاک نمیشود
- سگ به دریای هفتگانه بشوی
- چون که تر شد پلید تر باشد
- سگ با قلاده رنگین شکار نکند
- سگ بیرون سگ درون را از خانه کشید
- سگ بیکار ماند ... یشه می لیسد
- سگ حق شناس به از آدم ناسپاس
- سگ خانه شیر بیرون
- سگ در خانه اش تازی میشود
- سگ در خانه صاحب شیر است
- سگ در سایه شتر میرود و میگوید سایه خودم است
- سگ را پرسیدند ، عفت عفت به خاطر چیست؟ گفت: از غیرت
- باز پرسیدند ، گوزت به خاطر چیست؟ گفت: از ترس
- سگ را که چوب خوردنش آمد در مسجد گوه میکند
- سگ را وقت شکار گویش میگیرد
- سگ سگ است هر چه پاسبان باشد
- بد بد است هر چه نیکدان باشد
- سگ سیر دنبال کس نمیرود
- سگش را بزنی که صاحبش پند گیرد
- سگ صاحبش را گم کرد
- سگ صاحبش را می شناسد
- سگ عفت میزند کاروان میرود
- سگ قافله باش و خُرد قافله نه
- سگ کلال
- سگ که استخوان را میخورد ، راه برآمدنش را هم فکر می کند



- سگ گنده از پای صاحبش میگذرد.
- سگ گیراشد صاحبش را میخورد.
- سگ میداند و سناچ
- سگ میگوید، بچه صاحبم زیادشود وهرکدام پارچه نانی دهد سیر شوم، پشک میگوید، چشم بی بی ام کور شود من از دسترخوان نان دزدیده بخورم.
- سگ نان است.
- سگ نمک شناس به از آدم ناسپاس.
- سگی که بسیار عف میزند بسیار گیرنده نیست.
- سگ و پشک.
- سلام از خرد کلام از کلان.
- سلام از عالم بالا آمده است.
- سلامت در خموشی است.
- سلامت در کنار است.
- سلام دهاتی بی طمع نیست.
- سله بیار گفتم، کله آورد.
- سلطان ماضی بر مرکب چوبین نشست.
- سمرقند صیقل روی زمین است.
- هوایش فارم و خاکش مهین است.
- بخارا قوت اسلام و دین است.
- سندان قوی از چکش نمیترسد.
- سند پاره می شود ولی قولش پاره نمیشود.
- سنگ آمد سخت آمد.
- سنگ بزرگ را برداشتن علامت نزدن است.
- سنگ به پای لنگ.

- سنگ بکاری وزیننی ندارد.
- سنگ به جای خود سنگین است.
- سنگ پلخمان است.
- سنگ را بالا انداخته کله، خود را زیرش گوفتن.
- سنگ سنگرامی شکند سنگ شکن هردو را.
- سنگ "غزالیو" چهار مغز "غزالیو"
- سنگ کم را یاد بقال دادن.
- سنگ کوچک هم باشد سر بزرگ را میشکند.
- سنگگ شد.
- سنگ محک می است، میارید در میان.
- سنگ نمک بود محک اهل روزگار
- نامرد و مرد را به همان میتوان شناخت.
- سنگ وزنین را آب نمی برد.
- سنگی که بالا کرده نتوانستی بوسه کن در جایش بمان.
- سنه گوز فیل.
- سنی بلخ شیعه، کشمیر.
- سوار از دل پیاده چه خبر دارد.
- سواره را بگیر پیاده به جای خود است.
- سوال از ریسمان جواب از آسمان.
- سوخته به که خانه ویران.
- سوخته پر گوی میشود، کمبغل پر خور.
- سوخته را نمک آب.
- سودای اول نکوست.
- سودابه رضا حساب به مثقال.
- سودابه رضا خویشی به خویشی.

- سودای خام پختن.
- سود بسیار سر سرمایه را خورد.
- سود خور از پول خود نان شکند گریه مثل
- شیشه سندان شکند اتاله دندان شکند
- سوراخ دعا را گم کردن.
- آن یکی در وقت استنجا بگفت
- که مرا با بوی جنت دار جفت
- گفت شخصی خوب ورد آورده ای
- لیک سوراخ دعا گم کرده ای.
- سوراخ موش را به هزار دینار کرا کردن.
- سوز دل یعقوب ستمدیده زمن پرس
- اندوه دل سوختگان سوخته داند.
- سوزن دزد هم دزد، گاو دزد هم دزد.
- سوزن را به جان خود بزن بعداً جوالدوز را به جان مردم.
- سوگوئند دروغ بنیاد عمر را می کند.
- سوهان عمر.
- سه تنگه ره شادی ده تنگه ره ریسمان را برد.
- سیاست پدر و مادر ندارد.
- سیال که از سیال پس ماند بینی اش از بریدن است.
- سیاه دیدی گاو فکر میکنی.
- سیاهی گلیم برود من نمیروم.
- سیب سرخ دست چولاق
- سیب که خلاص شد روی باغبان سیاه شد.
- سیب میخوام از بید میخوام.
- سیخ دراز باشد، دست نمیسوزد.

- سیر باشی دیده نمیتوانم، گشنه باشی هم دیده نمیتوانم.
- سیرت به از صورت.
- سیرت ندیدم، سفرت پیش آمدم.
- سیر را از گرسنه چه خبر.
- سیر مردن به که گرسنه زیستن.
- سیر نشدم از آتش کور شدم از دودش.
- سیفوخان را که خانش افتاد سیفومیماند.
- سیل برده را سیل پُر میکند.
- سیل بی پروا زیبا می افگند دیوار را.
- سیل بین عقل چهل وزیر را دارد.
- سیل که از کوه پایین شد از دویدن میماند.
- سیلی استاد به از صله مادر.
- سیلی نقد به از حلوای نسیه.
- سیماب واری بیقرار است.
- سیم بخیل وقتی از خاک می براید که خودش در خاک رفته باشد.
- سینه بی کینه، دل بیغم کجاست.
- سیه ولی دوات سر قلم را سیاه کرد.



## ﴿ش﴾

- شاخ بر آوردن.
- شاخ به شاخ شدن.
- شاخش را می شکنم.
- شاخش شکست.
- شاخ کبر.
- شاد باید زیستن، ناشاد باید زیستن.
- شادی و نجاری.
- شادی یک تنگه، زنجیرش ده تنگه.
- شاش بی گوز، گریه بی سوز.
- شاشش کف کرده.
- شاعر بی علم مرغ خانگی است.
- هرچه قدقد میکند گوه میخورد.
- شاگرد رفته رفته به استاد میرسد.
- شالی بی کرمک نمیشود.
- شامپو کونک.
- شام شد و کار تمام شد.
- شام و ناهار هیچ، آفتابه لگن هفت دست.
- شاه آشها شیر برنج.
- شاه اگر عادل نباشد ملک ویران میشود.
- شاه داد، شاه قلی پس گرفت.

- شاه میتِه، شاه قلی نه.
- شاهد روباه دمش.
- شاهنامه ره آخرش خوش است.
- شاه نو قانون نو.
- شب آبستن است.
- شب تاریک سیب به حساب.
- شب خر کره طاووس مینماید.
- شب دراز است و قلندر بیکار.
- شب دراز است و شادی بیکار.
- شب دزدی، روز قاضی.
- شب زفاف کم از روز پادشاهی نیست.
- شب سمور گذشت و شب تنور گذشت.
- شبش عید و روزش برات است.
- شب غریب دراز است.
- شب گربه سمور مینماید.
- شبنم در خانه مورچه طوفان است.
- شب یک تا است و دزد هزار.
- شبی در میان، خدا مهربان.
- شپش دستار و کیکِ ایزار، از زندگی میکند بیزار.
- شپشش منیژه خانم است.
- شتابزدگی کار شیطان است.
- شتر اگر مرده هم باشد و پوستش بار یک خر است.
- شتر بار می برد، خار میخورد.

- شتر به سرمناره پنهان نمیشود.
- به سرمناره اشتر رود و فغان برآرد  
که نهان شد ستم اینجا میکندم آشکارا
- شتر خوابیده بزرگتر از خر ایستاده است.
- شتر در خواب بیند پنبه دانه.
- شتر دزدی و خم خم.
- شتر دور را می بیند، خر پیش پایش را.
- شتر دیدی، نه.
- شتر را با بارش میخوری و آروغ نمیزی.
- شتر را به چمچه آب میدهد.
- شتر را در بلندی نمی بینی.
- شتر را که بار کردی، دور خود را فکر میکند.
- شتر را گفتند: بلندی خوب است یا نشیبی، گفت: هم بلندی هم  
نشیبی و هم گِل. لعنت بر سر هر سه.
- شتر را گفتند غمزه کن، تمام فالیز را خراب کرد.
- شتر را گفتند کارت چیست؟ گفت: ابریشم بافی. گفت:  
از پا و پاچه ات معلوم است.
- شتر را گفتند گردنت چرا کج است؟ گفت: کجایم راست است.
- شتر را گم کرده، دنبال ریسمانش میگردد.
- شتر کلان، جهازش هم کلان.
- شتر که میل خار کرد، گردنش را دراز میکند.
- شتر کینه دل است.
- شتر گفت: ای خدا! هرگونه که ساختی خیر است ولی نوحته ام  
(ریسمان) را به دم خر چرا بستی.
- شتر مرغ را گفتند پرواز کن، گفت: شترم. گفتند: بار ببر، گفت: مرغم.

- شتر نواله خواهد گردنش را دراز میکند.
- شتر همه را برداشت به ایلک ماندن قرزد.
- شتر یک دانگ، یک دانگ نباشد چه کنم.
- شجاعت به کردار است نه به گفتار.
- شخص بی وطن، بلبل بی چمن.
- شد آبی، نشد للمی.
- شراب زده را شراب دارو است.
- شراب که کهنه شود نشئه دیگر دراد.
- شراب مفت را قاضی خورده.
- شراب هر خر خورد، پالان ببخشد.
- شرم خود را خورده.
- شرم دار شرم کرد، بی شرم از پاچه کشید.
- شرمنده حیا کرد، اما بی حیا گفت که از من ترسید.
- شری بخیزد که خیر ما باشد.
- شریک اگر خوب میبود، خدا برای خود شریک میگرفت.
- شریک دزد رفیق قافله.
- شش ماه شد که دوروز مهلت میخواستیم، نمیدهد.
- شش نقد بهتر از دنبه نسیه.
- شعرش جاریست.
- شعرت که آمد بند نپرتو.
- شغال بیشه مازندران را
- نگیرد جز سگ مازندرانی.
- شغال یا میدود، یا زوزه میکشد.
- شغالی که مرغ میگیرد، بیخ گوشش زرد است.
- شفتالو زیر پت است.



- شکار روباه میروی اسلحه شیر بگیر.
- شکار که به صد رسید، یک کمان گور کنی.
- شکر کنی زیاده گردی، نا شکری کنی پیاده گردی.
- شکر کنی شکر آید، ناشکری کنی بدتر آید.
- شکم آخوند تغار خدا، شکم سید پناه بر خدا.
- شکم خالی رحم ندارد.
- شکم خواجه انبار خدا.
- شکم را بازی داده نمیشود.
- شکم سیر، راحت دیو.
- شکمش نو گوشت بالا آورده.
- شکم گرسنه، آروغ برنجی.
- شکم گرسنه، گوز برنجی.
- شکم گرسنه، گوز فستقی.
- شکم گرسنه وعظ و نصیحت نمیشود.
- شکم گرسنه و معشوقه بازی.
- شکم ملا، طغاره خدا.
- شکم ملا، قنار خدا.
- شلوار ندارد، بند شلوار را می بندد.
- شله گوی مرغ.
- شمس را در روشنایی کس نکردست امتحان.
- شمشیرزن و ... س تیزن یکی است.
- شمشیرش به ابر میرسد.
- شمشیر قوی نباید از بازوی سست
- یعنی زدل شکسته تدبیر درست.
- شمع را چون سرزنی روشن شود.

- شمع را چون سر ببری نورش افزونتر شود.
- شمع کج پرده خانه را میسوزد.
- شنیدن کی بود مانند دیدن
- شنیده ای که کلاهی چو برهوا فگنی
- هزار چرخ زند تارسد دوباره به سر.
- شنیده، که علی آباد هم شهر است.
- شود دشمن خورد خصم بزرگ
- شود عاقبت بچه گرگ گرگ.
- شود کم کم به الفت وحشتش رام
- نیفتد صید هم یکباره در دام.
- شوربا پختم، شور آمد، دومهمان کور آمد.
- شور تو مشوق. (کنایه از آدم های اندک رنج و زود قهر)
- شوق اگر رهبر شود، هر لب سخن پرور شود.
- شوق در هر دل که باشد رهبرش در کار نیست.
- شوله بخور، حیله بخیز.
- شولیته بخور، پردیته بکو.
- شوهرم شغال باشد، نانم در طغاره باشد.
- شوهر هم میخواهد، دردش هم می آید.
- شوی جوان و زن پیر، تابوت مان و مرده گیر.
- شوی زن زشت نابینا به.
- شو زن نو جوان اگر پیر بود
- چون پیر بود همیشه دلگیر بود
- شهر بی دروازه.

- شهر پکه و پوستین.
- شهر خربوزه است.
- شهر روم در یک روز آباد نشده.
- شیر آمدی یا روبا.
- شیر از مورچه میگریزد.
- شیر بیشه نروماده ندارد.
- شیر خانه روبای بیرون.
- شیر را به گاو دار قرض میدهد.
- شیر در جنگل بند نمی ماند.
- شیر زد، روباه خورد.
- شیر مرغ و جان آدم.
- شیر هیچ وقت پشک شکار نمیکند.
- شیشگی بوری، گشتگی دریا.
- شیشه از سنگ است و سنگ دشمن شیشه.
- شیشه به مستی میرسد، مستی به پستی می برد.
- شیشه را در بغل سنگ نگهداشتن کار خداست.
- شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است.
- شیطان با مخلصان و سلطان با مفلسان جور نیاید.
- شیطان را گفتند خاک میخوری؟ گفت: روغن دارد یا نه؟



## ﴿ص﴾

- صاحب درد باش.
- صاحب سر رشته است.
- صابونش هنوز در جانت کار نکرده.
- صابون عراق است. (حالا میگویند: صابون لکس است.)
- صاحب اسپ را در دم اسپ راه نمیدهد.
- صاحب خر، در دم خر.
- صاحب کرم، همیشه مفلس است.
- صاحب هنر در هیچ جای غریب نیست.
- صبح عاشق است و شب فارغ.
- صبر ایوب به کار است.
- صبر تلخ است و لیکن بر شیرین دارد.
- صبرت گنجت دهد، بی صبری رنجت دهد.
- صبر در دل عاشق و آب در غربال نایستد.
- صبر درویش به از بذل غنی.
- صبر کنی از بوره حلوا می پزد.
- صبر کنی بوره حلوا میشود.
- صحبت سنگ و سبزه
- صحبت مرد اثر کند، صحبت نامرد ضرر کند.
- صحبت مرد مکن کند، صحبت نامرد سردرد کند.
- صحبت مرد خرد مردت کند.
- صحبت هر ناسزا زردت کند.

- صحبت نا اهل، بلای جان.
- صحبت ناجنس آتش رابه فریاد آورد.
- صحبت نادان، آتش سوزان.
- صحت را خدا میدهد، پول طیب می گیرد.
- صحت نعمت کلان است.
- صحت نگاه کردن فرض است.
- صحرا نشین چه داند، دریا چه جوش دارد.
- صدا از یک دست بر نمیخیزد.
- صد اسپ دار، محتاج به یک اسپ دار.
- صدای خر به خاوند نمیرسد.
- صدایشه پت کردی، بویشه چی میکنی؟
- صدباز اندازه بگیر، یکبار قیچی
- صد بار بدی کردی شرم تو نیامد
- نیکی چه بدی داشت که یک بار نکردی
- صد بار بیاندیش، یکبار بیانداز.
- صدبار گز کنید، یکبار پاره.
- صدبای بمیرد، یک قمار باز نه.
- صد بزدار به یک بزدار احتیاج.
- صد پغمانی، یک لغمانی.
- صد پیرهن را کهنه کن به نیکنامی، یک پیرهن را کهنه مکن در بدنامی.
- صد تبر بزنی، یکپر خچه جدا نمیشه.
- صد تنگه گرفت و یک روایت داد.
- صد جان فدای آنکه دلش بازیان یکیست.

- صد دایه مهربان به بوی مادر نرسد.
- صد دشمن در یک روز پیدا میشه. یک دوست در صد روز پیدا نمیشه.
- صد دوست کم است و یک دشمن بسیار.
- ضد را نباید فدای ده کرد.
- صد را یک کرد.
- صد روز بار، یک روز کار.
- صد زاغ، یک کلوخ.
- صد زدن ززرگر، یک زدن آهنگر.
- صد سر را تر کردی، یک سر را کل نکردی.
- صد سر را یک سر جمع میکند، یک سر را صد سر جمع کرده نمیتواند.
- صدقه به صدق است.
- صدقه راه به خانه صاحبش میبرد.
- صدقه رد بلا.
- صد کارد بزنی، یک قطره خون نمی ریزد.
- صد من گوشت شکار به یک گوز تازی نمی ارزد.
- صد موش و گربه. «این ضرب المثل گاهی به اقتضای زمان و محل به شکل "صد گربه و یک موش" نیز به کار میرود.
- صد نفر را لب دریا برده، تشنه می آورد.
- صد نیک و بد نتوان کرد فراموش
- از خار براندیشی، خرمانتوان خورد.
- صراحی خالی چه قلقل کند.
- صرفه سر آتشدان، به از سوداگر هندوستان.

- صرفه کنم سگان خرنده گر نکنم، کسان خورند.
- صغیره هفت شکم داره، نه شادی و نه غم داره.
- صفای هر چمن از روی باغبان پیدا است.
- صفرائی نداریم که به لیمو بشکنند.
- صلاح مملکت خویش خسروان دانند.
- صورتت را چه کنم گر تو نداری سیرت
- من به یک پول نخرم صورت بی سیرترا.
- صورت خوب و سیرت زشت.
- صورت دارد، سیرت ندارد.
- صور قیامت.
- صورت نبست سینه ما کینه کسی
- آینه هر چه دید فراموش میکند.
- صوفیان صاف را اول به دوزخ میبرند.
- شست و شویش میکنند باز به جنت می برند.
- صوفی با همه صلح کرده، چرا با رندان می جنگد.
- صوفیگری، از دست ناری.
- صیاد بی روزی در دجله هم ماهی گرفته نمیتواند.
- صیاد کمان گور کرده است.



## ﴿ض﴾

- ضامن جوابده است.
- ضامن دست به کسیه میباشد.
- ضامن را بَدَلِ ضامن میگیرند.
- ضامن رویا دمش.
- ضامن روزی، روزی رسان است.
- ضامن یا دست به کیسه است یا دست به یخن.
- ضرب شست نشان دادن.
- ضرب شمشیر میرود، ضرب زبان نه.
- ضرب شمشیر ندارد اثر، ضرب مثل.
- ضرر به هنگام، به از منفعت بی هنگام.
- ضرورت مادر ایجاد.
- ضعیف نواز باش، تا همه جا محترم باشی.
- ضمانت را اگر از برادرت باشد مکن.
- ضیافت پای پس هم دارد.
- ضیافت پس کشک هم دارد.
- ضیافت خور خوش آمد گوی میباشد.



## ﴿ ط ﴾

- طاس اگر خوش بنشینند ، همه کس نراد است .
- طاقتم طاق شد .
- طاقت مهمان نداشت ، خانه به مهمان گذاشت .
- طالب گدایگر است .
- طالب گله اهل وفا مختصر اولی است
- افسانه چو از حد گذرد درد سر آرد .
- طالع از سنگ پریده .
- طالع را اگر بر سر سنگ گذاری زاغ نمیخورد .
- طالع که میداشتم ، نام من طالع محمد می بود .
- طامع همیشه خوار است .
- طاووس از پای خود خجل است .
- طبّل خالیست .
- طبّل زیر گلیم میزند .
- طبیب آنست که به سرش آمده باشد .
- طبیب بی مروت خلق را رنجور میخواهد .
- طرح عالم را چو می انداختند
- از دو صد مغزابه مخدوم ساختند .
- طرفه شاگردی که در حیرت کند استاد را .
- طریق دوستی ، بردباری .

- طشتش از بام افتاد.
- طعمه را از دهن شیر کشید.
- طعمه هر مرغکی انجیر نیست.
- طفره میرود.
- طفل اگر صاحب احسان گردد
- زود از داده پشیمان گردد.
- طفل برای آدمهای ناتوان دولت است.
- طفل به شیرینی مایل است.
- طفل خورد، مواظب خورد. طفل کلان مواظب کلان.
- طفل دامنگیر من آخر گریبان گیر شد.
- طفل عزیز است. اما تربیه اش عزیز تر.
- طفل کلان کردن، یک شهر آباد کردن است.
- طفل هر قدر زشت باشد، در چشم مادر بهشت است.
- طفلی و دامان مادر خوش بهشتی بوده است.
- طفیلی شدن.
- طلا که پاکست، چه نسبتش به خاک است.
- طلبیدن ننگ نیست، ناداده را جنگ نیست.
- طلعت زیبا به از خلعت دیبا.
- طمع بگسل هر چه میخواهی بگو.
- طمع چیز است که مایه ندارد.
- طمع حوشه گندم مکن از دانه جو.
- طمع در آمدی است که مایه ندارد.
- طمع را از سه حرف بی نقطه ترکیب کرده اند.

- طمع را سه حرف است و هر سه تهی.
- طمع را نباید که چندان کنی
- که صاحب کرم را پشیمان کنی.
- طمع میبرد از رخ مرد آب
- سیه روی شد تا گرفت آفتاب.
- طوطی از زبان خود در قفس است.
- طوطی هم گپ میزند.
- طوطی هم نطق، بزهم ریش، خرهم جان دارد.
- طوفان به چشم من نگر از این و آن میپرس
- بادیده اعتبار نباشد شنفته را.
- طوفان شیطان، الله نگهبان.
- طوق بندگی به گردن نهادن.
- طوق لعنت به گردنش افتاد.
- طوقیست که از آسمان به گردنم افتاد.
- طول کلام مایه تضييع اوقات است.
- طول و ترازو کردن.
- طوی پس کشک هم دارد.
- طهارتش شکست.
- طی نکرده گز مکن.



## ﴿ظ﴾

- ظالم به ظم گرفتار آید.
- ظالم درگیر ظالم می افتد.
- ظالم مظلوم نماست.
- ظاهر از شیخ و باطن از شیطان.
- ظاهر بین است.
- ظاهر دارد و باطن نه.
- ظاهر سازی میکند.
- ظاهرش طلا، باطنش مس.
- ظاهر و باطنش یکی است.
- ظرف شکسته صدا نمی دهد.
- ظرفیت هر شخصی به قدر دانش اوست.
- ظرف کوچک زود داغ میشود.
- ظرف که پرباشد، در یک قطره دیگر لبریز میشود.
- ظرف که شکست پطره میشه، دل که شکست نه.
- ظلم امروز باعث ظلم فرداست.
- ظلم بالسویه، عدل است.
- ظلم بقا ندارد.
- ظلم ظالم بر سر اولاد ظالم.
- ظلم گرچه کرده مویش را سپید
- لیک میگوید که دنیا با امید
- ظلم ناپایدار است.
- ظن بد بردن به مردم محو سازد خیر تو.



- عادت با پند نمی‌رود.
- عادت، طبیعت ثانوی است.
- عاشق از هجران به بیم آورد تا گردد صبور
- در مثل باشد به مرگش گیر تا راضی به تب.
- عاشق کور می‌باشد.
- عاشق بی پول باشد شبدر بچیند.
- عاشقم پول ندارم، کوزه بده او بیارم.
- عاشق نبود از عیب معشوق آگاه.
- عاشقی را صبر می باید نه لاف.
- عاشقی و بی پولی.
- عاصی شرمسار به از عابد مغرور.
- عاقبت به خیر.
- عاقبت جوینده یابنده بود.
- عاقبت گرگ زاده گرگ شود
- گرچه با آدمی بزرگ شود
- عاقبت منزل ما وادی خاموشانست.
- عاقلان پی نقطه نگردند.
- عاقلان را اشاره بی کافیت.
- عاقل به کنار آب تا پل می جست
- دیوانه پا برهنه از آب گذشت.
- عاقل دوباره گول نمی خورد.
- عاقل غم خورد، کودک شیر.
- عالم بی عمل درخت بی ثمر است.

- عالم بی عمل، زنبور بی عسل است.
- عالمی را یک سخن ویران کند.
- روبهان مرده را شیران کند.
- عالم سوزد و کباب قلندر پزد.
- عبادت به تقلید گمراهی است.
- عجله کار شیطان است.
- عدو را بجای خشک زر بریز
- که احسان کند کند دندان تیز.
- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.
- عذر احمق بدتر از جرمش.
- عذر بد تر از گناه.
- عرب اشتر کینه.
- عرب توغلی خور.
- عرب درخت برای.
- عرب را که خدا زد، بالای شتر مار می گزد.
- عرب که پیر شد، لغمه (پرحرف) میشه.
- عرصات و خر...ایی
- عروس به من رسید، شب کوتاه شد.
- عروس بی بی از همه پاکتر است.
- عروس ده پشت پرده، قسمت به که بگرده.
- عروس مملکتش در حباله زان آید
- که داد بر لب تیغ و سر سنان بوسه
- عزت هر کس به دست خود اوست.
- عزرائیل چه پروای بچه مردم را دارد.

- عزیزم به کس آشنایی مکن
- اگر میکنی بیوفایی مکن
- عشقار مفت او کن را می چیند
- عشق آمدنی است، نه آموختنی
- عشق اول در دل معشوق پیدا میشود
- عشق بازی بادو معشوقه بد است
- عشق پیری گز بجنبد سر به رسوایی زند
- عشق تیز زود سرد میشود
- عشق حقیقی است مجازی مگیر
- این دم مار است به بازی مگیر
- عشق درد بی دواست
- عشق قدیمی را زنگ نمی زند
- عشق مانند مشک بو دارد
- عشق و رشک جدا نمیشود
- عشق و مشک پنهان نمی ماند
- عصایی پیر، به جای پیر
- عطای بزرگان و ابر بهار
- بیارد بجایی که ناید به کار
- عطایتان، به لقایتان
- عطایش را به لقایش بخشیدم
- عطسه و گوز برابر آمد
- عف سگی به سگی رسد، لگد خری به خری خورد
- عقاب از گرسنگی بمیرد، شکار گنجشک را نمیخورد
- عقل با عقل دیگر دوتا شود
- روز افزون گشته ره پیدا شود

- عقل بچه خام، کار غلام گم.
- عقل بچه در طاقچه.
- عقل به کوچکی و بزرگی نیست.
- عقل به فروش نیست که برای بخرم.
- عقل تا جیک پسان می آید.
- عقل چیز دیگر است و مدرسه چیز دیگر.
- عقل خودت که این باشد، وای بر عقل بچه هایت.
- عقل در سر است، نه در سال.
- عقل سلیم در بدن سالم.
- عقلش تا پاشنه پایش.
- عقل غلام بعد از شام می آید.
- عقل قد دراز در کف پایش است.
- عقل قوت گیرد از عقل دیگر.
- پیشه گر کامل شود از پیشه گر.
- عقل کامل میشود از گرم و سرد روزگار.
- آب و آتش میکند صاحب بُرش شمشیر را.
- عقل کلتِه فند خورد، عقل دراز قند خورد.
- عقل نه، جان در عذاب.
- عقل و دولت قرین یکدیگر اند.
- هر که را عقل نیست دولت نیست.
- عقل هزاره در پشت پایش است.
- عقیده آزاد است.
- عکس کله در شوربا زد.
- عکه بام به بام، گنجشک کار تمام.
- عکه خر رادید، پیاده نمیرو.



- عکه دو پر دارد، از همه جا خبر دارد.
- عکک خوشخبرک.
- علاج کژدم زده، کشتن کژدم بود.
- علاج واقعه، قبل از وقوع باید کرد.
- علت برود، عادت نرود.
- علت در آتش است، یا در ماش.
- علت میرود، منت نمیرود.
- غلف به دهان بز شیرین مینماید.
- علم اگر اندک بوده خارش مدار.
- زانکه دارد علم قدر بی شمار.
- علم اندک، از عبادت بسیار بهتر.
- علم بی عقل دیوانگیست و عمل بی علم بیگانگیست.
- علم تاج سراسر است، مال زنجیر گردن.
- علم چون در دل زند یاری بود.
- علم چون برتن زند ماری بود.
- علم چون حاصل کنی، آنگه عمل خالص شود.
- علم در خردی نقش بر سنگ.
- علم شی از جهل شی بهتر است.
- علم و هنر برزگری، دگر همه خيله گری.
- علی میداند و حوضش، چهار چنار سوزش.
- عمر اگر خوش گذرد زندگی خضر کم است.
- ور به تلخی گذرد نیم نفس بسیار است.
- عمر اندک به راحت بهتر، نه که عمر دراز به زحمت.
- عمر برف است و آفتاب تموز.
- عمر دوباره به کسی نمیدهند.

- ❖ عمر را میدان غنیمت هرنفس
- ❖ چون رود دیگر نیاید باز پس
- ❖ عمر کوتاه، خیال دراز
- ❖ عمل میوه است، سخن برگ
- ❖ عمر نوح، صبر ایوب.
- ❖ عنقا شکار کسی نشود.
- ❖ عیان را چی حاجت به بیان.
- ❖ عیب ابله نبیند در جهان
- ❖ باشد اندر جستن عیب کسان
- ❖ عیب خود در بیش آر و بعد عیب دیگران.
- ❖ عیب خود را از دشمن باید شنید، نه از دوست.
- ❖ عیب خود را گفتن دهان دشمنان بستن است.
- ❖ عیب خود نیافتن بالاترین عیب هاست.
- ❖ عیب را که کند، معیوب.
- ❖ عیب مردم پردازی، عیب خود را ندانی.
- ❖ عیب مکن به خویش، دویده می آید به پیش.
- ❖ عیبم مکن و میدار معذور
- ❖ پای ملخ است، تحفه مور
- ❖ عیدت را اینجا کردی، نوروزت را برو جای دیگر.
- ❖ عید که گذشت، خینه را در ... نت بمال.
- ❖ عید قربان است دایم خانه قصاب را.
- ❖ عیسی به دین خود، موسی به دین خود.
- ❖ عیسی را رها کرده، سم خرش را میبوسد.
- ❖ عینک به چشم کور.
- ❖ عینکش را چپه پوشیده.

## غ

- غافل مشو از هر که دلش آزرده.
- غافل نشود عاقل، عاقل نشود غافل.
- غذا در گرسنگی سودمند است.
- غربال به چلو صاف میگوید سوراخهایت را پت کن.
- غربت زده مهربان باشد.
- غریبل را بگیر حوض را پر کن.
- غرتش رفته، جرتش مانده.
- غوسی نان، نازکی کار.
- غرگریان و دزد نماز خوان.
- غریب را از شهر بیرون نمیکنند.
- غریب را نه بز نه بکن، فقط نانش را بگیر.
- غریب را مانده و گوز برنجی.
- غریب را ...نش پاره شود، لباسش نه.
- غریب شدی زن بگیر.
- غریب، غریبی میکند، یتیم بچه، روز گم میکند.
- غریب کور باشد.
- غریب هستی، قالین بخر.
- غریب هم خدا دارد.
- غریق به هر خس و خاشاک دست می اندازد.
- غری و دزدی پت نمی ماند.

- غزنیچی آمد (کنایه از زمستان)
- غلام به مال مینازد، خواجه به هردو
- غلام میخرم تا مرا صاحب گویند
- غله خریده، جوال دریده
- غم آنکسی خوردن آیین بود
- که او بر غمت نیز غمگین بود
- غم با یاران طوی است
- غم تو از همه خواهم فزون و این مثل است
- که بیشتر طلبد، هر که بیشتر دارد
- غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم
- به شهر خود روم و شهریار خود باشم
- غم فردا را امروز نباید خورد
- غم کوه کوه می آید و مومو میرود
- غم نداری، بز بخر
- غم و غصه متصل، خون جگر و کباب دل
- غم هرچیزی میرود و غم شکم نه
- غم همه را کوسه به گردن گیرد
- غنی هرچه سخی باشد، سفره بر سر راه نمیکشاید
- غوره نشده، غولنگ شدی
- غوره نشده مویز گشتی
- غوری پلاو، دیده پر او
- غیبت کس تابتوانی نکو
- زانکه ز غیبت برود آبرو
- غیرت یگاهی، رزق بیگاهی

## ﴿ ف ﴾

- فاتحه اش را خواندم.
- فال ایلک را قبول دارد، گپ مرانه.
- فال بد، بر زیان بد.
- فانه چوپ، از خود چوپ.
- فایده سر مایه را خورد.
- فتنه در خواب است، بیدارش مکن.
- فتیر داری، خاطر داری.
- فخر جمله کارها نان دادن است
- در بروی دوستان بکشادن است.
- فدای یک تن بیگانه که با خدا باشد.
- فراخ روزی را با قحط سال چه کار.
- فرار از دشمن قوی سنت پیغمبر است.
- فراموش کند خشم راه ادب
- نگهدار خود را زخشم و غضب
- فراوانی، ارزانی می آورد.
- فربه گی را یا شتر مست طاقت دارد، یا میش مله.
- فردا را کس ندیده.
- فرزند اگر چه عییناک است.
- در پیش پدر ز عیب پاک است
- فرزند بادام، نبیوه مغز بادام.
- فرزند خوب باغ پدر، فرزند بد داغ پدر.
- فرزند کسان نمیکنند فرزندی
- گر طوق طلا بگردنش بر بندی.

- فرزندان اهل انگشت ششم است. اگر بیری درد دارد. اگر نبزی زشت است.
- فرزندان نیک جانشین پدر شود.
- فرزندان ز کجری شده با شاه همنشین.
- بیچاره رخ ز راست روی در کنارهاست.
- فرستاده باید که دانا بود.
- فرستاده گفت ای خداوند رخسار
- به دشت آهوی ناگرفته مبخش.
- فرش فرش قالین. ظرف، ظرف مسین. دین دین محمد.
- فرصت سر خاریدن ندارم.
- فرق باشد، از ورم تا فربهی.
- فریاد سگان کم نکند، رزق گدا را.
- فریب تربیت باغبان مخور ای گل
- که آب میدهد و گلاب میگیرد.
- فریب جهان قصه روش است.
- بین تا چه زاید شب آبستن است.
- فریبنده خود را فریب میدهد.
- فضلوی پوده، چیزی که پوده، بوده.
- فضول را بردند به جهنم، گفت هیزمش تراست.
- فعل بد ضرر دارد، به آدمی خطر دارد.
- فقر ننگ نیست، اما کشنده است.
- فقط تخم دوزرده میدهد.
- فقط حمام زنانه واری است.
- فقط... س فیل را به شمشیر زدی.
- فقط که خاک مرده سرش پاشیده اند.
- فقط که کور به نواسه اش بدهد.
- فقط مرا زن کلال ساخته.
- فقط نان (چکیده) خوردی.

- فقط همراه من اودر زاده است.
- فقیره زن، نانش را بگیر.
- فکر زر دارد، اما فکر سر نه.
- فکر میکنی که گل زن و شوی را از یکجا برداشته.
- فکر نان را بکن که خربوزه آب است.
- فلانی ده سمرقند، گویش ده پیش تو کله قند.
- فلسفه بافی میکند.
- فلفل ببین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه.
- فلفل نگو که کوچک است.
- فلک زده را از هر طرف سنگ می آید.
- فواره چون بلند شود، سرنگون شود.
- فیل اگر تشنه هم باشد در شکمش یک ژانو آب است.
- فیل اگر چه مرده باشد، پوستش بار یک خر است.
- فیل بام خود را نمی بینی، پشه بام دیگران را میبینی.
- فیل خواب هندوستان می بیند.
- فیل خوابی می بیند و فیل بان خوابی.
- فیل دارد و فیلخانه نه.
- فیل در نمک، چه می فهمد.
- فیل را با ملاقه آب میدهد.
- فیلرا دیده بودم، اما فیل را سر فیل ندیده بودم.
- فیلمرغ واری همیشه چرت میزنی.
- فیل که در گل بند ماند، مگر که شاه فیل بکشد.
- فیل مرده اش هم هزار رویه، زنده اش هم هزار رویه.
- فیل مرده و زنده هم نداره.
- فیل و پیاله.
- فیل و فنجان.
- فیل یک خواب دید، فیل وان دیگر خواب.

## ﴿ق﴾

- قاتل شاه فر اوست، دشمن طاووس پر او.
- قاز چرانی میکند. (کنایه از بیکاری)
- قاسم یا ملعون است، یا مغبون.
- قاسمی فرصت امروز غنیمت میدان
- نقد امروز به از نسیه فردا باشد.
- قاشق ندارد که آب بخورد.
- قاشق خشک در دهن راست نمی آید
- قاشق نداری که پلو بخوری نانितه کج بیل کن.
- قاضی به رشوت راضی.
- قاضی جست، مدعی سست.
- قاطر را پرسیدند، پدرت کیست؟ گفت: مادرم اسپ است.
- قافیه تنگ آمد.
- قافیه گوی است.
- قامت خم گشته پیران نشان مرگ نیست
- یک کمان صد تیر را در خاک پنهان میکند.
- قبا سفید، همه سفید.
- قباله روبا را کی میخواند؟
- قبر بخیل تنگ است.
- قبر خاین در کجاست.
- قت قت اینجا، تخم جای دیگر.
- قدت نمیرسد، زیر پایت چقوری بکن.
- قدر بابا را آن زمان دانی که خود بابا شوی.
- قدرت علم را زوالی نیست.



- ❁ قدر زر زرگر شناسد، قدر جوهر، جوهری.
- ❁ قدر زر زرگر شناسد، قدر قمبر را علی.
- ❁ قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.
- ❁ قدر... را... بس بداند قدر... را چودری.
- ❁ قدر گهر را جز گهر فروش نداند
- ❁ اهل ادب را ادیب داند مقدار.
- ❁ قدر لوزینه را خر کجا داند.
- ❁ قدر مردم به علم است، قدر علم به مال.
- ❁ قدر وصال را کسی داند که رنج فراق دیده باشد
- ❁ قدر یک سیب را ندانی، قدر کل باغ را هم نمیدانی.
- ❁ قدمش نحس است.
- ❁ قدم نامبارک محمود.
- ❁ گر به دریا رسد برآرد دود.
- ❁ قرآن را در کف دستش بمان، انبور را در پشت دستش.
- ❁ قربان بیزنی که یک نان را تنها میزنی.
- ❁ قربان بیشویی، کالارا تنها میشویی.
- ❁ قربان شوم خدا را. یک بام و دو هوارا.
- ❁ قربان وطن باش که قربانت شوم.
- ❁ قرب سلطان آتش سوزان بود.
- ❁ قرچه ضامن... س خر.
- ❁ قرض آدم غریب، همیشه صدا دارد.
- ❁ قرض به زاغ، زاغ به هوا.
- ❁ قرض خرمن، سر خرمن.
- ❁ قرض خلاص میشه، زن میمانه.
- ❁ قرضدار که نیستی، برو تخته به پشت بخواب.
- ❁ قرض سر زاغ، زاغ زنده باشد.
- ❁ قرض، قرض است، بخشش، بخشش.

- قرض قمار سر قمار.
- قرض کن، وام کن. خود را نیکنام کن.
- قرض که به هزار رسید، مرغ مسمی بزن.
- قرض مقرض محبت است.
- قرض هندو میکنم، یک شب ترا ...ن میکنم.
- قسم را باور کنم، یا دم خروس را.
- قسم خور حتماً دروغگوی است.
- قسم فقط در نوک زبانش است.
- بچه ها سرخ و سفید، تو چرا گندم رنگ؟
- قصاب آشنا می پالد.
- قصاب بسیار شد، گاو حرام میشود.
- قصاب شاهین ترازو را می بیند.
- قصه ابومسلم را شروع کرد.
- قصه را کوتاه کن، مقصد را بگو.
- قضا کار خود را میکند.
- قضیه زمین سرزمین.
- قطره قطره دریا میشود.
- قلمرفته را چه چاره بود؟
- قلم اینجا رسید و سر بشکست.
- قلم کاری میکند که شمشیر نمی کند.
- قلم گفتا که من شاه جهانم
- قلم کش را به مقصد میرسانم.
- قلندر را گفتند کوچ کن، پوست بر دوش افگند.
- قمار باز شریک دزد است.
- قمار باز یک روز پاک میخورد، یک روز خاک.
- قمار را باختی، حریف را از دست مده.
- قمرش در عقرب است.

- قناعت توانگر کند مرد را.
- قناعت هر که کرد آخر غنی شد.
- قند و قروت یک نرخ است.
- قندهار نان و انگور تیار.
- قند هم خوردی دم زن، فند هم خوردی دم زن.
- قورباقه نقشی، کاره کن و خپ بنشین.
- قورباقه هم پایشه بلند کرد که نعل کو.
- قوشخانه گرم و گدا، آسوده.
- قول بزرگان نبود جز عمل.
- قول پیغمبر شنو ای مجتبی
- گور عقل آمد وطن در روستا
- قول دادن آسان است، به جا کردن مشکل.
- قول قول اول است.
- قول که کلان بود، روباه پادشاهی میکند.
- قول مردان جان دارد.
- قوم بد گوش و بینی است، نه بریده میشه، نه آنسو انداخته میشه.
- قوم و خویش گوشت یکدیگر را میخورند، ولیکن استخوان آنرا دور نمی اندازند.
- قهرت آمده باشد بینی ته دندان کو.
- قهر غریب، نقص غریب.
- قهر کاکه دیر می آید.
- قیامت گرچه دیر آید بیاید.
- قیمت بی حکمت نیست، ارزان بی علت.
- قیمت خانه مربوط است به همسایه.
- قیمت زعفران چه داند خر.
- قیمت شکر نه از نی است، بلکه آن خاصیت وی است.
- قیمت میخری و ارزان میفروشی.
- قیمت هر کس به قدر علم اوست.
- قیمت هر کس به قدر همت اوست.



- کابل بی زر باشد، بی برف نه.
- کاچی بهتر از هیچی.
- کار از کار خیزد.
- کار از کار گذشت.
- کار از محکم کاری عیب نمیکند.
- کار اسباب میخواهد.
- کار استاد را نشان دگر است.
- کار امروز را به فردا مفکن.
- کار امروزه را به فردا مگذار.
- کار بچه، کچه است.
- کار بد را هر وقت که ترک کنی مفاد است.
- کار بوسه چو آب خوردن شور.
- بخوری بیش تشنه تر گردی.
- کار به گپ زدن نمیشه.
- کار پاکان را قیاس از خود مگیر.
- کارت را بده به جولا.
- کار تمام شد، دل بی بی آرام شد.
- کار تو و من، نه به تو و نه به من.
- کار حضرت. فیل است.
- کار حکیم بی حکمت نیست.

- کار دانا یکی بود پیوست
- برد نتوان دوهندوانه به دست.
- کارد به استخوان رسیده.
- کار در فیض بهار، صرفه از انبار پر
- کارد دسته خود را نمی برد.
- کارد را کازدک نگو، مرد را مردک.
- کارد صاحب خود را نمی شناسد.
- کارد کُند و گردن قصاب.
- کارد دل است، نه کار خشت و گل.
- کار دنیا نشد ندارد.
- کار دنیا تمامی نداره.
- کار را تمام کن، بعد ادعا کن.
- کار را دل میکند، نه دست.
- کار را کارد میکند، نه غلاف.
- کار را کار فرما میکند.
- کار را کند کرنی چی، به بلا بماند سرنی چی.
- کار را کی کرد؟ آنکه تمام کرد.
- کار را مساله میکند، لاف را بی بی میزند.
- کار را میکند تیپ کنده، بدنام تاقین چوک.
- کار رسید به چانه، عروس آید به خانه.
- کار روز را کوتاه و عمر را دراز میکند.
- کار سازی میکند.
- کار شب خنده روز.
- کارش زار است.
- کار صیاد برار گیرد. شکار به پای خود به دام می آید.

- کار عار نیست.
- کار عبادت است.
- کار قلم را شمشیر نکند.
- کار کردن از خر، خوردن از یابو.
- کار کردن تا به گفتن فرق دارد ای رفیق
- تشنگی زایل نمیگردد به گفتگوی آب.
- کار کردن شرم نیست.
- کار کشته است.
- کار کن، بیمارم. آش خور، تیارم.
- کار که از کار گذشت، افسوس فایده ندارد.
- کار که هردسته شدو مردار میشه.
- کارگر صد دینار، کارفرما هفتصد دینار.
- کارگر کار میکند، یتیم بچه روز گم میکند.
- کارم به کل افتاد، کل به ناز.
- کار ناکرده، شاخ ها دارد.
- کار نمک زنده گی است.
- کار ها به صبر برآید.
- کار ها به وقت باید جست.
- کار بی وقت سست باشد سست.
- کار هرخر نیست خرمن کوفتن.
- کاری بکن به اندازه، که ترا از پای نندازه.
- کاری بکن بهر ثواب، نه سیخ بسوزد نه کباب.
- کاری بکن که به صد کار ارزد.
- کاری بکن که هم خدا خوش شود و هم بنده.
- کاری را که زر کند، پدر نکند.

- کاری را که زر کند، زور نتواند.
- کاری را که شروع کردی به پایان برسان.
- کاری را که گرگ به زور میکند، روباه با نیرنگ میکند.
- کار یک زن، به از کار صد مرد لافزن.
- کاریکه به صلح درنیاید، دیوانه گی در او بیاید.
- کاریکه به عقل بر نیاید
- دیوانه گی اش گره گشاید.
- کاری که تف کنند، حضرت یوسف نکند.
- کاریکه نم کند، غوث الاعظم نکند.
- کاریکه نه کارتست مسپار
- راهیکه نه راه تست مسپار
- کار نیکو کردن از پر کردن است.
- کاسب حبیب خداست.
- کاسه چوبی زیر آب، کاسه چینی سر آب.
- کاسه دور
- کاسه را به کوزه میزنی، کوزه را به کاسه.
- کاسه چینی که صدا میکند
- خود صفت خویش ادا میکند.
- کاسه صبرم لبریز شد.
- کاسه گدایی گران است.
- کاسه همسایه دوپا دارد.
- کاشکی را کاشتند، نروید.
- کاغذ بی مهر، هیچ اعتبار ندارد.
- کافر را در دوزخ انداختن.
- کاکه را از شف لنگوته اش معلوم است.

- کالابه دزد سپردن.
- کاه اگر از مردم است، کاهدان از توست.
- کاه بیدانه را باد میکند.
- کاهدان را گوساله خالی میکند، نان دان را میده بچه.
- کاه را کوه نشان میدهد.
- کاه کهنه را باد میکند.
- کاهل را کار فرمودی، نصیحت پدرانه میکند.
- کاهی میخورد و راهی میرود.
- کبر موش، زوال بقه.
- کبک از صدای خود، تیر میخورد.
- کبک از قفس براید، یاد قفس نمیکند.
- کبل را هرچه درو کنی، باز سر میزند.
- کبوتر با کبوتر، باز با باز
- کند همجنس با همجنس پرواز
- کبوتر دوبامه است.
- کتاب خوانش، برای دانش.
- کتاب رفیق زندگی است.
- کتی (با) بسم الله آب را تیره میکنی (روغن را کم می اندازی.
- بابسم الله گفتن میخواهی روغن دیگ را افزون سازی، که نمیشود.)
- کتی (با) خرس در جوال افتیده.
- کتی (با) ...رم آشتی، با خودم جنگی.
- کجاست می که حجاب از میانه بردارد.
- کجا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی.
- کج دارو مریز.
- کج نشین، راست بگو.



- کچکول گدایی را بگردن کرده.
- کدو آونگ نمیشه.
- کراز خدا چی میخواهد؟ دو گوش شنوا.
- کرایه نشین دل کشاد دارد.
- کرباس کم بر بود به شما نرسید.
- کر دوبار می خندد.
- کرده خویش آید پیش.
- کرده و نا کرده برابر شود.
- کردیم شد.
- کر را گفتند السلام علیکم. گفت: زن خودت را ... یم.
- کر شنوید گیشه نمی ماند، کور داشته گیشه.
- کرم پيله کفن خود را می تند.
- کرم درخت از خود درخت.
- کرم سرکه طعم عسل ندارد.
- کره داده و شتر میخواهد.
- کرهم زدو کورهم زد. پس مانده کلوخم زد.
- کز صلح میان گربه و موش
- بریاد رود دکان بقال.
- کز یکی نی قند خیزد وزد گرنی بوریا.
- کژدم را گفتند: کوچ. گفت: دلم دم در پشتم.
- کژی از تیر نیاید.
- ...س از کی، ...راز کی، درد سر از کی؟
- کسانیکه بد را پسندیده اند
- ندانم زنیکی چه بد دیده اند.

- کسانیکه پیغام دشمن برند.
- دشمن همانا که دشمن تر اند.
- کسانیکه رخت از جهان برده اند
- همه در غم زیستن مرده اند.
- کسب بی سرمایه، رقاچه گری است.
- کسب خزینه خدا است.
- کسب گنج است.
- ...س به دست بچه افتاد، خاک پر میکند.
- ...س بی وقوف، ...ر را می شکند.
- ...س پیوندی.
- ...س چه باشد اشپلاق کشیدنش.
- ...س خيست راه کاروان را گرفت.
- ...س را چی مانده الویوف کرده.
- ...س سر راه، هرکس نه ...یید رویش سیاه.
- ...س شتر کجا و ...ر عرب کجا.
- ...س فیل را شمشیر زدی.
- ...س مفت و خزانه غیب.
- ...س نازک از شاشه میسوزد.
- کس نتواند گرفت، دامن دولت به زور
- کوشش بی فایده است و سمه به چشمان کور.
- کس دار با کس خود مصلحت می کند. بی کس با کلاه خود.
- کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.
- کس ندیدم که گم شد از ره راست.
- کس نزنند بر درخت بی بر سنگ.
- کس نگوید که دوغ من ترش است.

- ...س و پف، بقه و یخمالک، مورچه و راهداری.
- ...س و کرباس.
- کسی اگر ده انگشتش را در دهنش جای کند، دهنش پاره میشود.
- کسی با قند بمیرد، حاجت زهر نیست.
- کسی داند که اشتر میچراند.
- کسی دعا میکند که زنش نمیرد که خیاشنه نداشته باشد.
- کسی را بخت برگردد، شکست اندر شکست افتد.
- کسی را به گور کسی نمیگذارند.
- کسی را که حساب پاک است، از محاسبه چپ پاک است.
- کسی را که در دل بود درد و غم
- گریستنش درمان بود لاجرم.
- کسی را که مردی بود اندکی
- اگر صد کند زان نگوید یکی.
- کسی را که نیازموده یی، بر او اعتماد مکن.
- کسی را که وطن نیست، نام هم نیست.
- کسی کاندلر جهان یاری ندارد
- درخت عشرتش باری ندارد.
- کسی کو انگبین جوید، چه پاک از نیش زنبورش.
- کسی کو نکرده زد دریا گذر
- ندارد ز طوفان دریا خبر
- کسی کو پیشه کرد آزار مردم
- به معنی بدتر است از مار و کژدم
- کسی کو ندارد نشان از پدر
- تو بیگانه خوانش، مخوانش پسر.
- کسیکه آسان بخندد، آسان میگرید.

- ❁ کسیکه از تو میترسد، بترس.
- ❁ کسیکه از خدا بترسید، از او بترس.
- ❁ کسیکه از شیر سوخت، دوغ را پف کرده میخورد.
- ❁ کسیکه از گرگ میترسد گوسفند نگه نمیدارد.
- ❁ کسی که اول آب می آورد، اول آب میخورد.
- ❁ کسیکه با زن بیوه یی که سه فرزند دارد ازدواج کند.
- ❁ با چهار دزد ازدواج کرده است.
- ❁ کسیکه بسیار لاهید منکر باشید.
- ❁ کسیکه پول دارد، رفیق هم دارد.
- ❁ کسیکه تنها به قاضی برود، خوشحال بر میگردد.
- ❁ کسیکه خر را به بام ببرد پایان هم کرده میتواند.
- ❁ کسیکه در بین دو چوکی نشست آخر به ...ن میخورد.
- ❁ کسیکه در چهل ساله گی تنبور بیاموزد، در گور استاد خواهد شد.
- ❁ کسیکه زن ثروتمند بگیرد، آزادی خود را فروخته است.
- ❁ کسیکه زود باور میکند، زود فریب میخورد.
- ❁ کسیکه سنگ کلان را برداشت نمیزند.
- ❁ کسیکه عیب ترا پیش چشم بنگارد.
- ❁ ببوس دیده او را که بر تو حق دارد.
- ❁ کسیکه فکر ندارد به وی سخن حیف است
- ❁ گلی که بوی ندارد به وی چمن حیف است.
- ❁ کسیکه گوساله را دزدید، گاو را هم میدزدد.
- ❁ کسیکه مناره را دزدی میکند، در خانه اش اول چاه بکند.
- ❁ کسیکه همیشه ناله و زاری میکند، کمتر طرف ترحم واقع میشود.
- ❁ کسی ناف خود را نبریده.
- ❁ کشاد دیدی، کله است را جای میکنی.

- رگشت کم، کاهشت کم.
- گشته را باز زنده نتوان کرد.
- رگشتی دریایی شد.
- رگشتی شکاف به ساحل نمیرسد.
- گشتی، گشته میشی.
- کشی افعی و بچه اش پروری
- به دیوانگی ماند این داوری
- کشیدیم از خمیر آهسته هرمو
- مذاق و سمه رفت و ماند ابرو.
- کعبه چه روی برو دلی را دریاب
- بہتر ز ہزار کعبہ باشد یک دل.
- کعبه دل را زیارت کن کہ فرسنگش کم است.
- کعبه کہ پشت خانہ اش بیاید، نخواہد رفت.
- کف پایش خارید.
- کف دست چپش خارید.
- کف دست راستش خارید.
- کفران نعمت، زوال نعمت است.
- کفش پینہ دوز پاشنہ ندارد.
- کفن دزد از مردہ نترسد.
- کلاغ از بچہ خود زیبا تر نمیبیند.
- کلاغی تک کبک را گوش کرد
- تک خویشتن را فراموش کرد.
- کل اگر طپیپ باشد، سر خود را تداوی کند
- کلال دہ مندی او میخورہ.
- کلان ما کہ تو باشی، عقل ما چقدر باشہ.

- کلاه احمد را سر محمود میگذارد.
- کلاهت را پیش رویت بگذار مصلحت کن.
- کلاه خود را قاضی کن.
- کلاهش در مسجد بیافتد با عصا بر میدارد.
- کلاهش را آب برد، گفت به سرم کلان بود.
- کل بز داده، شتر طلبان است.
- کل به کدو خندید ده (بزن) به سر هردویش.
- کل به کور خندید.
- کلنک به گوشت رسد، سخن به استخوان.
- کل حمام نرود، کور بازار.
- کل داد رکور، سر یکدیگر را خور.
- کل را پیش از آفتاب برآمدن بازی بدهید.
- کل را گفتند سرت را شتسی؟ گفت: وقت بافتم.
- کلک بی بی دانه شده، برای بی بی بهانه شده.
- کلک حق گو.
- کلک خود را در سوراخ مار درون کرد.
- کل، کل را کل ...س گفت.
- کل کم، آزارش کم.
- کل که سر برهنه کرد، تاجان دارد یکوشد.
- کل که مرد قلاچ موی میشه، کور که مرد بادام چشم.
- کل ما میشه...بییده.
- کلند محنت دهقان به از شمشیر غازیان.
- کلوخ چشم دار.
- کلوخ را مانده از آب گذشتن.
- کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

- کله بخت و کومه بخت، مرده های گوره بخت.
- کله پز برخاست، جایش سگ نشست.
- کله خرا عزت کنی خودش را از چه می اندازد.
- کله گاو درد یک بند مانده
- کل هم خدا دارد.
- کل هم زد و کور هم زد، پس مانده کلوخ هم زد.
- کل هیچوقت مزدور مویدار نمیگردد.
- کمان کج باشد تیرش راست میرود.
- کمان گر فزونتر بود خم پذیر
- فزون باشدش سختی زخم تیر
- کمایی سرمایه را خورد.
- کمایی کن فیل را بخور.
- کم باشد و خوب باشد.
- کم باشد و غم نباشد.
- کم بخور، آسوده بخواب.
- کم بخور، غم نخور.
- کم بخور، مزدور بگیر.
- کم بخور، همیشه بخور.
- کم بگو بسیار بشنو.
- کم خور، بالانشین.
- کم خوردن آهو پریدن، پر خوردن، ماهی تپیدن.
- کم خوردن راحت جان، پر خوردن بلای جان.
- کم خوردی بردی، پر خوردی مردی.
- کم فروشی را یاد بقال داد.
- کم طالع را بر سر شترمار میگذرد.

- کم کم خور، هر دم خور.
- کم گفتن هر سخن ثواب است.
- کم گوی، کم خور، کم خسب.
- کم گوی و بجز مصلحت خویش مگو
- چیزی که نپرسند تو از پیش مگو
- دادند دو گوش و یکر زبان ز آغاز
- یعنی که دو بشنو و یکی بیش نگو
- کم ما و کرم شما.
- کنداش روبرو، آهسون موبه مو.
- کنده به دوزخ
- کنده کفان یک تنگه، اینجه بزن صد تنگه.
- کند همجنس با همجنس پرواز
- کبوتر با کبوتر باز با باز
- کنیز... ییدن به غسلش نمی ارزد.
- کوپک را بزیند که تازی بترسد.
- کوپک تازی نمیشه... قاضی نمیشه.
- کودک از مادر ار جدا گردد
- از سر شیر او نگرده دور
- کودک عاقل، به از پیر جاهل.
- گور از خدا چی میخواهد؟ دو چشم بینا.
- کور از دنیا چی خبردارد؟
- کور بازار نرود، کل حمام.
- کور به چراغ احتیاج ندارد.
- کور به کار خود بیناست.
- کور به کچل میخندد.



- کور چراغ دار.
- کور خانه نشین از بغداد خبر دارد.
- کور خود بینای مردم.
- کور که به نواسه اش بدهد.
- کور که بیکار ماند، مژه هایش را میکند.
- کور گمان میکند که چشم دارها، چهار تا چهار تا میخورند.
- کور هم میفهمد که دلده شور است.
- کوری به از نادانی.
- کوری دخترش هیچ، داماد خوشگل میخواهد.
- کور عصاکش کور دگر بود.
- کور یکبار عصای خود را گم میکند.
- کور یکدفعه در چاه می افتد.
- کوزه خالی ترنگس میکند.
- کوزه را بگیر، حوض را پر کن.
- کوزه نو، آبش یخ.
- کوزه نو دو روز آب را یخ میکند.
- کوزه هر بار از آب سالم نمی آید.
- کوزه همیشه نمی شکند.
- کوسه دنبال ریش رفت، بروتش را از دست داد.
- کوسه گناه همه را به گردن گرفت.
- کوشان باش که آبادان باشی.
- کوش تا خلق را به کار آیی
- تا به خلقت جهان بیارایی
- ...ن خر را از برای مصلحت باید بوسید.
- ...ن خود را با شاخ گاو میجنگاند.

- ...ن خر و عرق نعنا.
- ...ن خودش، تف خودش.
- ...ن دادن را به خان زادگی چی؟
- ...ن را به تنبان میجنگاند.
- ...ن را به گوز آموخته نکنی، دهن را به خنده.
- ...ن را کشتی کردی و دل را دریا.
- ...ن سوختن.
- ...ن سیاه و سفید لب دریای مرغاب معلوم میشه.
- ...نش را به خار پاک میکند.
- ...نش کج است.
- ...نش میخارد.
- ...ن کیک را داغ میکند.
- ...ن کیک را در هوا داغ کرد.
- ...ن لچ به زانو دریده خندید.
- ...ن لوچ و آتش بازی.
- کوه البرز نان و دریای آمو شوربا شود سیر نمیشود.
- کوه به کوه نمیرسد، آدم به آدم میرسد.
- کوه را با سوزن می شگافد.
- کوه را سحرگیری، آهوارا دربرگیری.
- کوه، کوه را میجوید و آب دریا را.
- کوه هرچند بلند باشد، بالایی خود راه دارد.
- کوه ناهموار را هموار کردن ممکن است
- خرج ناهموار را هموار کردن مشکل است.
- که آهن به آهن توان کرد نرم
- که ازدها شودار روزگار یابد مار

- که در بیخودی راز نتوان نهفت.
- که کار خنجر برنده ناید از سوزن
- که ناچار فریاد خیزد ز درد.
- کهنه خود را نگهدار، که نو مردم گران است.
- کهنه گرگ است.
- که نیست زخم زبان در جهان صلاح پذیر.
- که هر کس که دارد فزونی خورد
- کسی کو ندارد همی پژمرد.
- کی داد و کی گرفت.
- کی را روز داد که ظلم نکرد، کی را زر داد که سود نخورد.
- ... از کی و ... س از کی، مش مشه اش پیش کی؟
- ... بر برادرم در ... نت.
- ... به دارو ... س به جادو.
- ... ر تهمت.
- ... ر خو کرده گی را میخیزاند.
- ... ر در کیسه می بیند.
- ... ر را دیده بودی کدو را نه.
- ... ر را عروس میخوره، خوشوقتی را قینانه میکنه.
- ... ر فولادی، ایمان سست.
- ... ر قرقره ... س مسقره.
- ... ر گرسنه درون تشنه هردویش ضعف کرد.
- ... ر مگس چه خفته و چه بیدار؟
- ... ر میزنی گرد نمی خیزد.
- کیسه گدا پر نمیشود.
- کی زدو کی کشید، در گردن ملا رشید.

- کیف بی درک ناس است.
- کیف کیف بیوه زنی، فتیر پزی، تنها زنی.
- کیک به تنبانش افتاده.
- کیک را دل چو دل شاهین نیست
- اگرش پر چو پر شاهین است.
- کیک سر...ر
- کی کند جان، کی خورد نان
- کی کشد جور و جفا، کی کند کیف و صفا
- کی گفت و کی کرد.
- کی میداند که گریه کجا تخم میگذارد.
- کینه زنگار سینه.
- کیوانی بسیار شد، دیگ و طبق مردار شد.
- کیوانی دو شد، آتش شور شد.
- کیها کشد جان و جسکه کیها خورد نان و مسکه
- کیها کشند جور و جفا، کیها کنند کیف و صفا.





- گازر نکند به مزد تعجیل
- زیرا گپرو به دست دارد.
- گاو آدم غریب در روز خیرات گم میشود.
- گاو اگر سیاه است، شیرش سفید است.
- گاو بی شیر، آوازش بلند.
- گاو پیر، کنجاره خواب می بیند.
- گاو پیر نذر مزار.
- گاو خوب اوپی نمیشه، آدم خوب صوفی.
- گاو داخل پوست است.
- گاو در میخ، گوساله گریخت.
- گاو را پوست کردی، در دمش کی رسیدی ایلا کردی.
- گاو شاخزن ستیزد، آدم با عقل گریزد.
- گاو شیری است، لیکن یگان پس لگدی هم دارد.
- گاو شیری را از خوشه دمش معلوم است.
- گاو قاضی صاحب زایید.
- گاو قسیرو دشمن گوساله.
- گاو کل و ارچه خزان.
- گاو کوچ میکند، خر غصه میخورد.
- گاو که پیر شد گوساله اش عزیز تر میشود.
- گاو که فربه شد، خاک بر سر میکند.
- گاو که لگد زد شیر خود را چپه میکند.
- گاو لوزینه ندارد
- لوزینه گیاش گوارد

- گاوماند و گاودوشه شکست.
- گاو مرد آله یی چشمش نرفت.
- گاو نادان از پهلوی خود میخورد.
- گاو نر را باید از شاخ مهار کرد.
- گاه از پیر و گاه از شاگرد.
- گاه باشد که کودک نادان
- بر غلط بر هدف زند تیری.

- گاه چنین، گاه چنان.
- گاه در نعل میزنی و گاه در میخ.
- گاه غمزه و رسول، گاه خدا و رسول.
- ...بیدمت آدم شدی
- از ...ر ما رستم شدی

آخر به جانم غم شدی

این است سزای ...ر من

- گپ از سی و دو دندان براید، به سی و دو دهن می غلطد.
- گپ از یک دهن براید، به صد دهن می دراید.
- گپ بسیار به خربار.
- گپ بدل کردنه، کوچه بدل کن.
- گپه بشنو کارت را بکن.
- گپ بی منفعت به گوش نمی فارد.
- گپت به گل برابر شود.
- گپت کلان، دلت ویران.
- گپ کلان، ده ویران.
- گپ حق کره نداره.

- گپ خانه به بازار راست نمی آید.
- گپ خوب یکبار.
- گپ در سله نیست، در کله است.
- گپ در صورت نیست، در سیرت است.
- گپ دشت را از عروس خانه، گپ خانه را از چوپان دشت بپرس.
- گپ را بپرس و جوابش را بشنو.
- گپ راست را از بچه بپرس.
- گپ را کاوی گپ می براید، زمین را کاوی آب.
- گپ زشت، تک خشت.
- گپ زیاد در کتاب است.
- گپ شنیدن مایه دولت است.
- گپ گوینده گنده نه، خبر چی گنده.
- گپ گویی جوال، کار گویی کسل نیم مرده حال.
- گپ ما و گوز خر.
- گپ مرد ها یکیست.
- گپ من ترا درد کند، رفته رفته مرد کند.
- گپ نر کره ندارد. ندارد.
- گپه گله گاو نکو.
- گدا اگر همه عالم بدو دهند، گداست.
- گدا بار یافت، بار جامه نیافت.
- گدا باشد هم دا دام باشد.
- گدا به گدا، رحمت ز خدا.
- گدا چون پادشاه گردد، جهانی را گدا سازد.
- گدا در گلیمی گنجد و پادشاه در اقلیمی نگنجد.
- گدا را که روی دادی بالای خانه می نشیند.

- گدا را رو دادی صاحب خانه میشود.
- گدا را که روی دادی، میراث دعوا میکند.
- گدا را گفتند خوش آمد، تو بره را کشید پیش آمد.
- گدا متکبر.
- گدا که معتبر شد، از خدا بیخبر شد.
- گدا گر تواضع کند خوی اوست.
- گدایگر را خدا سیر کند، بنده سیر کرده نمیتواند.
- گدای نیک فرجام، به از شاه بد فرجام.
- گدایی اگر ثنگ دارد، برکت هم دارد.
- گدایی کار بی سرمایه است.
- گدایی گنج است، برکت ندارد.
- گذر پوست به دباغ میرسد.
- گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم میزد.
- گذشت، برگشت ندارد.
- گذشته خود را به خاطر بیاور.
- گذشته صلوات، آینده را احتیاط.
- گر از هرباد چون بیدی بلری
- اگر کوهی شوی کاهی نیرزی
- گران فروشی را یاد بقال داد.
- گران نخر که ارزان از دنبال می آید.
- گر به دست تو خدنگیست، مرا هم سپریست.
- گر بریزد می نریزد بوی او
- گر بود درماتمی صد نوحه گر
- آه صاحب درد را باشد اثر
- گربه آمد دنبه را برد.



- گربه بیمار، از جاننش بیزار.
- گربه چاره پزشک بتواند
- مرگ از خویشتن بگرداند.
- گربه، دنبه خواب میبیند.
- گربه به دل ذوقی نداری، سینه جنبانی چه سود!
- گربه دولت برسی، مست نگردي، مردی.
- گربه زنده، به از شیر مرده.
- گربه، شب سمور نماید.
- گربه صورت آدمی انسان بدی
- احمد و بوجهل هم یکسان بدی.
- گربه مسکین اگر پردوشتی
- تخم گنجشک از جهان برداشتی.
- گربه نا امید شده، به شیر چنگ می اندازد.
- گربه هفت جان دارد.
- گربه هم به خواهش خود خردل نمیخورد.
- گرت گنج باید به تن رنج بر
- که در رنج تن یابی از گنج بر
- گرت نیکی از روی کردار نیست
- نکو گوی باری که دشوار نیست.
- گرتواضع پیشه گیری ای جوان
- دوست دارندت همه خلق جهان
- گرتو شوی از همه خویشان بزرگ
- در رمه خویش شبان شو نه گرگ
- گرتو شوی رنجه به آسیب خار
- چشم دل غیر به زوین مхар

- گرتو کنی حرکت، یابی زر پر قیمت.
- گر جی (پایی) به امید... یه قوچ
- گرچه ترش است و تلخ گفتن حق
- شور بختیست هم نگفتن حق
- گرچه خودم بی بهره ام، شادم به عیش دیگران.
- گر حیز کند توبه، ...نش ندهد یاری.
- گر خار کاری، سمن نمی دروی.
- گر درهمه شهر یک سر نیستتر است
- در پای کسی رود که درویش تر است.

- گر دلم در عشق تو دیوانه شد عیش مکن
- که بلا بی نقص و زر بی عیب و گل بیخار نیست.
- گرد نام پدر چی میگردی
- پدر خویش شو اگر مردی
- گردن بی طمع بلند است.
- گردن پت را شمشیر نمی برد.
- گردن خر را خر میخارد.
- گر ز آیین و کیش بر گردی
- به که از قول خویش بر گردی.
- گر زبان تو راز دار بود
- تیغ را با سرت چی کار بود؟
- گر زر داری به زور محتاج نه ای
- گر زهفت آسمان گزند آید
- راست بر عضو مستمند آید

- گر سخن از نیکویی چون زر بود
- آن سخن ناگفته نیکوتر بود.
- گر سر بایدت، سر را نگهدار.
- گرسنه اگر در خانه باشد، خیرات در بیرون روا نیست.
- گرسنه ایمان ندارد.
- گرسنه خود را در دیده شیر میزند.
- گرسنه را خدا سیر کند.
- گرسنه را یک لقمه، مانده را یک قدم.
- گرسنه را سیر کرده نمیتواند، سیر را دیده نمیتواند.
- گرسنه نان خواب می بیند، برهنه لباس.
- گر شماری دوست، کسی را شمار
- کو بود اندر غم و شادیت یار
- گر ضرورت بود، روا باشد.
- گر عشق حرم باشد و سهل است بیابانها.
- گر کنی باغ خود چو گلزار ارم
- در چله نهال شان و در حوت قلم.
- گرگ اگر پیر هم شود، زور روباه را دارد.
- گرگ باران دیده.
- گرگ برادر شغال.
- گرگ بره می برد، چوپان هی هی میکند.
- گرگ به گوسفند آشنایی ندارد.
- گرگ خورد نخورد، دهانش سرخ.
- گرگ خورد هم بدنام، نخورد هم بدنام.
- گرگ خویش سگ، روباه ندیم شاه.
- گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب خانه چیست؟

- گرگ در لباس میش.
- گرگ در رومه درآید، وا به جان یکتا دار.
- گرگ دیدن مبارک، ندیدن مبارکتر.
- گرگ را دوختن باید آموخت
- که او خود دریدن نکوداند.
- گرگ را چوپان کردند.
- گرگ را گرفتند که پندش دهند، گفت: سرم دهید که گله رفت.
- گرگ شغال، دوستی بی ملال.
- گرگ که از خانه اش برآمد، دهنش باز است.
- گرگ که پیر شود، خيله خند روباه میشود.
- گرگ که پیر شد، ریشخند شغال میشود.
- گرگ گرسنه آغیل می کاود.
- گرگ گشنه از چوپان نترسد.
- گر گل در دست دارنی مبیوی و اگر گل در سر داری مشوی.
- گرگ را نه برای آن میزنند که درنده است،
- برای آن میزنند که گوسفند را خورده است.
- گرگ و چوپانی.
- گرگ و شغال، دوست بی ملال.
- گرگ و میش را در یک گذر آب میدهد.
- گرم و سرد روزگار را چشیدن.
- گرمی کنی گناه، گناه کییره کن
- شاید که در جهنم بالا نشین شوی.
- گر ناز کشی زیاده سهل است.
- گر نباشد بیم مردن، زندگی دشوار نیست.
- گر نباشد چوب تر، فرمان نبرد گاو خر.

- گرهی که به دست باز شود، حاجت دندان نیست.
- گریار اهل است، کار سهل است.
- گریان گریان جوی کن، خندان، خندان آب آر.
- گریز به هنگام پیروزی است.
- گریه به وقت به از خنده بی وقت.
- گریه زن در آستینش.
- گریه زن دزدانه خندیدن است.
- گریه زن، مکر زن.
- گریه غم دل را سبک میکند.
- گزنا کرده، پاره مکن.
- گزی به گوزی.
- گزدم از ره آنکه بد گهر است.
- ماندنش عیب، کشتنش هنر است.
- گزدم را گفتند که چرا در زمستان بیرون نیایی؟
- گفت: در تابستان چی قیمت دارم که در زمستان برآیم.
- گشتم هفتاد و دو دره، ندیدم آدم دوسره.
- گشته گشته دریا، شیشته شیشته گمراه.
- گشته خوری جواز، نشسته خوری آسیاب.
- گشنه باش و خورده نباش.
- گشنه به شیر میزند، تشنه به تیغ.
- گشنه به شیر میزند، تشنه به دریا.
- گشنه رانان به تنور دیر می پزد.
- گشنه ده کون تشنه دل هر دویش غرقی کرد.
- گفت افلاطون دانا وقت مردن یک سخن
- حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن

- گفت: دشمن ندارم. گفت: بچه کاکا داری یا نه؟
- گفتم که به نان برسم، به جان رسیدم.
- گفتن بیش بار خر باشد.
- گفته گفته دهنم موی کشید.
- گفته ملا کاهش جان است، فرطه ملا زهر جان.
- گفتمی، باور کردم. اصرار کردی، شک کردم.
- قسم خوردی، یقین کردم که دروغ است
- گل بسیار شد، فیل می لخشند.
- گل بود، گلاب شد.
- گل بی خار نمیشود، گوشت بی استخوان.
- گل بیخار جهان مردم نیکو سیر اند.
- گل پشت و روی نداره.
- گل چاه، سر چاه.
- گل خار، غوزه را کار.
- گل خشک در دیوار نمی چسپد
- گل در گلبوته اش زیب دارد.
- گل راحت بی خار جفا نرود.
- گل راضی، بلبل راضی، باغبان نه.
- گل رفت و خار ماند.
- گل سر سبد.
- گل طرب بی خار تب نتوان چید.
- گل کاغذی بو نمیدهد.
- گل کاغذی را به شبنم چی کار.
- گل گل را دیده می شگفت.
- گل نو شگفت.

- گل وطن، گلبن وطن.
- گلوی انسان هفت بند دارد.
- گله ما را گله از گرگ نیست.
- کاین همه بیداد شبان میکند.
- گلی از هزار گلشن نشگفته.
- گلی که بوی ندارد به وی چمن حیف است.
- کسیکه فهم ندارد به وی سخن حیف است.
- گلیمت را جایی بفروش، که بالای آن بنشیني.
- گلیم خود را از آب می کشد.
- گمان دانا، به از یقین نادان.
- گمان از ایمان جدا میکند.
- گم شدن مورچه آمد، بال میکشد.
- گمنامی به که بدنامی.
- گناه آدمی رسم قدیم است.
- گناه این دست، از آن دست گرفته نشده.
- گناه بچه، به گردن آچه.
- گناه بی بی به گردن کنیز.
- گناه پنهانی به از طاعت آشکار.
- گناه را ریش دار میکند، بروتی را باز داشت میکنند.
- گناه را عذر شوید، جامه را آب.
- گناه غچی از زعفران کار هند پیرس.
- گناه نکو، از پادشاه ترس.
- گناه همسایه را از همسایه می پرسند.
- گناه یک تن ویرانی یک شهر بود.
- گنبد که چپه شود، اول خشتش می افتد.

- گنج به قارون نماند تخت به سلیمان.
- گنج بیرنج ندیدست کسی
- گل بیخار نچیدست کسی
- گنج خواهی در طلب رنجی ببر
- خرمنی می بایدت تخمی بکار
- گنج رفت و مار ماند.
- گنجشک امساله گنجشک پارساله را درس میدهد.
- گنجشک پناه بوته (جولک پناه بوته)
- گنجشکی درمشت، به از بلبلی در هوا.
- گنج در ویرانه است.
- گنجشک ده مادرش، دا نه دادن را یاد میدهد
- گنجشک را در آشیانه طلب کردن محال است.
- گنجشک را روز باران میگیرند.
- گنجشک در درخت رویه را صدا تا.
- گنجشک نرماده را در هوا می شناسد.
- گنجشک نقد به از طاووس نسیه.
- گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم اند.
- گندم از گندم بروید جو ز جو.
- گندم نمای جو فروش.
- گندم همه جا، پزنده جا جا.
- گنده پدر باشی، گنده ماما نه.
- گنده خشتک.
- گنده دوز، میدۀ دوز.
- گنه کند گاوان، کد خدا دهد تاوان.
- گور بخیل تنگ است.



- گور به سر کلین (کیلین) بچه شیرین، شیرین.
- گور خود، اعمال خود.
- گور سوخته.
- گور سوزد و دیگ جوشد.
- گورت کجاست که کفنت باشد.
- گور کاو.
- گوز بالاخانه دار.
- گوز به ریش دروغگو.
- گوز به شمار.
- گوز بغل ...
- گوزت چار مغز کوره را میشکند.
- گوزت ماهی دریا را کور میکنه.
- گوز را پت کردی، بویش را چی میکنی.
- گوز ته به حساب بتی، به حساب بگیر.
- گوز دلشوراک نزن.
- گوه دماغ.
- گوز شتر نه در زمین است، نه در آسمان.
- گوزش را بریان کرده میخورد.
- گوز مزن، عود مسوز.
- گوساله از بالای میخ می پرد.
- گوساله با گوساله، آشنایی صدساله.
- گوساله به روزگار گاوی گردد.
- گوساله سر میخ می پرد.
- گوساله کاهدان را خلاص میکند، بچه نان دان.
- گوساله یی که از پاده بیرون رود گرگ میخورد.

- گوساله خانه زاد را حاجت دندان دیدن نیست.
- گوساله ما پیر شد و گاو نشد.
- گوساله ما در حسن.
- گوساله ها گاو شود، جگرها خون شود.
- گوساله تا گاو شود، دل خاوند او شود.
- گوسفند از پای خود آویزان است و بز از پای خود.
- گوسفند از جوی خیز زد، دنبه اش بالا شد، بز بخندید که ... نت معلوم میشود
- گوسفند را در آغیل شمارند.
- گوسفند سه سیر دنبه را حمل میکند، بز که کمی چربو کرد مست میشود.
- گوسفند نر در قربانی.
- گوش باغبان وقت میوه کرمیشود.
- گوشت از استخوان جدایی ندارد.
- گوشت از ناخن جدا نمیشه.
- گوشت از بن دندان کسی را سیر نمی کند.
- گوشت چرب، شوربای چرب.
- گوشت حلال، شوربای حلال.
- گوشت خر و دندان سگ.
- گوشه‌های را به خواستگاری بفرست، نه چشم را.
- گوشت را همه کس دوست دارد، مگر پشک، ایمان آورده است.
- گوشت زاغ به زاغ روا نیست.
- گوشت شتر خورده.
- گوشت قیمت، صبر ارزان.
- گوشت گنده ده گردن قصاب
- گوش خر بفروش و دیگر گوش خر.
- گوش خود را کر انداخت.

- گوش در خور است با سر خر.
- گوش روزه دار به الله و اکبر است.
- گوش شیطان کر.
- گوش کر بفروش گوش خر بخر
- گوش خر بهتر بود از گوش کر.
- گوش کرم، راحت جانم.
- گوش کن پندای پسر از بهر دنیا غم مخور
- بر سر اولاد آدم هرچه آید بگذرد.
- گوش منه بر لب غیبتگران
- تا تو هم انباز نباشی در آن
- گوشواره عزیز است، گوش از آن عزیز تر.
- گوه دیوانه.
- گوه راهر قدر شور بدهی، بویش افزون تر میشود.
- گوهر بی صدف، گل بی خار نمیشود.
- گوهر کانی را به آتش آزمایشند، گوهر آدمی را به می.
- گوهر که نفیس است ز خاشاک به زیر است
- خاشاک خسیس از گهرش مرتبه بالاست.
- گوهر هر کس از سخن او پیدا شود.
- گوهری، خریدار گوهر بود.
- گوه که میخوری قاشقش هم در کمرت بسته کن.
- گوه پشک دارو شد، سرش خاک پاشید.
- گوی شریکی را سگ نخورده.
- گویم گفته، نگویم غصه.
- گویند که نادان را عقل از عقب آید
- آنکه که فروماند مسکین به خطر بر.

- گویند که هرگز نشود بوسه به پیغام
- ما بوسه ازینگونه به پیغام ستانیم
- گوینده را چه غم که نصیحت قبول نیست
- گر نامه رد کند گناه رسول نیست
- گویی هم مشکل، نگویی هم مشکل
- گهر گرچه افتد به کف بی سپاس
- گرامی بود نزد گوهر شناس
- گهواره مرد را از چوب ساخته اند
- گهی پشت زین و گهی زین به پشت
- گیرم پدر تو بود فاضل
- از فضل پدر ترا چه حاصل
- گیرم که فلک جامه دهد، کو اندامی؟
- گیرم که مار چو به کند تن به شکل مار
- کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست
- گرو در دست گازر است





- لای بیجا نزن
- لای بیهوده سخن بین کزچه
- لای در غریبی لقمه در تاریکی
- لای در مسافری لقمه در تاریکی
- لای زد بلا زد نترسید و قضا زد
- لای کار اجلاف
- لای مردمی زند حسود ولی
- نام زنگی بس بود کافور

- لاله بر سر کل می زبید
- لایم گل انار است همه محتاج دیدار است
- لایق افسر نباشد هر سری
- لایق خر تور به بخر
- لایق ریش خود گفته
- لایق ... نت آلوچه بخور

- لایق هر خر نباشد زعفران.
- لباس بعد از عید به سر مناره خوب است.
- لباس مردم زینده، کشیده بگیرد شرمنده.
- لب بود که دندان آمد.
- لب تشنه نیز نگذرد از جویبار اسپ.
- لب دید و شکم ندید.
- لب شیرین به کام خسرو شد
- کوه بیهوده میکند فرهاد.
- لب گفت آمد، دهان گفت در آمد، شکم گفت در بالاچه بود که پایین نفرآمد.
- لته دود کن عالمه غوند کن.
- لت زیر درخت سیب
- لچ از آب نیمترسد.
- لچرها بام در بام، خپک ها کار تمام.
- لچی به خانه میکشد گشنگی به درها.
- لحافت را دیده پایت را دراز کن.
- لذت ازدواج را دیدی درد زاییدن را نی.
- لذت انگور زن بیوه داند، نه خداوند میوه.
- لذت باده چه دانی تا نچشی.

• لذت دنیا زن و دندان بود

بی زن و دندان جهان زندان بود

• لذت زندگانی را در نیکنامی شناس

• لربازار رفت بازار گندید

• لشم است نه در دست می آید نه در تور (جال)

• لعنت به کار بد شیطان

• لعنتی را گویش سر راه و رحمتی را قبرش

• لقب روشتر از نام است

• لقب از آسمان فرود آید

• لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان

• لقمه را به اندازه دهانت بردار

• لقمه بزرگ دهانت را پاره میکند

• لقمه داغ گلون را میسوزاند

• لقمه را از دهنش کلاتر گرفت

لقمه هر خورنده را در خور او دهد خدا

آنچ گلو بگیرد حرص مکن مجو مجو

• لقمه را از دهن میزند سرمه را ز چشم

• لقمه را کلان بگیر گپه خورد بزن

- لقمه را ناجویده قورت کردن.
- لقمهء کلان دهن را پاره میکند.
- لقمهء هر مرغکی انجیر نیست.
- لقمهء هول، دهن را میسوزاند.
- لک لک را سر بام نمی بیند.
- لکی اش زیر لحاف است.
- لگد خورا خر بر میدارد.
- لگد فیل را فیل بر میدارد.
- لگد مادیان به نریان درد نمیکند.
- لنگ حمام است
- لنگ حمام است این دنیای دون
- هر زمان بر جان ناپاک دیگر
- لوبیا و کدو لعنت به هردو
- لوزینه به گاودادن از کون خریست.
- لولوه کان لب لب بام، فیس فیسکان کاره تمام.
- لیلی از لباس میگفت مجنون از پلاس
- لیلی را به چشم مجنون باید دید.
- لیلی مرد بود یا زن؟





- ما از آن شوربای چرب گذشتیم.
- ما به او آویزان، او از ما گریزان.
- ما به بوی کباب آمدیم، دیدیم که خر داغ میکنند.
- ما خود شکسته ایم چه باشد شکست ما.
- مادر به اسم بچه، میخوره قند و کلچه.
- مادر چی خبر داره، دختر چی هنر داره.
- مادر دزد گاهی سینه خورد و گاهی سینه زند.
- مادر را دل سوزد، دایه را دامن.
- مادر رضا، همه رضا.
- مادر زن خرم کرد، توپره به گردنم کرد.
- مادرش را ببین، دخترش را بگیر، جویش را ببین، باغش را بگیر.
- مادر عاشق بی عار است.
- مادر نسوخت، مادر اندر سوخت.
- مادر مُرد، پدر یزنه میشود (مادر بمیرد پدر پدر اندر گردد).
- مادر و پدر میوه کمیاب.
- مادر و دختر جنگ کرد، خيله کس باور.
- مادر مرده را شیون می آموزد.
- مادر آل واری است.
- ما را از آن گوشواره طلا تیر که گوش را بچکاند.
- ما را ازین گیاه ضعیف این گمان نبود.
- ما را به خیر و شما را به سلامت.
- ما را چه از این قصه که گاو آمد و خر رفت.

- مار از پودینه بد می برد، پودینه دهن خانه اش میروید.
- مار است این جهان و جهانجوی مار گیر
- از مار گیر مار برآرد همی دمار.
- مار را غریبی کشته، ترا لاف.
- مار اگر زهر دارد، پاد زهر هم دارد.
- مارا میفگنید که ما خودد فتاده ایم.
- مار بالایی گنج است.
- مار بچه آخر مار میشود.
- مار بد به از یار بد.
- مار پوست خود را می اندازد، خوی خود را نه.
- مار خوش خط و خال.
- مار درون آستین است.
- مار را به دست دشمن باید کشت.
- مار را به دست دیگران باید گرفت.
- مار را کشته، بچه اش را نگاه کرده.
- مار سر کوفته به.
- مار فسای ارچه فسونگر بود
- رنجه شود عاقبت از مار خویش.
- مار که پیر شد، قورباغه سوارش میشود.
- مار گزیده از رسیمان ابلق میترسد.
- مار گزیده را خواب منی برد، آموخته خور را نه.
- مار گزیده را خواب منی برد، گشنه را نه.
- مار گیر را آخر مار میکشد.
- مار گیر را مار میکشد، دارباز را دار و آب باز را آب.
- مار گیر، زمین مار دار را می شناسد.

- مار ماهی است. به کسی سر نشان میدهد، به کسی دم.
- مار ماهی، نه مار است، نه ماهی.
- مار هر کجا کج برود، به سوراخ خود راست میرود.
- مار هم بمیرد، عصا هم کج نشود.
- ماست چگونه بشکند، قیمت ماهتاب را.
- ماست را خورد، خمره را شکست.
- ماست را میمون میخورد، زیر کاسه را به ریش بز میمالد.
- ماست مالی میکند.
- ماش واری هر طرف لول میخورد.
- ماش هر آش است.
- ما غریب، دوده غریب.
- ما که دزد شدیم، شب مهتاب است.
- ما که رسوای جهانیم غم دنیا پشم است.
- ماکیان را وقت دادن چون شود
- میزند منقار بر پشت خروس.
- مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال.
- مال امانت به قوت.
- مال به یکجا میرود، ایمان به صد جا.
- مالت را هوش کن، همسایه است را دزد نگیر.
- مال چی و حال چی؟
- مال خانه به صاحب خواجه میرود.
- مال خوب و روز بد.
- مال خودم همه از خودم، مال مردم هم از خودم.
- مال دادن، جان دادن.
- مال داری و چشم داری، به همه حرمت داری

- مال دزدی برکت ندارد.
- مال دنیا، آخر صاحب خود را میخورد.
- مال را هرکسی بدست آورد رنجش در نگهداشتن است.
- مال عرب، پیش عرب.
- مال گدایی خیرات نمیشه.
- مال گرد کردن آسان است، نگهداشتن دشوار.
- مال گم، ایمان بای.
- مال ما گل منار، مال مردم زیر طغار.
- مال مردم، دل بی رحم.
- مال مردم، زیر کنده اش از سنگ.
- مال مردم سلطنت، شمال بیاید میرد.
- مال مردم، مار و گژدم.
- مال مرده به قاضی جلال میرسد نه به صغیره (صغیره بیگرید و قاضی میبرد)
- مال مرده پس مرده.
- مال مرده خو نیست.
- مال مرده عقب مرده میرود.
- مال مفت مزه نداره.
- مال ممسک، میراث ظالم.
- مال موزی، خوراک غازی.
- مال مومن، خون مومن.
- مال میراث پای میکشد.
- مال و چیزت همی رود، علم و هنر نمیرود.
- مال و دوست خوب، به روز بد کار می آید.
- مال دنیا چرک دست است.
- مال همه مال است، مال ما بیت المال.

- مال یکجا میرود، ایمان هزارجا.
- ماما ندارد.
- مامه آورده را مرده شوی میبرد.
- ماه بی عیب نیست، ستاره بی دم.
- ماهتاب نرخ کرباس را می شکند.
- ماه خانم میزاید، شاه خانم نالش میکند.
- ماهی از سر گنده میشود.
- ماهی جای چقور میجوید، آدم جای وضو را.
- ماهی را اگر نمیخواهی بگیری از دمش بگیر.
- ماهی را گفتند، چرا گپ نمیزی؟ گفت: دهانم پر آب است.
- ماهی راماهی میخورد، ماهی خورک هردو را.
- ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است.
- ماهی طعمه را می بیند، دام را نه.
- ماهی ناگرفته روییه راصد تا.
- میر نام فردا، که فردا کی دید؟
- مبین به چشم حقارت به هیچ خصم خرد
- که پشه گرد بر آرد از سر نمرد.
- مترس از بلایی که شب در میان است.
- مثقال نمک هم نمک، خروار نمک هم نمک.
- مثل تیشه مباح که هه را به طرف خود کش کنی،
- مثل اره باش چیزی به خود چیزی به دیگران.
- مثل خر پیش پای خود را دیدن
- مثل زاغ هوشیار هستی.
- مثل زند که آید طبیب ناخوانده
- چون تندرستی شمار دارد از شما

- مثل شتر دور خود را ببین.
- مثلی زد لطیف آن سرهنگ
- دهر با صابران ندارد پای
- مجرم همیشه میترسد.
- مجنون غبار خاطر صحرا نمیشود.
- مجوز دولت نو کیسه چشم و دل سیری
- که این هما ز دهان سگ استخوان گیرد.
- محبت خر یا گوز است یا لگد.
- محبت در چشم است.
- محبت دوسر دارد.
- مجرم به یک نقطه مجرم میشود.
- محرم دارا در پهلوی دارا.
- محک داند که زر چیست؟ گدا داند که ممسک کیست؟
- محنت بهار، پر کند قنار.
- محنت نقد به از راحت نسیه.
- محنت و راحت.
- مخور این قدح که فردا به خمار خواهی آمد.
- مدح خود کردن، پنبه جویدن است.
- مدزد، مترس.
- مدعی گو غم کار من افتاده مخور
- کار این بنده دیوانه خدا میسازد.
- مرا از شکستن چنان درد نیاید که از ناکسان خواستن مومیائی.
- مرا از فتح ایشان، فتح شد عزم
- چو انگوری که گیرد رنگ از انگور.

- مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان.
- زنبور درشت و بی مروت را گوی
- باری چو غسل نمیدهی نیش مزین
- مرا دشمن و دوست بر دامن است
- بزرگ آنکه او را بسی دشمن است.
- مرا کشتن آسانتر آید ز ننگ
- اگر باز مانم ز سختی ز جنگ.
- مرا گزد ترا چه غم.
- مرا یاز و ترا بادا فراموش.
- مربی داری، مربا بزن.
- مرترا هرآنکه باشد رهنمای
- شکر او می باید آوردن به جای.
- مرچ خوردن آسان، لیکن ... ن را مسوزاند.
- مرچ داره نداره، تیزی داره.
- مرچ سرخ است.
- مرد آن است که لب بندد و بازو گشاید.
- مرد آنست که نگوید و بکند.
- مرد است و لفظ.
- مردان نزنند لاف مردی.
- مرد با هنر خوار نمیشود. به دوست و دشمن زار نمیشود.
- مرد برای کار خانه بیرون میرود، و زن برای آنکه او را تماشا کنند
- مرد باید که خود پدر باشد
- باعث فخر ضد پسر باشد
- مرد باید که در کشاکش دهر
- سنگ زیرین آسیا باشد.

- مرد باید که هراسان نشود
- مشکلی نیست که آسان نشود
- مرد بیقدر را زنده مشمار
- مرد تند خو، زن سرخ رو
- مرد چون رنج بر، گنج برد
- مرغ راحت به باغ رنج پرد
- مرد چون میرد، نامرد پای گیرد
- مرد دوزنه، دم بیغم نزنه
- مرد را از رفیقش بشناس
- مرد را اعتبار در هنر است
- کار گرانمایه از پی گهر است
- مرد را اگر مرد هم کند زن میکند، اگر نامرد هم کند زن میکند
- مرد را بارک الله میگذرد، خر را سرباری
- مرد را در روز پله معلوم میشود، زن را درییلاق
- مرد را طالع به دولت میرساند، نه کمال
- مرد را میدان نشان میدهد، خر را جولان
- مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز
- مرد زیر سخن پنهانست
- تا مرد سخن نگفته باشد
- عیب و هنرش نهفته باشد

آدمی مخفیست در زیر زبان  
 این زبان پرده است بردرگاه جان  
 چون که بادی پرده را در هم کشید  
 سر صحن خانه بر مآشید پدید  
 کاندترین خانه گهر یا گندم است  
 گنج زر یا جمله مار و گژدم است



- مرد سر میدهد، سر نمیدهد.
- مرد شوی ندارد، قرضدار شویش است.
- مرد فقیر یک مرض دارد، مرد پولدار صد مرض.
- مرد کز عیب خویش بیخبر است
- هنر دیگران شمارد عیب.
- مرد لاقی کمتر از زن نیست.
- مردم به خر...یی یاری میدید.
- مردم را برای تو نیافریدند، ترا برای مردم آفریدند.
- مردم مکه را به پرسیان می یابد.
- مردم نوکیسه، حق شناس نباشد.
- مرد نبود آنکه افتد زیر زن.
- مردن به عزت به که زندگی به ذلت.
- مردن به نام، نه که زیستن به ننگ.
- مردن حق است و بردن گور و کفن در شک.
- مرد نر میخواهد و گاو کهن.
- مرد ولی از اله گی چشم نماند.
- مرد ها از خواب یافته.
- مرده به دست زنده.
- مرده بلا، زنده بلا.
- مرده را مانده توت خوری.
- مرده سزا وار کفن نیست.
- مرده شوی ضامن بهشت و دوزخ نیست.
- مرده قابل گریه نیست.
- مرده را که خدا زد سر تخته گویش میرود.
- مرده گوز نمیزند. اگر زد کفن را پاره میکند.

- مرده هر چند عزیز است، نگه نتوان داشت.
- مرده هم فکر قیامت دارد
- آرمیدن چقدر دشوار است.
- مردی ات بیازمای و آنکه زن کن
- دختر نشان به خانه و شیون کن.
- مردی باید که قدر مردی داند.
- مردیکه زنگ را در گردن پشک بیاندازد کجاست؟
- مردیکه نان ندارد
- یک گز زبان ندارد.
- مردی نبود فتاده را پای زدن.
- گر دست فتاده ای بگیری مردی.
- مرد نشوی تا نکنی خدمت مردی.
- مرغ از پرش شناخته میشود.
- مرغ او یک پای دارد.
- مرغ با مرغ توان گرفت، درم با درم توان ساخت.
- مرغ بیوقت واری آذان میت.
- مرغ خانگی چربو ندارد.
- مرغ را آهسته هم بگیری قیغ میزند. محکم هم بگیری قیغ میزند.
- مرغ را میخوری یکبار، تخمش را میخوری صد بار.
- مرغ زیرک در دو حلقه بند است.
- مرغش تخم طلایی میداد.
- مرغش را کش گفته نمیشه.
- مرغش یک لنگ دارد.
- مرغ کاب شور باشد مسکنش
- او چه داند قدر آب روشنش.

- مرغ کم، گویش کم.
- مرغ که بیوقت آذان داد سرش از بریدن است.
- مرغ که چاق شد، کونش تنگ میشود.
- مرغ واری همیشه نولت به گوه است.
- مرغ همسایه قاز است.
- مرغیکه آن...یه میکرد بمرد.
- مرغیکه انجیر میخورد، نولش کج است.
- مرغیکه زیاد کت کت کند، تخم میدهد.
- مرگ اول گریبان طبیب را میگیرد.
- مرگ به فقیر و غنی نگاه نمیکند.
- مرگ پیر و جوان ندارد.
- مرگ چاره ندارد.
- مرگ و عروسی سگ
- مرگ فقیر و عیب غنی هردو صدا ندارد.
- مرگ که آمد جوان و پیر ندارد.
- مرگ میخواهی قندز برو.
- مرگ و مهمان چاره ندارد.
- مرگ یکبار، شیون یکبار.
- مرید پیر و پیر.
- مریض را دم مردن چه جای پرهیز است.
- مزاج خرو روغن زرد.
- مزاق مزاق، کله زاغ.
- مزد اگر میطلبی طاعت استاد ببر.
- مزد پادوانی گوساله...یی.

- مزد خرچرانی، خرسواری.
- مزدور از خدا دور.
- مزدور مزدوری میکند، یتیم بچه روز گم میکند.
- مزدور نو، آهو را میگیرد به دو.
- مزن فال بد که آرد حال بد.
- مزه زندگی در نیکنامی.
- مزه زیر دندان است.
- مژه بالای چشم بار نیست.
- مژه بالای چشم گرانی ندارد.
- مست کجا و شرم کجا.
- مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد
- غنچه نشگفته بلبل را به گفتار آورد.
- مستوری بی بی از بی چادری است.
- مستوفی سند میخواهد، قاضی شاهد.
- مسش برآمد. (در مقامی به کار برده میشود که اصل هر چیز ثابت شود)
- مستی در قدح باز پیسن بود.
- مستی و پستی.
- مستی و راستی.
- مسجد بشد، امام بشد، پشه به هر طعام بشد.
- مسجد جای خربستن نیست.
- مسجد جای گوز نیست.
- مسجد گرم، گدا آسوده.
- مسجد لمبیده، محراب به جاست.
- مس کردن (اشتباه کردن)

- مسکین خرک آرزوی دم کرد
- نا یافته دم دو گوشه گم کرد
- مسکین خر اگر چه بی تمیز است
- چون بار همی برد عزیز است
- مسلمانی با شکم سیری
- مشت اول صد من
- مشت در خارا زدن، بازوی خود رنجاندن است
- میکند با خویش بد هر کس که بد خواه من است
- مشت بعد از جنگ را بر سر خود بزن
- مشت در تاریکی زدن
- مشت پوشیده هزار دینار
- مشت زن دیگر است و تیغزن دیگر
- مشت نخورده، به مشت نازد
- مشت نمونه خروار
- مشت و درفش برابر نیست
- مشت هرگز کی برآید با درفش
- پنبه با آتش کجا یارد چخید
- دست چون ماند به زیر سنگ سخت
- جز به نرمی کی توان بیرون کشید
- مشتی ز دو به لگدی گیر آمد
- مشقت دیدن اول، در آخر راحتی دارد
- مشق و تعلیم هر دو میباید
- گریکی نیست خط نکو ناید
- مشک آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید
- مشک ریزد، بویش نریزد

- مشکلی آید به سر دوستان
- اهلیت شان زود بگردد عیان
- مشکلی نیست که آسان نشود
- مشو در تاب اگر زلفم ترا کشت
- درفش است این چرا بروی زنی مشت
- مشورت ادراک و هشیاری دهد
- عقل ها را عقل ها یاری دهد
- مشورت بازبان تباه است و سخاوت به منعمان گناه
- مشو غره ز آب هنرهای خویش
- نگهدار بر جایگه پای خویش
- مشو مغرور حسن ای شاه خوبان
- که در پی هر بلندی راست پستی
- مصیبت بود پیری و نیستی
- معامله با خویش و تبار، پشیمانی ندارد
- معده بچه سنگ را حل میکند
- معزولی به از مشغولی
- معشوق خرد سال نداند طریق عشق
- تا غنچه نشکفد به کسی بو نمیدهد
- معشوقه به نام من ز کام از دیگران است
- معلم چون کند دستانه بازی
- کند کودک به پیشش پای بازی
- معما چو حل گشت آسان شود
- مغرور از جماعت دور
- مغز خر خورده
- مفلس به داد بنده توانگر نمیشود

- مکر از زنان تلبیس از شیطان.
- مکن با چشم سر مستم دلیری
- که از روبه نیاید شیر گیری.
- مکن با بد آموز هرگز درنگ
- که انگور گیرد ز انگور رنگ
- مکن بد بر کسی و بد میندیش
- کجا چون بد کنی، بد آیدت پیش
- مکن تندى که از تو باشد آهو
- به است از روی نیکو، خوی نیکو.
- مکن ز غصه شکایت که در طریق ادب
- به راحتی نرسی گر که زحمتی نکشی.
- مکن زیاد خنده، براید باد گنده.
- مکر شیخ، بلای جان، خر مشرب، بلای جان.
- مگر اجلت رسیده؟
- مگر از ده آمده ای؟
- مگر به بیابان مانده اید؟
- مگر پایت به حناست؟
- مگر حاجی را در مکه بیابی!
- مگر ریش را در آسیاب سفید کرده ای؟
- مگر شما را خانم زاییده ما را کنیز؟
- مگر زن شما نکاهی است و آنها صیغه ای؟
- مگر صاحبش مرده است؟
- مگر مفت کار میکنی؟
- مگر ماست به دهانت مایه زده؟
- مگر مال دزدی است؟

- مگر نشنیدی از فراش اینرا
- که هر کوچه کند افتد در آن چاه
- مگر نشنیدی از گیتی شناسان
- که باشد بر نظاره جنگ آسان
- مگس جایی نخواهد رفت، از دکان حلوایی.
- مگس خود چیزی نیست، مگر دل را بد میکند.
- مگسی را که تو پرواز دهی، شاهین است.
- مگس زنده را قورت کردن.
- مگس واری بر فرق خود خواهد زد.
- مگس هر دوغ است.
- مگو پدر بد کسی را، که نگوید پدر خوبت را.
- مگو که کی میگوید؟ بنگر که چی میگوید.
- ملا حرام خور شود، مال مردم خور شود.
- ملای خوب در تکرار معلوم میشه و گاو خوب در شدگار.
- ملا را بگو که بگیر، نگو که بده.
- ملا را به گفتارش ببین، نه به کردارش.
- ملا شدن چه آسان، انسان شدن چه مشکل.
- ملامت کن، سنگ بار کن.
- ملامتی را در گردن نمیگیرد.
- ملا ملا ختم است بسم الله.
- ملا منم و برادر من میخواند.
- ملا نشده سر منبر برآمد.
- ملک خدا تنگ نیست، پای غریب لنگ نیست.
- ملی که همنشین پلو شد غرور یافت.



- مملکت از عقل شود پایدار
- کار تو از عقل تو گیرد قرار
- من آمدم به دلخوشی از پیش برآمد غوزه کشی
- من آمدم عروس دیدن، عروس رفته سرگین چیدن
- من آن صید را کرده ام سربلند
- منش باز در گردن آرم کمند
- مناجات و خرابات
- من از آسیاب آمدم تو میگوی دول خالیست
- من از بغداد، تو تازی میگوی
- من از بیگانه گان هرگز ننالم
- که با من هرچه کرد آن آشنا کرد
- من از تو کرده یک پیرهن پیشتر پاره کردم
- من ایبر (اینطرف) جوی. تو او بر (آن طرف) جوی
- من (ت) میگویم او تیاق
- من ترا از سر گویت تیلہ ندادم
- منتهای کمال نقصان است
- گل بریزد به وقت سیرابی
- من چی میگویم، دنبوره ام چی میگوید
- من در چی خیالم و فلک در چی خیال
- من در گویم تو دیوار، من بید گویم تو سپیدار
- من دل کنم، صد بامه گل کنم
- من راضی تو راضی، ... زن قاضی
- من زنده جهان زنده، من مرده، جهان مرده
- من شیر گاو را نمیخورم که حق گوساله است

- منشین با بدان که صحبت بد
- گرچه پاکی ترا پلید کند
- آفتاب ارچه روشنت او را
- پاره ابر ناپدید کند
- من عاشقم دلم بدو گشته تباه
- عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه
- من که سیرم، دنیا به...وم
- منگر کی میگوید؟ بنگر چی میگوید
- من گریان جانت را میکنم
- تو کلاغ دهانم را میگیری
- من ندانستم از اول که تویی مهر و وفایی
- عهد نا بستن از آن به که بیندی و نیایی
- من نمیگویم مرا ای چرخ سرگردان مکن
- هرچه میخواهی بکن، محتاج نامردان مکن
- منه در میان راز با هرکسی
- که جاسوس هم کاسه دیدم بسی
- من همان احمد پارینه که بودم هستم
- مورچه اگر برابر بزغاله میبود، بارشتر را می برد
- مورچه را که گم شدنش آمد بال میکشد
- مورچه را گفتند کله ات چرا کلان است؟ گفت: از غیرت است
- گفتند: کمرت چرا باریک است؟ گفت: از کار است
- گفتند: کونت چرا کلان است؟ گفت: مرد، نام کون را نیمگیرد
- مور در خانه، خود، حکم سلیمان دارد
- مور در طاس
- مور زیر پایش آزار نمی یابد

- مور، مار شود.
- مور همان به که نباشد پرش.
- موسیچه بی گناه.
- موسیقی غذای روح است.
- موش از پشک میترسد، پشک از سگ.
- موش به عصا راه میرود.
- موش چیست که ... سش باشد.
- موش در جانکندن و گربه در بازی.
- موش در سوراخش جای نمیشه، ایلک را در دمش بسته میکند.
- موش زنده، به از گربه مرده.
- موش زیر سایه شتر میرود که سایه خودم هست.
- موش کور نمیخواهد که آفتاب برآید.
- موش واری دل میزنه.
- موشیکه یک غار دارد، زود به تلک می افتد.
- مومن برادر مومن است.
- موی از خمیر جدا کردن.
- موی بدنم سیخ شد.
- موی به ریسمان مدد.
- موی چیست که به طناب قوت شود.
- موی چیست که دم... را بگیرد.
- موی سر، از دل آب میخورد.

- موی سر گرانی ندارد.
- موی مدد.
- موی می بیند، سوراخ نه.
- مهتاب به گز پیمودن.
- مه در شب تیره آفتاب است.
- مهر از دیدن زیاد تر گردد.
- مهربانیهای سلطان فریب گر به است به موشان.
- مهر دختر ندادنی وزین است.
- مهر درخشنده چو پنهان شود.
- شب پره بازیگر میدان شود.
- مه فشاند نور و سگ عو عو کند.
- هرکسی بر طینت خود میتند.
- مه گفتم الیف تونگو الیف، تو بگو الیف.
- مهمان تا سه روز عزیز است.
- مهمان خر صاحب خانه است.
- مهمان در ماه رمضان زور میخواید.
- مهمان را عزیز باید داشت.
- زره مردی و جوانمردی
- مهمان را مهمانوار، صاحب خانه را چرب تر.
- مهمان روز اول سرچشم است، روز دوم سر سینه است، روز سوم سرنف، روز چهارم...

- مهمان روزی به خود می آورد
- پس گناه میزبان را می برد.
- مهمان عزیز است.
- مهمان عطای خدا، خرش بلای خدا.
- مهمان گرچه عزیز است به مانند نفس
- تنگ میسازد اگر آید و بیرون نرود.
- مهمان من هستی، به آب آن هم لب جو.
- مهمانی مورچه پای ملخ است.
- مهمان، مهمان را بد می بیند، صاحب خانه هردو را.
- مهمان نا خوانده گرامی نیست.
- مهمان نا وقت از کیسه خود میخورد.
- مهمان نور خدا، اسپش قهر خدا.
- مهمان یکروز دو روز، نه که تا نوروز.
- مهمان یکی باشد، آدم برایش گاو میکشد.
- مه میکنم گدایی، تو غلطانده...یی.
- مه نباشم او می برد.
- میانجی از دو طرف لت میخورد.
- میان خلق میباید که عاشق راز نکشاید
- ولی هرگز نمی شاید که گل خورشید پوشیدن
- میان دو اسپ، یک خر لت میخورد.

- میان دو تن جنگ چون آتش است
- سخن چین بد بخت هیزم کش است.
- میان زن و شوی، کل مرده شوی
- میان عاشق و معشوق رمزیست.
- میان مرده ها شهید شدن.
- میانه گزین در همه کار ها
- به پیوستگی هم به ننگ و نبرد.
- میراث پدر خواهی علم پدر آموز
- کاین مال پدر خرج توان کرد به ده روز
- میراث خرس به گفتار میرسد.
- میش داری، خویش داری.
- میش سر پشم خود میخوابد.
- میخ در دیوارش نماند.
- میخ طویله شیطان.
- میخواهی عزیز باشی، یا دور شو، یا کور.
- میخم. دلم.
- میدان آرزو فراخ است.
- میفروشد گنبد و خرج مناره میکند.
- میفگن کبل گرچه خوار آیدت
- که هنگام سرما به کار آیدت.
- میگوز و میرو تاتنها نباشی.
- میوه درخت. زیر درخت.
- میوه زیر درخت خودش می افتد.

## ﴿ ن ﴾

- ناآمد کار شود گوساله چیه می آید
- نابرده رنج گنج میسر نمیشود.
- نابینا به کار خویش بیناست.
- ناپاک اصل گرچه در اول وفا کند
- آخر ازان بگردد و عزم جفا کند
- ناخن افگار گیر میکند.
- ناخن پشت خود را خاریده نمیتواند.
- ناخواسته را بهانه بسی است.
- ناخواسته یکبار می آید.
- ناخواسته بر یار شوی خوار شوی.
- ناخوانده به خانه خدا نتوان رفت.
- ناخوانده سر منبر بر شد.
- ناخوانده ملا شدی نا بافته جولا
- نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
- به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
- ناخورده به ارمان خورده پشیمان.
- ناخورده شکر مکن
- نادار را بالای شتر سگ میگذرد.
- نادان به کار خود حیران.
- نادانرا زنده مدان.
- نادان سخن گوید دانا قیاس کند.

- نادان عدوی دانا است.
- نادان گفت ابله باور کرد.
- نادان لای زند دانا قیاس.
- نادان نداند و نپرسد، دانا داند و باز پرسد.
- نادیده از کور بدتر است.
- نادیده چی را دیده؛ ازار اعلی دیده.
- نادیده دید، در تنبان رید.
- نادیده را خدا روز ندهد پای ترقیده را موزه.
- نادیده که دید در پا چکاش رید.
- نار از چنار بیرون آید.
- ناز به آن کن که خریدار تست.
- ناز را به ناز بردار کن سودا را به خریدار.
- ناز زیاد مهر را گم میکند.
- ناز و نزاکت هم اندازه یی دارد.
- ناز و نوز بی بی صد تنگه و یک میری.
- ناسه بزن گل پسر تازه کند مغز سر.
- ناکرده کار ترا به این کار چه کار.
- ناکرده کار را نبرید به کار.
- ناکسی گر از کسی بالانشیند عیب نیست.
- روی دریا خس نشینند زیر دریا گوهر است.
- ناکشته را درو میکنی.
- ناله آب از ناهمواری زمین است.
- نام از من کام از دیگران.
- نامت را بکش در غندی خیر بنشین.
- نامت را بکش در کاهدان بنشین.



- نام بلند به از بام بلند.
- نام بلند پر شرر از کار می آید به کس
- نام پدر جمال دختر.
- نام و خرد و فهم نکو ماز تو بردیم
- انگور ز انگور برد رنگ و بهی از بهی.
- نام خوب بهتر از میراث است.
- نامرد را به گاه الم میتوان شناخت.
- نام رستم به از رستم.
- نامش در تیکر نوشته نشده.
- نامش فتیح خان در ...نش توته ریسمان.
- نامش هست و نشانش نه.
- نامش هنوز در پنسل نوشته شده است.
- نام شویداری کوی بیوه زنی.
- نامش گیر و گوشش بکش.
- نام عالی سفرهء خالی.
- نام کشیده در چقوری نشسته.
- نام کلان ده ویران.
- نان گندم در هر خانه، بی بی دریگان خانه.
- نام مرد به از خود مرد.
- نامه کردم نامدی، قاصد کردم نامدی ششته (نشسته) بودم کامدی.
- نامه نصف دیدار.
- نان از دوناں مخواه.
- نان از من میخوری تو تو در سلاخ خانه میکنی.
- نان از نانوا میروود جان علاف درد میکند.

- نان افتد کلچه شود کلچه، فچه هیچه شود.
- نان اگر از مردم است شکم از خودت است.
- نان بخور خود پسند، کالا بیوش خلق پسند.
- نان بده امر کن.
- نان بده نام بگیر.
- نان به همه کس بده ولیکن نان همه کس را مخور.
- نانت را با آب بخور منت آبدوغ مکش.
- نانت را بالای نانم گذار خواه از زیر میخوری خواه از بالا.
- نان جو شکم پولادین میخاهد.
- نان جویده ... س ... ییده خواستن.
- نان خانه رئیس سگش هم همرايش است.
- نان خشک مدرسه از قند کابل بهتر است.
- نان خود را در سفره مردم مخور.
- نان خوردی و نمکدان شکستی.
- نان در نان دان کلیدش در آسمان.
- نان دهی سگ بچه را، گشته گیرد پاچه را.
- نانرا از پشت سر خورده.
- نانرا غوسی (ضخیم) کار را تنکی.
- نانرا کلان بگز، گپ را کلان نزن.
- نان جواری خودم به از پلو مردم.
- نان زیر کباب.
- نان سوخت و کلچه رفت.
- نانش به روغن اسپیش به کمند.
- نانش به روغن رسید.
- نانرا به خون تر کرده میخورد.

- نانش نمک ندارد.
- نان شوی دندان دارد چوب شوی فرمان.
- نان قاق پسمانده در روز سیاه در مانده.
- نان که خام بود پخته میشود، آدم که خام بود پخته نمیشود.
- نان که نیست کلچه پخته کن.
- نان گدایی را گاو خورد به کار نرفت.
- نان گرسنه دیر پخته میشود.
- نان گندم در هر جای کیوانی جای جای
- نان و پیاز پیشانی باز
- نان و نمک شرمندیش.
- نان و نمک اختراع ما است ولی مزه ندارد.
- نانی از خوان خود دهی به کسان
- به که حلوا خوری ز خوان خسان
- ناید آواز جز از خم تهی.
- ناید زدل شکسته پیمان درست.
- نباشد هیچ گامی بی نهیبی
- پس از بستن نمی باید شکستن
- نترسد شیر نراز روبه پیر.
- نتوان شد به آسمان به رسن.
- نتوان گذارد حق ثنای ملک به شعر
- نتوان به آسمان زره نردبان رسید.
- نتوان یافت جوانی به خضاب
- نجات در راستی هلاک در دروغ
- نجاری کار شادی نیست.

- نجس تر بود چون نجس تر، شود.
- نخند در خویش که می آید در پیش.
- نخواهی که ضایع کنی روزگار.
- به ناکار دیده مفرمای کار.
- نخود پیش قاشق
- نخود دهنش نم نمیکشد.
- نخود هر آش است.
- نخود همه آش.
- نخورد شیر نیم خوردهء سگ
- ور به سختی بمیرد اندر غار.
- نخوردم از آتش کور شدم از دودش.
- نخوردم نان گندم دیدم دردست مردم.
- نخورده شکر نکن که از دهانت می پرد.
- نخورده نه برده، چرا گیرد درد گرده.
- نخورده یخنی است.
- نخور گوشت بره، وقت دادن... نت میدره.
- ندادیم هیچ پولی گرفتیم خرمن گلی.
- ندارم اختیار گریه امشب
- به در میگویم ای دیوار بشنو
- نداری... ن کاری چرا ارزن میکاری.
- ندانسم که عاشق کور باشد
- کجا (که) بختش همیشه شور باشد.
- نرخ متاعی که فراوان بود
- گر به مثل جان بود ارزان بود
- نرد بی زر بردن، زن خود را... بییدن است.

- نرود میخ آهنین در سنگ.
- نرو مادگی عکه را در آسمان می شناسد
- نزایید مادرم، از کجاشد بیادرم (برادرم)
- نزنند کس بر درخت بی بر سنگ.
- نزن در کس را به انگشت که نزنند درت را مشت.
- انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس
- تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت
- نسوزد عشق را جز عشق خرمن
- چنان چون بشکند آهن به آهن
- نشاید باد را در بر گرفتن
- نه دریا را به مشت پر گرفتن.
- نشاید بهی یافت بی رنج و بیم
- که بیرنج نارد کس از سنگ سیم
- نشاید کرد امانت را خیانت.
- نشود بز به پیچ پیچ فربه
- نصف خواب راست نصفش دروغ.
- نصفش را پنبه کشتی بگذار که نیمش پشم باشد.
- نصف عمرت را بفروش روشنایی بخر.
- نصیب خور، نصیبه اش را میخورد ابله غم.
- نصیب کسی را کس خورده نمیتواند.
- نصیحت کردن نادان وزنین تر از بارگران.
- نصیحت گر خردمندانه باشد
- ز آتش آدم آبی تراشد
- نظام سیاست سبب دوام ریاست است.

- نعل در آتش دآرد.
- نغمهء آب از ناهمواری زمین است.
- نغمه از زیان داوود خوش است.
- نفاق بیانداز فتح کن.
- نفاق بیانداز حکومت کن.
- نفس بد را هرکه سیرش میکند
- برگنه کردن دلیرش میکند.
- نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول.
- نقد امروز نسیه فردا.
- نقد کم به از نسیه بسیار.
- نقش روی یخ.
- نقش قالین برود من نمیروم.
- نقل کفر کفر نباشد.
- نکردم کاری به اندیشه، زدم بر پای خود تیشه.
- نکند باز عزم صید ملخ.
- نکند باز قصد شکار موش.
- نکنی کار بد، نبینی جزای بد.
- نکن که نمیتوانی ویران کرده میمانی.
- نگاه درویش عین سوال است.
- نگاه کن که به حیلَت همی هلاک کنند
- زبهر پر نکو طاووسان پران را
- نگرود دم سگ به تقویم راست
- به تدقیق او رنج بردن خطاست.
- نگری مار، را ننگری ما را
- نگفته ندارد کسی باتو کار
- ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

- نماز به حقیقت قضا توان کردن
- قضای صحبت یاران نمیتوان کردن
- نماز گریه عابد برای گرفتن موش است.
- نماند خوف اگر گردی روانه
- نخواهد اسپ تازی تازیانه
- نمد سیاه به شستن سفید نمیشود.
- نمک خورد و نمکدان شکست.
- نمک را کمش هم نمک است.
- نمود گل در گلبوته اش.
- نمیزورم حقم را در طغاره بکش.
- نیسازم به خود صد راه و چاره
- بود بس نزد دانا یک اشاره.
- نمیشود به هم مهربان کبوترو زاغ
- به احتمال فلاطون و حکمت لقمان.
- نو آمد به بازار،
- کهنه شد دل ازار
- نواسه به لینگ بابش (بابه اش)
- نوش بی نیش نیست.
- نوش خواهی نیش می باید چشید.
- نوشدارو بعد از مرگ.
- زر فرستادن محمود بدان می ماند
- نوشدارو که پس از مرگ به سهراب رسید.
- نوش صفا بی نیش جفا نبود.
- نوعی از انتقام انتظار است.

- نوک دست را دادی از بند دست میگیرد.
- نوکر نو آهواره میگیرد به دو.
- نوکر طالعت باش.
- نولش را در خاک مالید.
- نول گوشتخوار چنگ است.
- نومید شیطان است.
- نه آب بیار نه کوزه بشکن.
- نه آفتاب ازین گرمتر میشود نه غلام ازین سیاه تر.
- نه از تو جو نه از مه دو.
- نه ازین خمیر و نه از آن فتیر.
- نهال از آب سیرنی، بچه از خواب
- نه برکد عشق را جز عشق دگر
- چرا یاری نگیری زان نکوتر
- نه به آن شورنی شورو نه به آن بی نمکی
- نه به آن قد بلند و نه به این خم خمکی
- نه به زنده بازارو، نه به مرده مزار
- نه به قبرستان خواب کن نه خواب پریشان بین
- نه به مزار چراغ و نه به شیطان آتش گیرک
- نه بیل زدم نه پایه، انگور میخورم در سایه
- نه پوست روپا به کار است نه گوز تازی
- نه پی است و نه حیدر
- نه پیر را برای خر خریدن بفرست و نه جوانرا به خواستگاری
- نه ماه پس معلوم میشود
- نه ترس از آنکه های و هو دارد
- بترس از آنکه سر به تو دارد



- نه جای ماند و نه جولا.
- نه چندان بخور کز دهانت برآید
- نه چندان که از ضعف جانت برآید
- نه چندان تلخ باش که از تو بگریزند و نه چندان شیرین که تو را بخورند.
- نه چندان درشتی کن که از توسیر گردند، و نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند.
- نه خود خورد نه به کس دهد گنده کند به مگس دهد.
- نه خورده و نه برده گرفته درد گرده.
- نه در تور می آید نه در جنگگ.
- نه در مسجد خواب کن نه خواب پریشان ببین.
- نه دریا به لق لق سگ مردار میشود نه سگ به هفت دریا پاک.
- نه روز نوروز چهل کنده بسوز.
- نه روی گریز نه تاب ستیر
- نه زمستان به آسمان می ماند نه مالیات دولت به زمین.
- نه سیخ بسوزد نه کباب
- نه سیر خوردم نه دهنم بوی میدهد.
- نه شاید جوامرد خواندن خروس
- نه باشد جوانمردیش با عروس.
- نه شیخ مزار و نه دزد بازار.
- نه شیر شتر نه دیدار عرب
- نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال.
- نه طاقت گرما نه طاقت سرما.
- نه کار دارم نه بار، پنج تا نان میخورم به شمار.
- نه کل ماند نه کدو خاک در سر هر دو.
- نه کش و فش نه لفظ خوش.

- نه گاو کج است نه گاو دوشه، بی بی کج است کج میدوشه.
- نه گور دارد نه کفن.
- نه گوساله را شیر میدهد نه به پاده سر میدهد که علف بخورد.
- نه ما را این بخت است نه شما را این کرم.
- نه مُر، خر کم جو می پزد.
- نه مرد دنیا نه زن آخرت.
- نه موسی شود هر کس که او گیرد عصا بر کف
- نه یعقوبی شود آنکس که دل اندر پسر بندد.
- نه نان شده در ناندان در آمدی، نه گاه شده در کاهدان.
- نه نان گندمی نه زبان مردمی
- نهنگ آن به که با دریا ستیزد.
- نه نوکر دارم نه درد سر.
- نه هرآنچه زرد بود زر باشد.
- نه هرآنکو خبری گفت پیمبر گردد.
- نه هرچه آهو اندازد مشک بوی بود.
- نه هرچه به قامت بهتر به قیمت بهتر.
- نه هر زن زن بود هر زاده فرزند
- نه هرگل میوه آرد هر نی قند.
- نه هرکس که مهتر است بهتر است.
- نه هرکس که پیر است باتدبیر است.
- نه هر کور رودکی و نه هر لنگ تیمور است.
- نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند.
- نه هرکه آینه سازد سکندری داند.
- نه هرکه سر بتراشد قلندری داند.
- نه هرکه عصا دارد عقل رسا دارد.

- نه هرکه فلسفه بر خواند ابن سینا شد.
- نه هر مرغی بود دستانسرای.
- نه هیچ مرد بود بینوا به درگاه او
- نه هیچ خلق بود تشنه بر لب جیحون
- نیت بد قضای سر
- نیت صاف، خزینه کوه قاف.
- نیت بد بدو، نیست نیک نیک است.
- نی پیاز خوردیم نی دهانم بوی میته (میدهد)
- نیست آرام دران دلگهوس بسیار است
- گل شود غنچه درآن باغ که خس بسیار است.
- نیست باز آمدن از فکر و خیال تو مرا
- با رفیقان موافق سفر دور خوشست.
- نیست پروا تلخکامان را ز تلخی های عشق
- آب دریا در مذاق ماهی دریا خوشست.
- نیش عقرب نه از پی کپن است
- مقتضای طبیعتش این است.
- نیش و نوش و گل و خار و غم و شادی به هم اند.
- نیک سودا شریک مال مردم است.
- نیک سهل است زنده بیجان کرد
- کشته را باز زنده نتوان کرد

- نیک معامله باز معامله، بد معامله بس معامله.
- نیکو مثلی زدست شاهها دستور
- بز را چه به انجمن کشند چه به سور
- نیکی بر باد گناه لارم.
- نیکی با نیکی کار خرخاریست.
- بدی با نیکی کار عبدالله انصاریست.
- نیکی جای خود را گم نمیکند.
- نیکی را نیکی بدی را سزا.
- نیکی کردی امیدوار باش بدی کردی خبردار باش.
- نیکی کن در دریا بیانداز، ماهی نداند خدا میداند.
- نیکی کن که نامت در جهان بماند.
- نیکی و پرسش.
- نیم نان راحت جان، یک نان آفت جان.
- نیمچه طیب بلای جان.
- نیمچه ملا بلای ایمان.
- نیم حکیم بلای جان، نیم فقیه بلای ایمان.
- نیم خورده سگ سگ را شاید.
- نیم در دول نیم در چول.
- نیم قدش زیر زمین است.





- واریته از دست مده
- واریشه می پاله
- واسطه که داری غم نخور
- واگور، تنها گور
- واکن کیسه، بخور حریصه
- وای از آن روز که بگندد نمک
- وای از آن روز که پالان دوز، ابریشم کار شود
- وای از آن وقتیکه قاچاقچی، گمرک چی شود
- وای بر حال آدم بدخو
- وای به کاریکه نسازد خدا
- وجدان زخمی به نمیشود
- وجدان محکمه یی است که نیاز به قاضی ندارد
- ورق برگشت
- ورم را از فربهی مشمار
- وزمینی را گوسفند بر میدارد
- وزن بر خویش گذاشتن، خود را بزرگ پنداشتن است
- وسمه به ابروی کور
- وسیله خلق را بکن که خدا وسیله ات را بکند
- وصف عیش، نصف عیش
- وصلت با خویش، صد گره در پیش
- وعده ات خشک و خالی، چه اینقدر می بالی
- وعده دادی، وفا کن، قول دادی اجرا کن

- وعده سر خرمن.
- وفا کن تا صفا بینی.
- وفای سگ.
- وقت از دست رفته، باز پس نیاید.
- وقت ایم هی هی، وقت لجام تک تک.
- وقت پیری، داغ میری.
- وقتت است، بدرنگان بچیم.
- وقتت رفت، بخت رفت.
- وقت خوردن بره، وقت دادن کون میدره.
- وقت خوردن تیار، وقت کار کردن بیمار.
- وقت خوردن چالاک، وقت کردن چولاق.
- وقت خوردن گوشت بره، وقت دادن کوه خارا.
- وقت خوردن مهر میره.
- وقت را غنیمت دان.
- وقت را غنیمت دان، هر قدر که بتوانی.
- وقت رود، نقد رود.
- وقت سخن مترس و بگو آنچه گفتنیست
- شمشیر روز معرکه زشت است در نیام
- وقت سر خریدن ندارم.
- وقت شادی در میان و وقت جنگ اندر کنار.
- وقت طلاست.
- وقت گاو کل
- وقت میوه گوش باغبان کر میشود.
- وقت ناکامی توان دانست یار
- خود بود در کامرانی صد هزار

- وقتی آفتاب بر آمد، ستاره ها ناپدید میشوند.
- وقتی که جو باشد خر حلوا نمیخورد.
- وقتی که دزد ها به هم بیافتند کالای ظاهر میشود.
- وقتی که سخن از شیطان میرود، خودش حاضر است.
- وقتی که شوربا از هوا میبارد، بینوا قاشق ندارد.
- وقتی که نباشد قدرش معلوم میشود.
- وقتی که نی ها گل میکند.
- وقتی گل خار، خواه کار و خواه نکار.
- وکالت نردبان وزارت است.
- وگر بد کنی کيفرت بد رسد
- که باشد مکافات بد خیلی بد
- ولچکش ده خودش.
- ولی اگر نیست، خالی هم نیست.
- ولی تا سه روز است مهمان عزیز
- به چارم به مهمانم بیاید تمیز
- ولیکن باز میترسم نمیرم
- که بادنجان بد آفت ندارد.
- ولی، ولی را میشناسد.
- وی میشود زن و شو، من میشود کل مرده شو.



- هاتف خلوت به من آواز داد .
- وام چنان کن که توان باز داد .
- هجو مپندار گفت لبیکی
- جامه مفکن بر آتش از کیکی
- هذا مسجد ، هذا خانه .
- هر آدم برای خود غمی دارد .
- هر آنچه بینی در ویرانی نجو ، در آبادی .
- هر آنچه را که در ویرانه دیدی ، در آبادی نگو .
- هر آنکس که پند پدر نشنود
- به ناچار روزی پشیمان شود .
- هر آنکه زن ندارد ، آرام و تن ندارد .
- هر آنگاهی که باشد مرد هوشیار
- ز سوراخی دوبارش کی گزد مار
- هر ابر باران ندارد .
- هر اسنده مردم نیززد به هیچ .
- هر بلایی که میرسد به کسان
- بیشتر از ممر گفتار است .
- هر بهاری را خزانی در پی است .
- هر بیشه گمان مبر که خالیست
- شاید که پلنگی خفته باشد .
- هر جا بروی آسمان همین رنگست
- هر جا بروی سایه په دنبالت است .



- هرجا رود خانش، ...یه خلطیش در شانیش.
- هرجا که آتش است کل فراش است.
- هرجا که پروی وشی است دیوی با اوست.
- هرجا که پلو است کل در رواست.
- هرجا که خرس است جای ترس است.
- هرجا که دل میکشد پای میرود.
- هرجا که دود است، سود است.
- هرجا که دود نیست سود نیست.
- هرجا که دیدی پیرمرد دستش ببوس گردش بگرد.
- هرجا که رنگ و بوی بود گفتگوی بود.
- هرجا که روی نانت گرم و آبت سرد باشد.
- هرجا سنگ است در پای لنگ است.
- هرجا که گنج است بالایش مار خوابیده است.
- هرجا که نمک خوردی نمکدان مشکن.
- هرجا گنج است مار است.
- هرجای را مکن آرزو در هرجای است سنگ و ترازو.
- هرچمنی را سمنی.
- هرچند که مارگیر بود فسونگر
- فرجام هلاکش زنیش مار است.
- هرچه آسان شود به حاصل کار
- باشد آغاز های آن دشوار.
- هرچه آسان یافتی آسان دهی.
- هرچه از حد بگذرد رسوا شود.
- هرچه از دزد بماند رمال بیرد.
- هرچه از دوست میرسد نکوست.

- هرچه از دیده رفت از دل می‌رود.
- هرچه بکاری همان بدروی.
- هرچه پول دهی آتش می‌خوری.
- هرچه پیش آمد خوش آمد
- هرچه جفت زدیم طاق برآمد
- هرچه چوبک بزنی بویش زیاد می‌شود.
- هرچه دارم به بردارم، به بوقچه ... رخر دارم.
- هرچه در بغداد است مال خلیفه است.
- هرچه در چشم خوار آید نگه دار که وقتی به کار آید.
- هرچه درخشید طلا نیست.
- هرچه در دل فرود آید در دیده نگو ناید.
- هرچه در دیگ است در چمچه می برآید.
- هرچه در قرآن کاف است در پیرهن او شکاف است.
- هرچه دیر آید درست آید.
- هرچه را باد آورد باد میبرد.
- هرچه عوض دارد گله ندارد.
- هرچه کنی به خود کنی
- گر همه نیک و بد کنی.
- هرچه کنی دم خریک بلیست است.
- هرچه که ارزان خری لاجرم انبان خری
- ای که نداری خرد قیمت جان را بدان
- هرچه گفتیم اگر نگیری یاد
- روز ما بگذرد شبت خوش باد
- هرچه گناه بزرگ باشد، عفو پروردگار بزرگتر است.
- هرچه می‌کنی به خود می‌کنی.

- هرچه نخوری داری.
- هرچه نصیب است بر نمیگردد.
- هرچیز به اصل خود رجوع کند.
- هرچیز تخمی دارد تخم عداوت شوخی است.
- هرچیز در دنیا دو سر دارد یا خیر و شر.
- هر چیز در کان نمک رفت نمک میشود.
- هرچیز یکه بگویی ازین گوش می درآید از آن گوش می برآید
- هر خر رود در مکه و مدینه
- باز آید همان خر قدیمه
- هر خر که خرمن بکوبد حاجت نر گاو چیست؟
- هر خس به قدر خود دود دارد.
- هر درد را دوايي.
- هر درد میرود درد شکم نی.
- هر دو پارا در یک کفش کردن.
- هر دویش از یک پاچه گوز میزنند.
- هر دویش از یک گریبان سر میزنند.
- پردیده پُر دان نادیده نادان.
- هر روز عید نیست که چلیک بخوری.
- هر روز عید نیست که کلچه بخوری.
- هر زاغی یک داغی.
- هر زیادی بی قیمت و هر اندکی با عزت است.
- هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.
- هر سر نشیبی یک سربالایی هم دارد.
- هر شب شب قدر نیست.
- هر شهری و هر رسمی.

- هر ضرر فايده است.
- هر علمى را كه رواج بود
- به قدر احتياج بود
- هر عمل عكس العمل دارد.
- هر فرعونرا موسايى.
- هر قدر انسان پير شود حرصش جوان ميشود.
- هر كار باب دارد، قورباغه كتاب دارد.
- هر كار به وقت و ساعتش.
- هر كجا دود است آتش در قفاست.
- هر كه را دشمن در پيش است اگر نكشد دشمن خويش است.
- هر كرا زبان شيرين نيست، سزاوار تحسين نيست.
- هر كرا زر در ترازوست زور در بازوست.
- هر كرا صبر نيست حكمت نيست.
- هر كرا طاووس بايد رنج هندوستان كشد.
- هر كرا گفتار اگر بسيار شد
- دل دروان سينه اش بيمار شد.
- هر كرده را جزايى
- هر كس آتشرا بالايى كلچهء خودش كش ميكند.
- هر كس بار خود را مى برد.
- هر كس براى مقصد خود دلبرى كند.
- هر كس به اميد همسايه نشست گرسنه ميخوابد.
- هر كس به ديار خود عزت دارد.
- هر كس به فكر خويش است، كوسه به فكر ريش است.
- هر كس به مردهء خود گريان ميكند.
- هر كس بينى خود را سياه كرده كه آهنگر هستم.

- هر...س کابل نمیروند
- هرکس حکیم جان خود است.
- هرکس خواب است حصه اش در آب است.
- هرکس در خانه خود خواجه است.
- هرکس را لفظش، گوسفنده پشمش.
- هرکس زخزانه برد چیزی
- گفتند مبر که این گناه است.
- تعقیب نموده و گرفتند
- دزی نگرفته پادشاه است.
- هرکس سحر خیزد، از او فیض ریزد.
- هرکس قوغ را سر نان خود میکشد.
- هرکس که بنای عقل بر صبر نهاد
- بی شبهه شد از بند بلاها آزاد
- هرکس که نداند که نداند که نداند
- در بند جهالت ابدالدهر باند.
- هرکس نداند جای خربند خود
- هم گردن خربندد، هم گردن خود.
- هرکس نوکر طالع خود است.
- هرکس خوب گفتیم، خوک شد.
- هرکس کاری، هر خره باری.
- هرکسی از بیوفا جوید وفا
- از درخت بیند میجوید ثمر
- هرکسی را بهر کاری ساختند.
- هرکشمش در کونش یک چوب دارد.
- هرکله بر خیال
- هرکمالی را زوالی

- هرکی آب از دم شمشیر خورد نوشش باد.
- هرکه آسان گیرد دشوار افتد.
- هرکه از بام فتد، گردن ما می شکند.
- هرکی از سودای شهوت مست شد
- کار او یکبارگی از دست شد.
- هرکه از مخاطره ترسد، به درجه بزرگی نرسد.
- هرکه افزون نهد قدم ز گلیم
- افکنده خویش را به ورطه بیم.
- هرکه او اندوه تیمار تو نگزیند
- تو به خیره چه خوری اندوه و تیمارش.
- هرکه او بر عیب خود بینا شود
- راه او را قوتی پیدا شود.
- هرکه او را نفس شومش رام شد
- از خردمندان نیکو نام شد.
- هرکه اول برد، خانه برد.
- هرکه با بدان بنشیند، هرگز نکویی نبیند.
- هرکه با بزرگان ستیزد، خون خود بریزد.
- هرکه با خلق ستیزد،
- سر بسر آبروی خود ریزد.
- هرکه بارسوانشیند، عاقبت رسوا شود.
- هرکه با مردم نسازد در جهان
- زندگی تلخ دارد بیگمان
- هرکه بامش زیاد، برفش زیاد.
- هرکه بدی کرد به بد یار شد
- بابدی خویش گرفتار شد.

- هرکه به امید همسایه نشست، گرسنه خوابید.
- هرکه به زبان خود سخندان گردد
- آموختن صد زبان آسان گردد.
- هرکه به وعده اش وفا نکند.
- چرخ بدو بجز جفا نکند.
- هرکه بی سیرت، خو بست نکو صورت
- جزء همان صورت دیوار بینگارش
- هرکه بیهوده گردن افزارد
- خویشتن را به گردن اندازد
- هرکه بی یار بود، پیوسته بیمار بود.
- هرکه پا از حد خود بیرون نهد
- سر دهد بر باد و تن بر سر نهد.
- هرکه پا کج میگذارد، خون دل ما میخوریم.
- هرکه تب کرد از برایت، از برای او بمیر
- ورنه بیحاصل مکن خود را فدای دیگری.
- هرکه ترسید مرد، هرکه نترسید برد.
- هرکه خر شد، سوارش میشوند.
- هرکه خر شد ما پالاش.
- هر که دارد زخصلتی مایه
- اثر آن رسد به همسایه.
- هرکه در او سیرت نیکو بود
- آدمی او باشد و انسان بود.
- هرکه در خواب است، روزیش در آب است.
- هرکه در فن خویش استاد است.
- هرکه دل دارد، آرزو دارد.

- هرکه دور از کُشتی است، فنش بسیار است.
- هرکه را شوقش، قمری را طوقش.
- هرکه را دردی رسد ناچار گوید وای را.
- هرکه را دستش کوتاه بود، زبانش دراز است.
- هرکه را طاووس باید رنج هندوستان کشید.
- هرکه را خواهر خواندیم، ...سی برآمد.
- هرکه را وجدان نیست، انسان نیست.
- هرکه زن ندارد، آسایش تن ندارد.
- هرکه زود اعتماد میکند، زود بازی میخورد.
- هرکه زود راند، ماند.
- هرکه سخن بر سخنی ضم کند
- قطره یی از خون جگر کم کند.
- هرکه سخن نسنجد، از جوابش برنجد.
- هرکه سرش سوزد، کلاه دوزد.
- هرکه شیرینی فروشد، مشتری بروی بجوشد.
- هرکه طمع کند خوار شود.
- هرکه کند به خود کند به دیگران چه سود کند.
- هرکه گرداند زخویشاوند رو
- بیگمان نقصان پذیرد عمر او
- هرکه گفتار نرم پیش آرد
- همه دلها به قید خویش آرد.
- هرکه مال نخورد، پشیمانی خورد.
- هرکه مال ندارد، یار ندارد.



- هرکه مهمانت شود از خاص و عام  
پیش او میباید آوردن طعام
- هرکه مهمان را گرامی میکند  
کوششی در نیکنامی میکند
- هرکه ناسی نیست از ناس نیست  
بلکه او از بندگان خاص نیست.
- هرکه نامخت از گذشت روزگار  
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار
- هرکه نان از عمل خویش خورد  
منت حاتم طایی نبرد
- هرکه نخوانده چه داند  
هرکه نداند چه خواند.
- هرکه نقش خوشتن بیند در آب  
هرکه نیکنام شد از اثر نیکی است.
- هرگرد چار مغز نیست.
- هی گردک، ده گردک، ده دودن شاگردک.
- هرگز از شاخ بید بر نخوری.
- هرگز جمال ماه ندیدست جز به خواب
- هرکو گدای از پس دیگر گدا شدست.
- هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.
- هرگل و یک بوی.
- هرگلی را رنگ و بوی دیگر است.
- هرگلی که میزنی، به سر خودت میزنی.
- هرگنده پزی را گنده خوری.

- هر لنگ نشد جهان ستان چون تیمور
- هر کور به مثل رودکی بینا نیست.
- هر مار مهره ندارد.
- هر نشیبی را فرازی است.
- هزار از بهر می خوردن بود یار
- یکی را بهر غم خوردن نگهدار.
- هزار بای بمیرد، یک قمارباز نه.
- هزار بیت و غزل پیش حله حیران است.
- هزار پیشه بی روزی.
- هزار دوست کم است، یک دشمن بسیار.
- هزار کارد بزنی یک قطره خون نمی برآید.
- هزار کلاغ را کلوخی.
- هزار که بگویی، مرغ او یک پای دارد.
- هفتت (رویت) بی زیب باشد، از آئینه چه گله.
- هفتش یک پول شد.
- هفت کوه سیاه در میان.
- هفته فهم.
- هلاک نفس خوی زشت نفس است.
- نکوزد این مثل را هوشیاری
- کفن بر تن تند هر کرم پیله
- برآرد آتش از خود هر چناری
- هم از آب بگذرد، هم پایش تر نشود.
- هم از توبره میخورد، هم از آخور.
- هم از زاغ ماند، هم از رزاق.
- هم از گال دروی ماندیم، هم از دیدار شاه.

- همان آتش و همان کاسه.
  - همان درک، همان خرک.
  - همان دیگ و همان شلغم.
  - همان زمین میداند که آتش بالایش است.
  - همان ساعت، همان مصلحت.
  - همانکه دندان داد، نان هم میدهد.
  - هم نباید سخن بگفت آخر
- مشک را چون توان نهفت آخر
- هم به میخ میزند، هم به نعل.
  - همت مردانه داری صبر کن.
  - هم خدا خواهی و هم دنیای دون.
  - هم خدا، هم خرما.
  - هم خرما، هم ثواب.
  - هم دختر بده، هم یک سناچ آرد.
  - همدمی مرده دهد مردگی
- صحبت افسرده دل افسردگی.
- هم دین رفت و هم دنیا.
  - همراه بد، میبرد در راه بد.
  - همراه ده گز اطلال بینی خود را پاک نمیکند.
  - همراه کسی باش که همراه تو باشد.
  - همراه ماده گاو قلبه کرده.
  - هم ریش رفت، هم بروت.
  - هم زیارت، هم تجارت.
  - همسایه از همسایه پند میگیره، خربزه از خربزه رنگ.
  - همسایه بد را خدا تصیب نکند.

- همسایه نیک، به از خویش دور.
- همسایه، همسایه را خوب می‌شناسد.
- همسر سرو قدت نی درنیستان نشکند.
- همسر کور احتیاج به آرایش ندارد.
- هم سواری، هم باری، هم نمود در خانه.
- هم شهید شوی، هم غازی، هم صحیح و سلامت به خانه بروی.
- همشیره بینا از برادر کور امید دارد.
- هم غری، هم نری.
- هم قدم قد یافتم، همدلم، دل نیافتم.
- همکار (هم کسب) دشمن همکار است.
- هم گله باید برای سر، نه سر برای کلاه.
- هم ...ن رفت، هم بوده.
- هم لاغر است و هم سرکش.
- هم لعل بدست آید و هم یار نرنجد.
- هم نان رفت، هم نام رفت، هم ملامت خلق.
- همنشینی اثر دارد.
- همنشینی به شود، تا من از او بهتر شوم.
- همنشینی کو لطیف و قابل است
- راحت روح است آرام دل است.
- همو خرک، همو درک.
- همه جایم سُست و مُست، فقط اشکم درست.
- همه چیز صدقه جان، جان صدقه ناموس.
- همه حمال عیب خوشتنیم
- طعنه بر عیب دیگران چه زنیم.
- همه دلها دل است، دل ما کاهگل است.

- همه دیده میخندد، کور نادیده.
- همه را برق گرفت، ما را الیکین.
- همه را به یک چشم می بیند.
- همه را پولیس میگیرد ما را شاروالی
- همه را که شف ماندی گرد سر چی را می پیچی.
- همه را مار خورد، مار را بقه کور.
- همه را مار خورد، مار را سنگ پشت.
- همه را مان و عمه را مهمان.
- همه را یک مار گزیده.
- همه زکرده پشیمان شدند و در مثل است
- کسیکه بد کند از بد همو برد کیفر.
- همه کس رازداری را نشاید
- درست از آب هر کوزه نیاید.
- همه یکبار میخندد کر دوبار
- همه شرم دارم که پای ملخ را
- سوی بارگاه سلیمان فرستم.
- همیشه جوجه زیر سبد نمیماند.
- همیشه خر خرما نمی افکند.
- هندو خون را دید بینی اش پندید.
- هندو خون را دید در پاچکاش رید.
- هندو را گفتند دولت زیاد است. گفت: خود را نگهدار.
- هندوستان دور پایگاهش نزدیک.
- هندوستان روی امید است، گورستان روی امید نیست

- هندو مسلمان شد ، گوه خورده پشیمان شد .
- هندو ، هندو را گفت : ...رم به مذهبیت .
- هنر از بی هنر چه میپرسی
- حال عیبی ز خر چی میپرسی
- هنر از دانش ، دانش از خوانش .
- هنر از نقره و طلا و زر به
- هنر از ملک و میراث پدر به
- هنر از مرد همچو روح از تن
- هنر بهتر از مال و ملک پدر .
- هنر چو مشک بود ، مشک کی پنهان گردد .
- هنر ز فقر کند در لباس عیب ظهور
- که نان گندم درویش طعم جو دارد .
- هنوز از دهنش بوی شیر می آید .
- هنوز از صد گل یک گلش باز نشده .
- هنوز به خواب خرگوش است .
- هنوز خمیرش مایه نگرفته .
- هنوز دندان عقلش نه برآمده .
- هوا ابری است .
- هوای ابری باران ندارد .
- هه گفتمی ، مه میگه .
- هیچ آفت نرسد گوشه تنهایی را .
- هیچ باغی بهتر از بازار نیست .

- هیچ چوپه مرغ تا آخر زیر تگری نمی ماند.
- هیچ چیز نباشد، صبر خداست.
- هیچ دود بی آتش نیست.
- هیچ زاغ بیداغ نیست.
- هیچ شادی نیست اندر این جهان
- بهتر از دیدار روی دوستان
- هیچ عرب دوغ خود را ترش نمیگه.
- هیچ کاره همه کاره.
- هیچکاری بی پول و بی سرمایه پیش نمیرود.
- هیچکس از پیش خود چیزی نشد.
- هیچکس از مرگش خبر ندارد.
- هیچکس از نکو کاری خود زیان ندیدست.
- هیچ کشمش بی چوبک نیست.
- هیچگاه از زمین به آسمان نمی بارد.
- هیچ گربه به خاطر رضای خدا موش نمی گیرد.
- هیچ گل بیسار نیست.
- هیچ ما و هیچ تو.
- هیچ مزدور بی مزد نیست.
- هیچ وقت گپ کلان زن.
- هی هی را به پاده بکن، نظر را به گاو خودت بگیر.





- یا اجل می کشد، یا روزی
- یا اشتها، یا مرگ.
- یا اول، یا آخر.
- یا بار پیش خرو یا خر پیش بار
- یا به تشویش و غصه راضی شو
- یا جگر بند پیش زاغ بنه.
- یا به زاری، یا به زور، یا به زر.
- یا تخت است، یا تابوت.
- یا تیر می کفد، یا جواز.
- یا خر میرود، یا خر صاحب
- یا دنیا ماند بی صاحب.
- یادت مه کدم، سیرت خدا کند.
- یا از این لب بام می افتد، یا از آن لب بام.
- یار آن باشد که در بلا یار بود.
- یار از روز محنت باید، و گرنه در روز راحت یار کم نه آید.
- یاران را یاران فروشد.
- یاران را یاران شناسند.
- یار اهل است، کار سهل است.
- یار زنده، صحبت باقی.



- یار بد، بدتر بود از مار بد
- مار بد بهتر بود از یار بد
- یارب مباد آنکه گدا معتبر شود.
- یار بی عیب مجوی تا بی یار نمائی.
- یار بی وفا، به جانت جفا.
- یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم.
- یار شاطر نیستی، بار خاطر مباحث.
- یار رضای دوست باید، یا هوای خویشان.
- یار قدیم اسپ زین کرده.
- یار کهنه را به هیچ مده از دست
- بهر حریفان نو که نیک نباشد.
- یار لاغر نه سبک باشد و فربه نه گران
- سبکی به زرگرانی زهمه روی و شمار.
- یار نانی، هیچ وقت یار جانی نمیشه.
- یار نیک را در روز بد باید شناخت.
- یا رومی روم باش، یار زنگی زنگ.
- یار همکاسه است بسیار
- لیک همدرد کم بود یاری.
- یار یکی، خدا یکی.
- یاری یاری است، حساب، حساب.
- یار زر، یا بز.
- یار زر، یا زور، یا زاری.
- یا سخن سنجیده گوای مرد دانا یا خموش.
- یا سر میرود، یا کلاه می آید.
- یاسین خود را تیز میکند.

- یا شهر عظیم، یا کوه بلند.
- یافتم کش.
- یا فضل و هنر باشد و یا مال پدر باشد.
- یا ... ن بده، یا از خدا بیزار شو.
- یا ... ر می شکنند. یا ... ن پاره میشود.
- یا گپ دان باش، یا کار دان.
- یا گرد مکتب را خور، یا چنگ مهمانخانه را.
- یا مرد باش، یا در خدمت مرد.
- یا مرگ یا اشتها.
- یا مگو آنچه می نخواهی کرد
- یا وفا کن بدانچه میگویی.
- یاوه گفتن دوم دیوانگی باشد.
- یتیم بچه را دستش دراز است.
- یتیم بچه را نه بزن، نه بکن، نانش را از دستش گیر.
- یتیم نان خود میخورد و منت کس نمیشود.
- یخ از آب است، آب از یخ.
- یخ را در کون برف پیوند کردن
- یراق سالها بار است، یکروز کار است.
- یک ارزن از دستش نمی افتد.
- یک امام یک مقتدی.
- یک بام دو هوا.
- یک برفه و دو برفه.
- یک بزک دارم.
- یک بز گر گله را گر میکند.
- یک به دنیا صد به آخرت.

- یک پاو دنبهء روغنی را خوردی هنوز مو مو میگوی معو نمیگوی.
- یک پول به کیسه نی تکبر بر آسمان.
- یک پول شادی صد پوله زنجیر.
- یکتا از زاغ یکتا از باغ.
- یکتا از هشت یکتا از دشت.
- یک تیر و دو فاخته.
- یک تیر و دو نشان.
- یکجا آب یکجا آتش.
- یک جستی ملخک دو جستی ملخک آخر به دستی ملخک.
- یکی جو از مردی کم کن سالها فارغ البال بگرد.
- یک چشمش عین دیگرش غین.
- یک چشمش گریان یکش خندان.
- یک خوک ندارد.
- یک داغ دل بس است برای قبیله ای
- روشن شود هزار چراغ از فتیله ای.
- یک دانه محبت است و باقی همه گاه
- یک کله در دیگ است چهل کله به امید.
- یک در بسته و صد در باز
- یک در گیر و محکم گیر.
- یک دست و دو خربوزه.
- یکدسته گل دماغ پرور
- از خرمن صد گیاه بهتر
- یک دقیقه آب است، یکدقیقه آتش.
- یکدم حوت و یکدم یوت.
- یکدم نشد که بی سر خر زندگی کنیم.

- یک ده آباد به از صد ده ویران.
- یک دیوانه سنگی به چاه اندازد که صد عاقل برون کرده نتواند.
- یک ذره اعتبار به از هزار درهم و دینار.
- یک راه مرد گریز است.
- یک روز تیر شده، معلم روز آینده است.
- یک روز حلاجی میکند سه روز پنبه از ریش میکند.
- یک روز خر را ببر یک روز جلش را.
- یک روز زنده یاشی مرد باشی.
- یک روز مهمان صد روز دعا گو.
- یک روز نمک خور چهل روز اندیشه کن.
- یکزاغ چهل زاغ.
- یک زبان داری و دو گوش یکی بگو دو تا بنیوش.
- یک زدن آهنگر صد زدن سوزنگر.
- یک زین و دو کن.
- یک سر صد سر را نگاه کند ولی صد سر یک سر را نگاه نکند.
- یک سر و دو گوش، خانه بردوش.
- یک سر و هزار سودا.
- یک سر و صد زبان.
- یک سنگ باده سگ برابر شده نمیتواند.
- یک سنگ چخماق و کل ثمرخیل.
- یک سوته و یک کچکول.
- یک سیب را بالا بیاندازی تا در زمین میرسد صد تاو میخورد.
- یک سیب دو نیم.
- یک شعله بس است خرمنی را.
- یک شکم و دو منت.

- یک شهر و دو نرخ.
- یک صبر کن هزار افسوس نخور.
- یک عنایت قاضی به از هزار گواه.
- یک غچی بهار نمی آورد.
- یک قدم پیشتر گناه بیشتر.
- یک کشمش را چهل قلندر خورده.
- یک گاو ریخین کل پاده را ریخین میکند.
- یک گپ زدم در مستی، در قنچو غم بر بستی.
- یک گپ صد پهللو دارد.
- یک گوش در است یک گوش دیگر دروازه.
- یک یوسف و صد خریدار.
- یک لقمه صباحی به از مرغ و ماهی.
- یک لونده اش کم است.
- یک مرد جنگی به از صد هزار.
- یک مرد چگونه میرود زیر دوبار.
- بادست دوهند و وانه نتوان برداشت
- یک مرد را یک کلمه یک زن را یک کتاب.
- یک مرده بنام که صد زنده ای به ننگ.
- یک مشت زدم در گردیت، صبا میروم در مردیت.
- یک مشت نیک بخت، یک مشت بد بخت.
- یک من چند فتیر میشود.
- یک مویزو صد عزیز.
- یک مویز را چهل قلندر خورده.
- یک نان کمتر بخور یک نوکر نگهدار.
- یک نخ گوگرد یک بار بته.

• یک نفر عروسی میکند ده نفر ... ر خود را کل میکند  
 • یک نی و هزار آسودگی  
 • یک نعل یافتن سه نعل و یک اسپ کمبود است  
 • یک نه بگو، نه ماه شکم نکش  
 • یک بزم ز اغیار نبینم خالی  
 • آن سان که بوستان نبود بی سر خر

• یک نی و صد آسان  
 • یک از آسمان میگوید یکی از ریسمان  
 • یکی از اشهد دیگری از مشهد  
 • یکی بگو یکی بشنو  
 • یکی به نعل میزند یکی به میخ  
 • یکی در چهار شنبه پول گم میکند یکی پیدا  
 • یکی دل بردو دلبر برنتابد  
 • یکی را بگیر دیگری را دعوا کن  
 • یکی را به عروسی نمیانند میگفت مرا به پشت عاروس سوار کنید  
 • یکی را که عادت بود راستی

خطایی کند در گذارند از او

• یک یک موی به کل بدهید کل مویدار می شود  
 • یکی گفت من غلامت دیگری باید فکر کند که چند خریدم  
 • یکی مهمان یکی طفیلی یکی تف طفیلی  
 • یکی می بره یکی میدوزد  
 • یوسف نبود چون تو در نیکویی مکمل  
 • یوم البدتر



\* آن سالها را گاو خورد  
 \* از خرمن خالی صد من شالی  
 \* از دل ازار همه بیزار  
 \* بی سواد کُور است  
 \* برای کسی بمیر که برایت تب کند  
 \* تا تنور گرم است نان توان زد  
 \* پاک باش بی پاک باش  
 \* حیای زن در چادر زن است  
 \* خار پشتک به بچه اش گفت: بخیل بچیم  
 \* خاک را بخور. نان بخیل را نه  
 \* چیزی تو میگوی در قوطی عطار نیست  
 \* راز دوست، در دل دوست  
 \* راست گفت در بلا ماند  
 \* در همه کس حاتم، در خود ماتم  
 \* نان جواری خودم به از پلو مردم  
 \* نانش به روغن رسید  
 \* دشمن دانه به از نادان دوست  
 \* یک مویز صد عزیز  
 \* یک نان کمتر بخور یک نوکردیگر  
 \* یک نخ گوگرد یک باربته

ناشر: انجمن انتشارات دانش، پشاور

